لمعه مجموعه

برهان الکفایه

فارسی

علی بن محمد شریف البکری

سنه ١٠٥٠

برهان الكفايه

فارسی

علی بن محمد شريف البكری

سنه ۱۰۵

لمعه نجوم

۲۱۵۶۲ از بنات نعش صغری ۷۰۹ از مبسوط آسمان علو

۹۲۲ از قضایا یابیها ۹۱۹ از تولد شیخ ابن علی تورات ۲۷ از ...

در این علم ... و برد ... از ... زاید ... فلیب

۲۸۰ و ... از تولد ... نجوم جمشید و

فرقه ... العوالی

ابن الصدر السراری

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خلق الخلق علي غير مثال بعزه وابتدع الاشيا بقدرة
وخلق الليل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره وخلق السموات والارض
والجبال والبحار بعظمته وانفاذ امره اذا اراد شيا ان يقول له كن فيكون الذي عجزت الملائكة
عن علم شي من امره الامن علم اياه فتبارك الله احسن الخالقين والصلوة والسلام
علي رسوله محمد المصطفي وآله واصحابه الطيبين والطاهرين مصنف اين كتاب
علي بن محمد الشريف البكري ميگويد از پس كه بديدم وبخواندم در علم نجوم از احكام ها
استادان وكتابهاي ايشان جانم غرض افتاد كه اين كتاب تصنيف كردم
زيرا كه بسيار روزگار بايد ودل فارغ ومدت دراز تا كتابي از كتابهاي استادان
بتمامي خوانده شود ويك كتاب مقصود مردم حاصل نميشود پس جهد بتامل ورنج و
تعب بر گرفتم واين كتاب جمع كردم از اقاويل حكماء متقدمين ومحدثين واجزا
واستادان ودوستان واتجربه اشان تا برادران ودوستان و
رفيقان مرا كه از اهل اين صناعت باشند غنيمه باشد وذخيره كردد و هر وقتي
كه در ونگرند فايده كافي وبهره شافي بحاصل آيد ونام من زنده ماند همچنان كه
حق دوستان وبرادران بجاي آوردم جنان بايد كه بحق دوستي وانسانيت
وپاك زادگي بجاي آرند ومرا بدعاي خير ياد آرند تا حق من گذارده شود واين
كتاب گزيده را برهان الكفايه نام كردم بجهت آنكه برهان علم نجوم اندروي پيدا است

ازبيرون

ازبيرون آوردن ضماير وبديد كردن خبي ودانستن چيزهاي طرفه چنان كه كفايت
باشد وبكتاب ديگر باز گشتن حاجت نيايد و هر مسئله را كه ازين كتاب ضبط كرده
شود بسيار مسئلهاي ديگر ازو شاخ زند ومعلوم كردد و هرچند علم احكام نجومي را
حد ونهايت نيست اين اصل كه من نهادم بسيار سخن را كفايت باشد ان شاء الله
وتعالي **شرايط احكام** علم احكام را چند چيز بيايد تا حكم درست آيد
اول اشهاآت عالم وطالع سال عالم وطالع اجتماع يا استقبالي كه پيش از مسئله
يا پيش از مولود بيايد وخاصه طالع آن شهر كه اندروي حكم ميكني تا برجه طالع بوده
بوده است آسايش وي يا مردمان آن شهر وآن جاي بكدام كوكب وبكدام
برج دلالت ميكند واندرين طالع وقت صاحب برج طالع شهر در كدام جاگاه
وبچه دلالت ميكند بايد دانستن ومعرفت سير كواكب بتحقيق بدرجات
ودقايق وبطول وعرض وبصعود وهبوط وناقص وزايد وسريع
السير وبطي السير وتشريق وتغريب وظهور واختفا ومواضع دلايل
وسهام وقبول وغير قبول وحالات كواكب وطبايع بروج ومزاجان
بفلك اوج وبفلك تدوير همه نيك بايد دانستن بتحقيق تا حكم درست
آيد **ديگر** بفراست تمام در سايل نيك بتامل نگاه كني تا بكدام كواكب
وبكدام برج دليل ميكند ازوي دليل گيري كه بسيار باشد كه فراست
سايل درست تر از ان آيد كه طالع زماني وصاحب او **وقت طالع**
گرفتن نزد اهل اين صناعت مختلف است واليس مصري گويد وقت
بگرفتن در مسئله آنگاه باشد كه سايل بنزد منجم برسد اگر قياس كرديا نكرد
هرمس حكيم ميگويد آن وقتست كه سايل ومسئول در قياس متفق باشند يعني

سایل باتفاق قیاس بهتر د میخ برسد اهل بابل کویند که وقت سوال باندازهٔ
قصد باشد که ازان چیز پرسد و اهل هند و فارس کویند اختلاف
باندازهٔ اختلاف سوال سایل باشد و هر وقتی که باشد سایل سوال
باشد و هر وقتی که باشد سایل سوال کند الا باتاثیر فلک ما نیز همچنین یافتیم ولکن
قول هرمس صواب تر والله اعلم **معرفت بقا و دلالت مسئله** که چند کاه
باشد هم مختلف است بطلموس کوید تا انکاه که آفتاب یک دور بکردد چون
مسئله روزی بود و چون شبی بود مدت یکدور قمر اندر فلک و الیس مصری
کوید که تا انکاه که یکدور بکردد کوکبی که دلیل مسئله است مارب طالع و هندوان
و اهل فارس کفتند بقاء مسئله تا انکاه بود که ضمیر دیکر آرد یعنی که
بمسئله دیکر بکردد و متقدمان کویند تا انکاه بود که دلیل برسمه برجها و کواکب
بکذرد و قولی که بران اعتماد کردیم و بدان کار میکنیم آنست که بقاء مسئله تا
انکاه بود که حاجت سایل زایل شود بتمام شدن یا بنومیدی اکر سوال از
کاری بود که شود یا نشود و اکر از کاری مقیم تا وقت انفساخ وی بود مدت
مسئله والله اعلم **افتادن خطا در حکم مسئله** از چهار جهت باشد اول
از آلت قیاس کرفتن ساعت مسئله بود که آن آلت کژ بود یا خطا بود چون اصطرلاب
و ربع و مانند وی دوم از پرسنده بود که بنیت راست و درست نتواند
کردن و آنچه اندر دل وی باشد بزبان عبارت نتواند کردن یا سوالش
از راه تعنت یا امتحان بود سیوم سوال وقت نیم روز بود یعنی وقت
زوال و نداند که آفتاب زوال کشت یا نی که هرچند دقیقه اندک بود از
ارتفاع و ظل اندرین وقت بسیار خطا افتد اندر ساعات و طالع از نصیب

حد کرد

وحد و کرد چهارم آنکه قوت سعدان و نحسان برابر باشند
بشهادت و دلالت چنانکه فرق نتواند کردن و قیاس درست
نتواند کرد و مبهر نتواند شناخت امکان خطا افتد و هر مسئله که ازین
چهار علت بیرون باشد صواب آید **در کیفیت ضمیر کرفتن**
خداوند مسئله در بیشترین کارها باید که ضمیر کند مدت بیست و هشت روز
و شب که یک دور قمر است تا قمر یک بر کشته باشد و از همه فلک و کواکب
نور بر کرفته باشد و به نیت سایل رسیده و آنچه کمتر ازین باشد هفت
شبانروز است تا تمامی پادشاهی هفت کواکب اندر ایام سپری شده
باشد و آنچه کم ازین است سه شبانروز است که قمر اندران برج کی باشد
اتصال و انصراف افتاده باشد یا بکواکب یا بسهام بکلی و آنچه ازین
کمتر است یک شبانروز است تمامی یکدور فلک بیست و چهار ساعت
که طلوع و غروب دوازده بروج باشد که تاثیر فلکی اندر ضمیر سایل درست
باشد و هرچه کمتر ازین باشد واجب نکند نکرستن اندر ضمیر سایل که
خطا افتد و حکم راست نیاید مکر که کاری باشد افتاده سخت هایل
و یا غمی بزرگ که همه تحواش سایل بدان مشغول باشد انکاه بباید
و سوال کند آن آمدن و سوال وی نباشد الا باتاثیر فلک چون اندر
طالع وی بنکری و حکم کنی صواب آید **دیکر** حذر کن از کسی که بیاید
و سوال کند بتعنت و یا بامتحان یا بعمدا که هیچ صواب نیاید **دیکر**
هیچ طالعی اندر بکمان و محابا ننکری که درست نیاید مثلا ضمیر شروع آورده
باشد و تو حکم کنی باز کوید از سفر نیز حکم کن و در ضمیر وی نبوده باشد

حکم سعود کنی خطا آید مگر که ضمیر از کل احوال خویش کرده باشد انگه مرجه حکم صواب
آید چه فلک بر مقدار همت سایل بر آید انجه در همت او بود آن بیرون
آید از ضمیر دیگر بهترین ضمیر آن باشد که سایل همت بر انجه ضمیر کرده باشد
بنهد و وهم و خاطر خود بران منجم که خواهد راست کند و گوید که چون روی
ان منجم بینم سوال کنم این را ضمیر معلق گویند و ضمیر دخیری و این ضمیر بحث درست
آید چون طالع سهی بتسویه راست کرد دلیل طالع بیرون آری و بغراست
بسایل نیک بنگری تا از کدام ستاره بهره دارد و بکدام برج منسوبست
ان ستاره را نیز بدلالت با مستولی طالع یاد کن تا درست آید
معرفت مبتر از دلایل بر مسایل دلیل سایل طالع بزوا و تاد
راست کن اگر خداوند طالع در طالع بود یا بطالع ناظر بود وی دلیل است
اگر خداوند طالع ساقط بود و قمر بطالع ناظر بود وی دلیل است اگر وی
نبود بصاحب شرف طالع نگر اگر وی نیز نباشد باربابِ مثلثات
طالع نگر اندر دوازده خانه اگر وی نیز نباشد بصاحب حد طالع
نگر اگر وی نیز نباشد بصاحب وجه طالع نگر اگر وی نیز نباشد و
حکم بر کوم برج کن و بر کوکبی که در طالع باشد دلیل مسئول عنه
اگر این دلیلها که گفتم ساقط باشد نگاه کن که قمر از که بازگشته است
و بکه متصل است ان کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل سایل
است وانکه قمر بوی متصل است دلیل مسئول عنه باشد و خداوند
سهم و آن کوکب که اندر سهم بود دلیل مسئول عنه بود و خداوند برج
قمر دلیل مسئول عنه است و اگر قمر اندر برج خویش بود صاحب شرف

خانه قمر دلیل مسئول عنه بود و اگر قمر اندر شرف بود صاحب مثلثه خانه
قمر دلیل مسئول عنه است و اگر وی نیز دلیل نکند صاحب ساعت
را دلیل سایل کن صاحب برج خداوند ساعت دلیل مسئول عنه کن
دیگر اگر اندر برجی قران بود و بطالع شهادت دارند یا نظری
بود نشان هر کدام کوکب را مرم باشد دلیل سایل است و انکه هابط
باشد وی دلیل مسئول عنه بود دیگر اندر مقابله و تربیع و تثلیث
و تسدیس هر کدام کوکب ازین کواکب مشرقی بود وی دلیل سایل است و هر
کدام مغربی بود دلیل مسئول عنه است و همچنین شمالی و دلیل سایل و جنوبی
دلیل مسئول عنه بود شمس دلیل سایل است و خداوند شمس دلیل
مسئول عنه ساعت اگر طاق آید دلیل سایل است و اگر جفت باید دلیل
مسئول عنه یعنی ساعت دیگر که ازان طاق راجفت کند دیگر بنگر تا از
پس بازگشتن از آفتاب اندر حد کدام کوکب بوده است و باز
اندر طالع مسئله اندر حد کدام کوکب است حد پیشین دلیل مسئول عنه
است و حد دوم دلیل سایل است اینست تمامی در یافتن دلیل
و مسئول فهم کن نیک دلیل حاجت هر کوکبی که اندر خانه
حاجت بود یا صاحب حاجت یا صاحب شرف یا صاحب مسئله یا
صاحب حد یا صاحب وجه خانه حاجت هر کدام را که شهادت بیشتر
و غالب تر بود وی دلیل حاجت بود و قمر و سهم حاجت و صاحب ساعت
حاجت و کوکبی که دلیل آنست بر طبع حاجت چون شمس بر سلطان و مشتری بر
مال و زهره بر زن و مانند این همه دلیل حاجت اند و اگر ازین دلایل

یکی را دو شهادت بود یا بیشتر اعتماد بر آن کن و آنرا دلیل ساز و دیگران را
بمان **دلیل ابتدای کار** طالع و صاحبش دلیل آغاز کارست
و قمر دلیل ابتداء کارست و دلیل طالع سهم دلیل ابتداء کارست و سهم
السعادت دلیل ابتداء کارست و خداوند ساعت چون بطالع ناظر بود
بود دلیل ابتداء کارست **دلیل عاقبت** خانهٔ چهارم از طالع و صاحبش
دلیل عاقبت کارهاست و خداوند خانهٔ قمر دلیل عاقبت کارست و آن
کوکب که قمر بوی متصل است دلیل عاقبت است اگر همان یکی اتصال کند
و خانهٔ چهارم از درجهٔ قمر دلیل عاقبت است و صاحب سهم السعادت نیز
دلیل عاقبت است **معرفت مفاد بر شهادت** بر کون و فساد بدانکه
حاجتی که مسؤول عنه است تمام نشود مگر بدو شهادت شهادت صاحب
طالع و قمر یا شهادت صاحب طالع و صاحب بیت حاجت و قوی ترین
شهادتها قبول است پس قبول و غیر قبول بباید دانستن و دلیل
سایل و مسؤول عنه و حاجت تا میان خود ایشان دو دلیل را شهادت
چگونه است تا بدانی که حاجت تمام شود یا نه و اگر شود بچه مقدار اما بدانکه
قبول یک شهادت است و دو قبول دو شهادت است و این حال بیشتر
قمر را باشد زیرا که آفتاب مر قمر را قبول کند از همه برجها و چون اندر
اسد باشد یا در حمل و به آفتاب متصل شود اینجا دو قبول بود طبیعت
و قبول خانه و اگر اندر حمل باشد و به آفتاب اتصال کند و یا بمریخ
متصل شود اینجا سه شهادت بود هر قبولی را یک شهادت
و اگر با این همه آفتاب اندر اسد بود نیم شهادت دیگر بیفزاید بر آن

سه شهادت

سه شهادت و اگر شمس در خانهٔ خود بود و مقبول باشد چهار شهادت بود
اکنون مفصل یاد کنیم **شهادات قمر** اتصال قمر بشمس یک شهادت
بود و اتصال قمر بشمس از حمل یا اسد دو شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی که اندر
خانهٔ خویش باشد و اندر وتد نبود نیمهٔ شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی سعد که
اندر وتد بود و نه پذیرد قمر را نیمهٔ شهادت بود و چون قبول کند یک و نیم شهادت
و با این همه اگر چه قمر را قبول نکند و آن کوکب اندر خانهٔ خویش بود یک شهادت
بود و اگر آن سعد که اندر وتد بود اندر خانهٔ قمر بود یا اندر شرف او یک شهادت
و اگر آن سعد زایل باشد از وتد نیم شهادت بود و اتصال قمر از وتد بصاحب
یک شهادت یک شهادت بود و اتصال قمر بصاحب حاجت نیم شهادت
بود و اتصال قمر بکوکبی از خانهٔ حاجت بود نیم شهادت بود بودن ماه اندر طالع
یا اندر وتد نیم شهادت بود بودن ماه اندر خانهٔ حاجت نیم شهادت است
صاحب خانهٔ قمر اندر وتد بود نیم شهادت بود اتصال قمر بکوکب مقبول نیم
شهادت است و بهتر آن بود که سعد باشد و نیکو جایگاه **شهادات
صاحب طالع** قبول صاحب طالع یک شهادت است قبول صاحب حاجت نیم
شهادت اتصال صاحب طالع و صاحب حاجت بیکدیگر یک شهادت
و اگر از یک دیگر مقبول باشند دو شهادت و اگر اندر خانهای یکدیگر باشند
سه شهادت بود نقل النور نیم شهادت بود و بیشتر قمر راست جمع النور نیم
شهادت بود و بیشتر زحل راست اتصال صاحب طالع بکوکبی از سعد
از وتد که بپذیرد نیم شهادت بود و اگر آن سعد اندر خانهٔ خویش بود یک
شهادت بود اتصال سعدی از وتد بصاحب طالع بی قبول نیم شهادت است

اگر قبول بود یک و نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع بکوکبی که اندر وتد
بود اندر خانهٔ صاحب طالع یک شهادت بود اگر آن کوکب اندر وتد
نبود نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع بسعدی اندر خانهٔ حاجت
نیم شهادت بود و چون میان ایشان قبول بود یک شهادت بود اتصال
سعدی از خانهٔ حاجت بصاحب طالع نیم شهادت بود اتصال صاحب
طالع بسعدی که وی اندر خانهٔ صاحب طالع بود یا در شرف نیم شهادت
است اتصال صاحب حاجت بکوکب سعد اندر طالع یک شهادت است
اتصال سعدی بصاحب طالع از خانهٔ صاحب طالع یا از شرف یک شهادت
است صاحب طالع اندر خانهٔ حاجت بود نیم شهادت بود صاحب خانهٔ
خداوند طالع اندر وتد بود نیم شهادت بود اندر طالع اسعد اگر صاحب
حاجت در تحت الشعاع بود دلیل کند بر قضای حاجت زیرا که این
شهادت است بزرگ چون خداوند خانه اش را بوی نظر نبود و قوی تر آنگاه
بود که صاحب طالع بخانهٔ خویش نظر کند اینست مقادیر شهادات نیک
فهم کن والسلام **معرفت استخراج دلیل** بدانکه دلیل
آن کوکب باشد که وی مستولی بود اندر فلک بوقت مسئله یا اندر ابتداء
کاری و دانستن وی را وجوه بسیار است اول از طالع گیرند
و از برج نیرین و از سهم السعادت و از خداوندش و از خداوند ساعت
و از جزو اجتماع و امتلا که پیش ازین مسئله بوده است و از صاحب فرداء
عالم و از انتهاآت عالم و از مستولی طالع سال عالم و از مستولی اجتماع
یا امتلا و یا از مستولی صاحب ارباع و فصل ازین دلایل که گفتیم هر کدام

در طالع زمانی قوّت باشد بیشتر یا کمتر تنها یا با دلیل دیگر و ویرا
شهادت بود اندر طالع وی دلیل باشد بنگر بصاحب برج و بصاحب
شرف و بصاحب حد و بصاحب مثلثه و بصاحب وجه و به
صاحب ساعت و هر کدام ازین دلیلها که گفتم در طالع مر اعمه با شهادت
دارد وی دلیل باشد مثلا طالع سنبله آمد عطارد اندر طالع بود وی
دلیل بود اگر طالع حد عطارد آید شهادت غالبتر بود دلیل بود با ابتزاز
اما اندر برج طالع و برج نیرین خداوند برج را پنج بهره دلالت است
و خداوند شرف را چهار بهره و خداوند حد را سه بهره و خداوند مثلثه را دو
بهره و خداوند وجه را یک بهره و خداوند ساعت را یک بهره و اما
اندر برج سهم السعادت برج اجتماع یا امتلا خداوند برج را سه بهره خداوند
شرف را دو خداوند حد را یکی و خداوند مثلثه و صاحب وجه را بشمار
بدر آرند و اگر خداوند خانه را بیشتر سهم در طالع حد بود یا خداوند
ساعت بود شهادت غالبتر بود وی دلیل است و همچنین هر چند
شهادت غالبتر دلالت قوی و اگر خداوند طالع اندر وتد بود خاصه
اندر وسط السما و از حظهای وی را بجز خداوندی طالع دیگر حظ
نبود وی دلیل باشد که دیگری شریک وی نیاید مگر کوکبی باشد دیگر
که ویرا ولایت شرف بود یا حد یا مثلثه و نیز اندر وتد بود آنگاه روا
بود که مشارکت خداوند طالع بود بدلالت اگر خداوند طالع اندر نیمهٔ
اول بود اندر برج اما اگر اندر نیمهٔ آخر بود اگر صاحب حد یا صاحب
مثلثه یا صاحب وجه یا صاحب ساعت اندر دهم بود پس دلالت باشد

دلیل خداوند خط بود اما هر وقتی که از دلالت بیوفتد خداوند طالع یا خداوند شرف
جون دلالت خداوند حد را بود و اندر وتد بود وی دلیل بود و خداوند
مثلثه نیز همچنین و اما خداوند وجه ضعیف است تا انگاه که هم صاحب
وجه بود با این همه نیز اگر صاحب برج آفتاب بود به مسئلهٔ
روزی و یا خداوند برج قمر بود بمسئلهٔ شبی یا خداوند خانهٔ سهم السعادت
بود یا خداوند ساعت انکه دلالت وی قوی کردد و جون اندر وتد
بود یا بجایگاه نیک وی دلیل باشد و اگر خداوند برج شمس یا خداوند
برج قمر هم خداوند ساعت باشد وی دلیل است و بود که دو دلیل هر دو
بحظ و بقوت برابر باشند انگاه بنگر اگر قمر بیکی ازایشان نگرد یا قمر
اندر طالع بخانهٔ خویش بود یا صاحب حد آن نیز بود که نوبت ورا است
یا صاحب سهم السعادت بود انگاه قوت ویرا باشد و قوی تر انگاه بود که
قمر از طالع بوی متصل باشد و این دلیلها که گفتم نیک تفحص کن و تمیز
کن تا بر تو نیز معلوم شود و جون این باب را نیک تامل کنی و دلیل
بشناسی همه بر تو آسان شود انشاء الله تعالی **وجه دیگر**
اما دلیل طلب کردن را اندر طالع نه دلیل است و بجایها دیگر سه اما انکه اندر
طالع است اول صاحب طالع دوم صاحب شرف سیوم صاحب حد
جهارم صاحب مثلثه پنجم صاحب وجه ششم صاحب نهبهر که ویرا تسع
هفتم صاحب خط که ویرا اثنا عشر خوانند هشتم کوکبی که درجهٔ طالع که
بوی متصل شود و نهم انکه در طالع است و اما انک اندر خانهای
دیگرست اول سهم السعادت است با خداوندش دوم خداوند ساعت

سیوم خداوند

سیوم خداوند خانهٔ آفتاب بروز خداوند خانه ماه بشب ازینها که یاد
کردیم هر کدام را شهادت بیشتر بود وی دلیل است اگر خداوند طالع هم خداوند
خانهٔ نیرین بود یا خداوند خانهٔ سهم السعادت وی دلیل است و اگر این که
از صاحب طالع گفتم صاحب شرف را بود وی دلیل است و اگر این نبود
بنگر بصاحب طالع و قمر و هر کدام ازایشان اندر وتد بود وی دلیل است
و هر دو اندر وتد بود و هر کدام بجایگاه قوی تر بود وی دلیل است
و اگر هر دو ساقط باشند از وتد اگر کوکبی نور یکی را بطالع رد کند وی
دلیل است و اگر این نبود هر کدام که بصاحب برج خویش ناظر بود وی
دلیل بود و اگر این نیز نبود هر کدام کوکب که نور ایشان یکی را بخویشتن
جمع کند کوکب جامع دلیل بود **و هرمس حکیم گوید** گوید که اگر کوکبی را
شهادت بسیار بود بدلالت فریقه مشولوی که بسیار بود که بدلالت
هر کوکبی را بود که صاحب فردار یا مستولی اشهابات یا قرانات
بود یا صاحب سال و ارباع یا اجتماع و امتلا اگر یکی ازین دلیلها را
که گفتم ولایت بود اندر طالع دلیل وی باشد بدرست نه انک
ویرا شهادت بیشتر بود از صاحب حظوظ همیشه بهر ساعتی بنگر
بصاحب حد سهم السعادت و بصاحب حظوظ برج وی بهر ساعتی
اندر هر حاجتی و شهادت جوی از جایگاه وی از طالع و بر وی حکم کن جون
بدین دلالت دلیل بجویی خطا نیفتد و همیشه بجوی دلیل را از خداوند
اثنا عشریات هرمس جوی کوی نیز بدلالت قوی است خاصه که بطالع
ناظر باشد یا صاحب نیرین باشد که وی دلیل باشد و اگر خداوند طالع اندر

طالع بود بدرجهٔ طالع وي حق‌تر از همه دلایل که دلیل از بسیاری شهادت
ویاری کران باشد از خداوند خانه وخداوند شرف وخداوند حد وخداوند
مثلثه وخداوند وجه وخداوند ساعت وخداوندان نیرین وکر دلیل اندر
خانهٔ خویش یا اندر شرف یا اندر حد ومثلثهٔ خویش بود وي سزاوارتر
بود بدلالت اما باید انکه بروز ولایت شمس وبرج وي وطالع وحظوظ
این دو برج غالب‌تر وشایدتر وبشب برج قمر وسهم السعادت وخداوند
حدود ووجوه این دو برج غالب‌تر وشایدتر ایشان اولی‌تر باشند
بدلالت وغافل مباش از مستولی سال که پادشاهی وي ودلالت
وولایت وي قوی‌تر وغالب‌تر بر همه دلیلها وهمچنین صاحب
ارباع اکر دلیل از بعضی دلایل عالم باشد وبموضع خویش نظر کند که اندر
وي دلالت بود یا اندر وي بود یا نظر کند بوي خداوند آن برج
یا خداوند حد حکم کن بر بزرک حال انچه دلیل کند بر نیکی وبدی ونکاه
دار جایکاه نحسان وبرجها بوقت تحویل که آن جایکاه دلالت شر باشد
اندرین عملها وحاجتها اکر این دلیل طالع انجا بود وهمچنین مواضع سعدا
اندر تحویلها دلیل سعادت بود چون دلیل انجا آید یا انجا باشد ونکاه
کن بخداوند حد دلیل که کدام جایکاهست از طالع وحال وي اندر
ذات خویش وطبع برج خویش حکم کن بر دلالت خیر وشر انچه
واجب کند چون دلیل دانستی بنکر که بکجاست وبکه متصل میشود
وازکه منصرف میشود ضمیر سایل از انجا باشد بیرون آوردن ضمیر
بچند وجوه از تجربهٔ حکما دریافتن ضمیر را حیله آنست که بصورت

وبصرت

وبصرت وفراست سایل نیک نکاه کنی که بکدام کوکب وبکدام برج
مانندهٔ تر است حکم بسایل بران کوکب وبرج کن وبا دلیل یار کن از
اتصال وانصراف واین دلیل کیا یاد کردم اندر ضمیر خطا نیفتد وهیچ
غافل مباش از کوکبی که اندر طالع بود واز درجهٔ طالع ساقط نبود که ضمیر
سایل از وي بود اما ضمیر آن بهتر است که مبهم ضمیر بدانی که اندر
کدام برجست وخداوندان برج مر خداوند ساعت را جا باشد اکر هبوط
بود از غم وبیماری وحبس ومانند آن پرسد واکر وبال بود از زیانی
وغمی پرسد اکر شرف بود شادي بود وجاه ومنزلت واکر اوج بود
طمع دارد با مهمی بزرک واما بقول والیس مصری بنکر که سهم السعادة
کجا افتاده است ضمیر از انجا بود واکر ضمیر بخواهی از ان برج انکاه ضمیر از
از حد سهم السعادت یا از صاحب برج سهم السعادت واما
بقول دیکران از درجهٔ طالع یا از درجان یا از اثنا عشریه یا از نهبهر طالع
ضمیر بیرون آید اکر صاحب طالع یا صاحب ساعت قمر باشد ومسئله
پس از استقبال باشد درجهٔ ماه را پیش از استقبال اتصال بوده
باشد از مقارنه واز تسدیس واز تربیع واز تثلیث ومقابله
که نزدیکتر باشد آن احوالهای کذشته باشد از ضمیر وآن انفصال
که از پس استقبال باشد ضمیر از انجا باشد که همی اندیشد باندا
اتصال دیکر دلیل ضمیر آنست که نکاه کنی بنظر دو کوکب
که بیکدیکر ناظر باشند اندر میان این دو کوکب چه کوکب باشد ضمیر
از ان کوکب است واز خانهٔ وي دیکر ضمیر را دلیل

از سهم ضمیر ست تجربه کرده بوده بسیار و آزموده که هیچ گونه خلاف
نیاید بنگر که صاحب ساعت در کدام برج است از خداوندان
برج بگیر تا صاحب ساعت و درجهٔ طالع بر افزای و جمع کن و سی
کان از طالع بیفکن هرکجا که افتد سهم ضمیر آنجا بود و ضمیر از برج و از
صاحب بود و اگر خداوند ساعت با آخر آمده بود و ساعت از
مستقبل گیر تا درست آید **دیگر** دلیلی اندر ضمیر بگیر از درجهٔ
خداوند حد تا درجهٔ طالع و درجهٔ طالع بروی افزای و از طالع بیفکن
هرکجا برسد ضمیر سایل از آن برج بود و از خداوندی اما بهترین
دلیل ضمیر آنست که یاد کردیم ازین دو دلیل از حد و از رب ساعت
اکنون یاد کنیم دانستن ضمیر دیگر گونه که چون ماه از آفتاب بازگردد
آن وقت را که نزدیک مسله باشد آن اتصال را طالع بیرون آر که
با آفتاب پیوسته باشد خداوند آن طالع را نگه کن که کجاست
اندر طالع سا ضمیر آنجاست و صاحب ساعت آن طالع و رب آن
طالع و والی آن طالع هرکدام ازین دلیلها قوی تر و تست ضمیر
سایل از وی است زیرا که مردم را هر کاری که افتد بیشتر دلیل
اندر مسایل و آفتاب است و این دو دلیل دلیل عمر ست مردم را
زیرا که هیلاج را نخست دلیل ایشانند **دیگر** دلیلی ضمیر از
سهم الضمیر ست بگیر از درجهٔ خداوند طالع تا شمس و از اول حمل
بیفکن هرکجا برسد ضمیر بر طبع و گوهر آن برج بود و صاحب وی
دلیل ضمیر آنست که والیس مصری گوید که درجات طالع را اندر عدد

ساعات

ساعات ماضی ضرب کن انچه برسد از درجهٔ آفتاب بیفکن بروز و شب
از درجه ماه هرکجا برسد ضمیر سایل بر طبع آن برج و صاحبش بود **دیگر**
بدلیل اگر اندر وتد بود سایل از چیزی پرسد که بطلب کند یا او امید دارد
و بدست خواهد آوردن و اگر ساقط بود از چیزی پرسد که از دست بیرون
رفته است یا غایب شده یا هلاک شده یا از کاری که از وی بشده باشد
دیگر دلیل اندر طالع ضمیر سایل از حال تن و جان و جای زاد بود و یا از
حال خویش پرسد و اگر در بیت المال بود از انبازی و یا از خصومت
زنان و یا از مال پرسد و گر در سیوم بود از حال برادران و دوستان
و سفر و علم پرسد و اگر اندر چهارم بود از حال پدر یا از حال عاقبت کار
پرسد یا از حال زمین و عقار و ضیعت و اگر در پنجم بود از حال فرزندان
پرسد و انچه بدان ماند و اگر در ششم بود از حال بندگان و حیوان پرسد
یا از بیماری پرسد و اگر در هفتم بود از زناشویی و نکاح و انبازی
یا خصومت پرسد و اگر در هشتم بود از مرگ و میراث و بیم و ترس
پرسد و اگر در نهم بود از معاملت و شغل و پیشه و عمل سلطان پرسد
و اگر در یازدهم بود از امید و سعادت و دوستان و عشق پرسد و گر در
دوازدهم بود از زنان و غم و اندوه و دشمنان و ستوران پرسد و
همچنین هر یکی را فرق کن و بتامل جواب گوی چنانکه باید از دلیل درجات
کواکب و از طبایع بروج و صفت خانها **دانستن ضمیر و قولها**
شاالله که هیچ خطا نکند و اما دلیل جامع اندر باب ضمیر و کافی
آنست که من تجربه کردم بنگر بدلیل که بکه اتصال میکند پس ضمیر از اتصال

وانصراف بود واگر اتصال وانصراف نبود بنگر اگر دلیل اندر طالع بود
مسئله از تن وجان است واز حال زاد وبود خویش وغم خود واگر دلیل در
دوازدهم ساقط بود از طالع از چیزی پرسد که از وی شده باشد یا مال غایب
شده وهمچنین همه خانها را واگر دلیل اندر هبوط خویش باشد از دزدیده
یا از محبوس یا از چیزی که هلاک وتباه شده بود از آن پرسد واگر اندر
آخر برج بود از سفر پرسد یا از کوچ کردن واگر خداوند سیوم اندر چهارم
بود وخداوند چهارم اندر طالع از گنج پرسد ویا مانند وی واگر خداوند
طالع اندر چهارم بود وخداوند چهارم اندر طالع از زمین پرسد یا از
کوچ واگر دلیل بصاحب ثامن یا صاحب ثانی عشر پیوندد وصاحبشان
یکی از نحسان بود از مرگ یا از بیم وترس پرسد واگر دلیل مقیم باشد
مر رجعت را از مسافر پرسد که کی باز گردد واگر مقیم باشد مر استقامت
را از چگونگی احوال پرسد که نیکو شود واگر متحیر باشد از متحیری پرسد
واگر دلیل با رأس باشد اندر شرف خویش یا اندر وسط السما از غلای
یا از کارهای خدایی پرسد واگر اندر چهارم یا هشتم بود از گنج پرسد
وهمچنین اگر دلیل اندر چهارم بود یا رأس یا ذنب اندر طالع ویا قمر
ویا دلیل با رأس یا ذنب بود اندر طالع یا اندر چهارم وهمچنین اگر خداوند
دوم اندر چهارم بود یا صاحب چهارم اندر طالع واگر دلیل با قمر باشد
از سخن وخصومت پرسد واگر ماه اندر طالع باشد از خبر یا از خصومت
یا از سفر پرسد واگر دلیل با ذنب بود جز از آن جایگاه که یاد کردم
از سحر وجادوی پرسد وچون عطارد شاهد بود درست بود وحقیقت

واگر دلیل

واگر دلیل با زحل بود وعطارد بوی ناظر بود ویا با عطارد بود وزحل بوی
ناظر بود از سحر وبند وجادوی پرسد وهمچنین اگر دلیل از تحت الشعاع برون
آید ومتصل شود همچنین یا اندر حد عطارد بود یا از زحل از جادوی پرسد
واگر دلیل اندر تحت الشعاع بود از دیوانه ومصروع وپریگرفته وهوش رفته پرسد
واگر دلیل با زهره باشد ومریخ بوی ناظر یا با مریخ بود وزهره بوی ناظر
از تهمت پرسد از قبل زنان واگر دلیل با مریخ بود اندر طالع وبرج آتشی
بود از کیمیا پرسد واگر برج بصورت آدمی بود از حرف پرسد واگر
طالع از خانهای عطارد باشد وعطارد بوی ناظر بود یا دلایل اندر جایگاه
عطارد باشد وبوی اتصال بود از کتاب ونامه یا از خط یا از حکم
پرسد واگر دلیل اندر چهارم بود از محبوس پرسد یا از کاری کنند
یا از پدر یا از اجداد یا از آب وزمین اما بدانک دلیل جنس چهارم
است وششم ودوازدهم دلیل کند جنس واگر دلیل با زحل بود ومریخ
بوی متصل بود از ناشتن از مرگ پرسد واگر قمر منحوس بود وعطارد اندر
عقرب بوی ناظر مسئله از مدهوشان ودیوانگان باشد وهمچنین اگر زحل
با عطارد اندر طالع بود ومریخ اندر هفتم بی نظری از سعدان وهمچنین اگر قمر
اندر طالع بود وزحل اندر وسط السما وعطارد اندر هفتم واگر قمر ومریخ و
وعطارد را اندر اوتاد یابی ودلیل نیز آنجا باشد از دزدی یا از دزد
پرسد وهمچنین اگر زحل وعطارد ومریخ اندر هفتم بود وقمر اندر تربیع از
دزد یا از کشنده پرسد وهمچنین اگر مریخ وعطارد اندر اوتاد بود بیک
درجه از دزد یا از دروغ گویان وسخنان دروغ پرسد اینست دلایل مثال

ضمیرها **وجه دیگر در دانستن حقیقت ضمیر که از چه پرسد** اگر طالع برج نحسی بود
و یا نحسی اندر طالع بود و نحس بدر درجات طالع ناظر باشد خاصه
که طالع اسد یا عقرب یا دلو باشد یا خداوندان این بروج با ایشان
ناظر باشند یا طالع جز این برجها باشد و مریخ بوی ناظر بود مسئله از کم شده
بود یا از گریخته و اگر نحس با صاحب دوم بود اندر ششم یا هفتم
از طالع و طالع برج نحسی بود مسئله از کم شده و گریخته باشد و اگر نحس
با صاحب طالع بود اندر دوم یا اندر ششم یا اندر چهارم و نحسی اندر طالع
بود مسئله از کم شده یا از گریخته بود و اگر خداوند دوم از طالع برج
ثابت بود و خداوندش اندر طالع بود وی دلیل بود یا صاحب
طالع اندر طالع بود یا خداوند یا خداوند مثلثه اندر طالع بود مسئله
از چیزی بود که فراموش کرده بود اگر طالع برج ذوجسدین باشد و صاحبش
اندر طالع بود یا ناظر بود بوی مسئله از چیزی بود کم شده و یا افتاده
یا دزدیده باشند و اگر طالع برج منقلب بود و خداوندش بوی ناظر
بود مسئله از چیزی که دزدیده بوند و بر دشتی رفته بود و اگر طالع برج
منقلب بود و خانه سعدی و اندر وی ستاره نحسی بود از چیزی
پرسد که اندر دست وی باشد و اگر طالع خانه سعدی بود و سعد اندر
طالع بود و یا ناظر بود بمثلثه و خویش از چیزی پرسد که اندر دست
بود و لیکن اندر وی چیزی نباشد و اگر طالع برجهای بادی بود یا سنبله
یا هیچ کوکب اندر طالع نبود مسئله از حیوان دوپایه باشد و اگر یکی از
کواکب اندر سیوم بود و یا اندر پنجم و این برج ذوجسدین باشد و یکی

از کواکب

از کواکب اندر وی باشد یا ناظر باشد بطالع یا بمثلثه طالع و آن ناظر صاحب
طالع باشد مسئله از حیوان دوپایه باشد و اگر طالع برج حیوانی باشد یا از
چهارپایان چون ثور و قوس و حوت یا از برجهای ستوران مسئله هم
از آن جنس بود و اگر طالع از بروج سباع بود نحس اندر وی بود یا
بوی ناظر بود مسئله از سباع بود و بیم ترس از سباع و اگر زحل از نحس نفش
بطالع نگرد و طالع برج ذوجسدین بود یا خود اندر طالع بود مسئله از شر
دیوان و پریان و جادوان بود و اگر بجای زحل عطارد بود مسئله از علما
نجوم و فسون گران و کاهنان و خداوندان سحر و بازیگران و صناعان
بود و اگر طالع از برجهای بود که بر صورت آدمی است یا بروج ذوجسدین
و شمس بوی ناظر بود مسئله از ملوک بود و اگر بجای شمس مریخ بود مسئله
از اسیران و دزدان بود و اگر مشتری باشد از اجناس مشتری باشد و همچنین
از جوهر زهره و عطارد و قمر بگوی **در دانستن ضمیر ناحیتی که از چه جوهر است**
اگر طالع برجهای آتشی از گوهر پرسد اگر راس با مشتری یا قمر یا زهره اندر
طالع بود یا ناظر طالع از گوهر آبی پرسد و اگر زحل با مریخ یا شمس یا عطارد
اندر طالع بود یا ناظر از جوهر آتشی پرسد و اگر از این کواکب دو یا سه اندر
طالع بودند یا ناظر بنگر هر کدام که قوی تر باشند و بدرجه طالع نزدیکتر
وی اولیتر از طالع از مثلثه خالی بود از نبات زمین پرسد اگر راس
با قمر یا زهره یا مشتری اندر طالع بود یا ناظر از نبات آبی گوید و اگر
مریخ یا زحل یا شمس یا عطارد بود در طالع یا ناظر بطالع از نبات
بیابانی پرسد و اگر طالع از مثلثهای بادی بود از حیوان پرسد یا از مرغان

آب یا ماهی خاصه که مشتری اندروی باشد یا زهره بطالع ناظر بود و چون زحل
با مریخ نگرنده باشد یا اندروی باشد از حیوان دشتی یا از حیوان که اندر میان
سنگها و کوهها بود یا از مرغان یا از دو پایه اکر راس بود از جای بای برسد
واکر از زحل بود از هوام زمین پرسد ~~یا از اشراف یا از بهایم زمین~~ واکر
مشتری بود از چهارپای پرسد واکر عطارد بود از مرغان وکر قمر بود از آدمی
واکر شمس بود از ملوک پرسد یا از اشراف یا از بهایم زمین که پای بسیار
نباشدش و بنکر اندر سلطانیت کواکب بدان دلیل که مشتری پادشاهی
بر پیلان است مریخ را بر کرک عطارد بر خران قمر بر کاو ان شمس را شتر
همچنین هر یکی را حکم کن دیکر در دقایق ضمیر اکر دلیل آفتاب
آمد و اندر طالع بود پاکی فکرت سایل باشد و اکر زهره بود پاکی حفظ
سایل باشد و اکر عطارد باشد پاکی زبان و پاکی الفاظ باشد سایل را واکر ماه
باشد دلیل کند که مغز سایل پاک نباشد و اکر زحل باشد دلیل کند که فکرت
با احتیال پیوسته ست و اکر مشتری باشد حفظ وی پاک باشد از اندیشهای ناپاک
واکر مریخ بود نطق وی بفحش پیوسته باشد واکر آفتاب دلیل آید اندر وسط
السما دلیل لطف است بر سیاست و مریخ دلیل درست باشد بر سیاست
و مشتری دلیل عدالت زحل اندیشه را دلیل کند یا بهلاکی و تباهی و اکر زهره
بود دلیل دوستی و مهربانی باشد و عطارد دلیل احتیال و سخن فروتنی و قمر
انصراف و اتصال بکرند آن قدر حکم کن و هر کوکبی که اندر طالع باشد دلیل
وی عشتر اندر فکرت بود و هر کوکبی که اندر وسط السما باشد سیاست
یا دست این دلیلها که یاد کردیم اکر کوکب مسعود باشد همان است که کفتم

واکر منحوس

واکر منحوس باشد یا راجع باشد دلیل کند بر انکه بد کمان و بدسر باشد و ضعیف
و بدخو این که یاد کردم انست که بنکری بوقت سایل که نزدیک تو بیاید
بدانی که بچه حال خواهد آمدن و هر سایلی که بنزد تو بیاید بنکر که صاحب طالع
تو از ان طالع سایل بکدام جایکاه هست و بچه صفت است ان ماجرا
که میان سایل و میان تو رود آن باشد و دیکر بامداد بر خیز بر ضمیر
احوال خویش بنکر و معلوم کن مستولی طالع و هر وقت که سایل نزد تو
بیاید بدان طالع سایل بنکر تا مستولی طالع تو کجا است و بچه صفت
و بکدام برج نظر دارد و بطالع زمانی سایل بچه صفت است ماجراهای که میان
تو و میان سایل رود از انجا توان دانستن زیرا که سایلی بیامد بطالعی که مستولی
طالع سایل مر طالع مرا دشمن بود و بنظر تربیع پیوسته کفتم با ستیزها و عداوت
من آمدی مردم شرم داشت و منقر آمد و توبه کرد ان که یاد کردم بسیار
سود دارد دیکر چون دلیل اندر وسط السما بود و کوکب علوی باشد
دلیل کارهای بزرک باشد با سلطان پیوسته و اکر کوکب سفلی باشد
دلیل از پیشه و خدمت و از معاملت بود و اکر برج وسط السما خانه
کوکب سفلی باشد همان دلیل کند که کوکب سفلی اندروی و اکر علوی بخانه
سفلی و یا سفلی بخانه علوی حکم آمیخته کن این دلیلها پسندیده است
در یافتن ضمیر را دیکر چون کوکبی را دلیل مسئله یابی و مقیم
اول باشد مر رجعت را دلیل متحیری باشد سایل را اندر ان برج که
ستاره است و اکر مقیم باشد استقامت را استقامت کرفتن
کار بود و یا از کاری باز کردد که نا صواب بوده باشد بصواب

رود و اگر کاری آغاز کرده باشد برجعت کوکب چون مستقیم
شود آن کار فرو ماند و اگر بوقت استقامت کوکب آغاز کرده
باشد آن کار پایدار باشد تا بوقت رجعت کوکب یا سوختن
باز ایل گشتن وی از وتد و همچنین حکم کن خداوند خانهٔ قمر را اگر دلیل
کوکبی باشد که وی زیر شعاع باشد دلیل ضعیفی آن کار باشد که سایل
از آن کار پرسد و اگر بمثل سایل از بیمار پرسد علامت هلاکی
بیمار باشد از بیماری سل و دق و دیوانگی و آنچه بدین ماند و اگر دلیل
باز گردد و بسعدی پیوندد این دلیل نیک بختی باشد و سلامتی در کار
و اگر از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد از بدی رستن باشد به نیکی
پیوستن و اگر از سعدی باز گردد و به نحسی پیوندد این علامت بد باشد
که از نیکویی جدا شود بذل و مشقت و محنت رسد و اگر از نحسی باز
گردد و به نحسی پیوندد این علامت بدبختی باشد و همچنین حکم کن کوکبی
که از وتد باشد باز گردد و بکوکبی پیوندد که ساقط بود و یا از ساقط
بساقط دیگر متصل شود و هم بران صفت که از سعد و نحس باز گردم
قیاس کن و اگر کوکبی از شرف باز گردد و بکوکبی پیوندد که اندر
هبوط وی بود یا از هبوط بشرف یا سریع السیر بود و باز بطی السیر
گردد یا بطی السیر بود و سریع السیر گردد یا از شمالی بجنوبی یا از جنوبی
بشمالی متصل شود یا از اوج بحضیض و یا از حضیض باوج شود
همچنین حکم کن از سعادت بنحوست یا از نحوست بسعادت چنانکه
بر شمردم والله اعلم وجه دیگر در بیرون آوردن ضمیر

اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر خانهٔ خویش یا اندر حد خویش یا بصاحب
خانهٔ خویش نگرد تدبیر سایل اندر کار خویش بود و از زاد و بود و غم خویش
پرسد و اگر بکوکب دیگر پیوندد تدبیر اندر کار کس دیگر دارد و اگر
بهفتم نگرد یا بصاحب او اندر خطوط هفتم از جهت کس دیگر پرسد
و اگر اندر طالع کوکب غریب بود ضمیر هم از جهت کس دیگر بود
و اگر بکوکب دیگر نگرد که اندر دوم باشد یا صاحب دوم را نگرد
یا سوی مشتری نگرد تدبیر سایل اندر شغل مال بود باندازهٔ اتصال
و اگر این که گفتم بصاحب سیوم بود و یا بسوی مریخ تدبیر سایل از
شغل برادران بود یا از سفر و اگر دلیل اندر چهارم بود یا بصاحب
چهارم نگرد شغل وی اندر آبادانی بود خاصه که زحل را اندر وی شهادت
بود و اگر شهادت مر آفتاب را بود از قبل پدر پرسد و اگر ماه را
بود از قبل مادر پرسد یا از قبل چیزی مرده یا گم شده و اگر زحل باشد
از کارهای مهم قدیم پرسد از روی آبادانی و اگر مشتری بود از قبل
پدر یا از قبل گنج و زر نهانی بود و هر دلیل که اندر وی نحوس بود یا
بهبوط باشد مرگ و حبس و ویرانی بود و اگر مریخ بود خصومت
و حرب و دزدی و گریختن و مرگ فجا باشد و اگر دلیل اندر پنجم
بود یا بصاحب پنجم پیوندد یا کوکبی باشد اندر وی یا عطارد و مشتری را
اندر وی شهادت بود ضمیر سایل از شغل فرزندان بود یا مال پدر را
طلب کند یا کوچ کردن باشد و اگر دلیل اندر ششم بود یا بصاحب
ششم نگرد یا مریخ را در وی شهادت بود ضمیر سایل از شغل بیمار بود

یا از قبل حیوان یا خسیس چیزی را طلب کند یا از محبوس پرسد
و اگر دلیل اندر هفتم بود یا سوی کوکبی نگرد که اندر هفتم بود یا بصاحب
هفتم نگرد شغل سایل اندر کار انبازی بود یا معاملت یا خصومت
و دعوی و اگر زهره را اندر وی شهادت بود از قبل زنان پرسد
و همچنین اگر شهادت عطارد و مشتری را باشد از قبل زن و هنباز
پرسد و اگر اندر هشتم بود یا بصاحب هشتم نگرد یا بکوکبی که اندر هشتم
بود ضمیر سایل اندر شغل میراث بود یا از مرگ یا از کابین و جهاز
زنان و یا از کار کنانه و یا دعوی و یا مال ضایع شده طلب کند و اگر
دلیل اندر نهم بود یا بکوکبی نگرد و یا بصاحب نهم یا بهم برج نگرد و از
تسدیس و تثلیث یا بکوکبی نگرد که تحویل خواهد کردن یا بکوکبی نگرد که زایل
خواهد شدن ضمیر سایل اندر کار سفر بود یا اندر کار دین یا چیزی ضایع
گشته را طلب خواهد کردن و اگر دلیل مشتری بود اندر وی اندر دین و
طاعت و مال بود و اگر ماه بود نامه و خبر بود و همچنین هر کوکبی را با طالع
حکم کن و اگر دلیل اندر دهم بود و یا متصل شود بکوکبی که اندر دهم بود
یا بصاحب وی یا بآفتاب پیوندد شغل وی اندر کار سلطان بود
و اگر کوکب سفلی بود اندر کار پیشه بود و اگر شهادت زهره را
بود شغل وی اندر باب زنان بود و یا بچیزی که بزنان منسوب است
و اگر دلیل اندر یازدهم بود یا بصاحب یازدهم متصل شود یا بکوکبی که
اندر وی باشد ضمیر اندر کار دوستان بود و یا از امیدی که دارد
یا از قبل فرزند پرسد یا مال سلطان را طلب کند یا از چیزی پرسد که آن

خبر سلطان را

خبر سلطان را بکار آید یا بکسی پیوستن خواهد و اگر دلیل در دوازدهم
بود یا متصل بکوکبی که اندر دوازدهم یا بصاحب دوازدهم یا شهادت وی
باشد زحل و عطارد را اندر وی ضمیر سایل اندر کار دشمنان بود و یا اندر
کار مکر و حیل یا از غم و زندان پرسد یا از مرگ یا از دردی و غم شده یا از
هر جور کسی پرسد **در معرفت آنکه ضمیر سایل در کدام خانه است** اگر دلیل اندر طالع باشد
بنگر که عطارد را بوی نظر هست یا نه اگر نظر باشد بباید گفتن که ضمیر اندر طالع
است اگر دلیل آفتاب و مشتری باشد ضمیر اندر غم مال باشد و اگر دلیل اندر
برج دوم بود و مشتری بوی ناظر دلیل ضمیر هم اندر دوم بود زیرا که مشتری
دلیل مالست و اگر مریخ را شهادت باشد ضمیر را قبل زنان باشد و اگر دلیل
در برج سیوم باشد بنگر که مریخ و قمر بوی نظر دارد یا نی اگر ناظر باشد
هم اندر سیوم بود ضمیر و اگر دلیل هم در چهارم باشد اگر آفتاب و ماه و زحل و
مشتری را شهادت بود اندر وتد آنکه ضمیر اندر چهارم بود و اگر دلیل اندر
پنجم بود و مشتری و زهره و عطارد را اندر وی شهادت بود ازین هفت کوکب
بدانکه ضمیر هم اندر پنجم است و اگر دلیل هم اندر ششم بود و مر هر کوکب را
که اندر وی شهادت بود ازین هفت کواکب بدانکه ضمیر هم اندر ششم
است خاصه مریخ را که وی هیچ گونه خطا نکند و اگر دلیل اندر هفتم باشد و
زهره و عطارد و قمر را اندر شهادت بود ضمیر هم در هفتم بود خاصه اندر کار
زنان و اگر شهادت زحل و مریخ را بود ضمیر از دعوی و خصومت بود چون
شهادت مشتری را بود ضمیر از وکالت و وصایت بود و اگر مشتری راجع
باشد اندر کار وکیلی و وصایت خلل باشد و اگر دلیل اندر هشتم بود و زحل

ومریخ را اندروی شهادت بود وصاحب ساعت را بدانکه ضمیر در ششم
است واکر دلیل اندر نهم بود وشمس یا مریخ وقمر را اندرو شهادت بود وستاره
تحویل کنند واو نا دز ایله وتثلیث وتسدیس بود بدانکه ضمیر هم اندروی است
واکر دلیل اندر دهم بود از هفت کوکب هرکدام راکه باشد یکی شهادت بود
وضمیر هم اندروی بود واکر شهادت کوکب علوی را باشد یا صاحب شرف با ضمیر
باب سلطان بود واکر اندر یازدهم بود وشهادت زهره ومشتری وعطارد را بود
بدانکه ضمیر هم اندروی است خاصه که جون مشتری باشد واکر در دوازدهم باشد
وشهادت زحل ومریخ وعطارد وقمر را بود بدانکه ضمیر هم اندروی است
خاصه که زحل وعطارد شاهد باشند اینست نمودن دلایل ضمیر **دانستن چکونکی**
سایل وحرفت وسیرت او طالع بنه وبنکر که دلیل سایل جونست اکر دلیل
کوکبی باشد ساقط از وتد یا اندر برج غریب سایل مردی مجهول باشد وبی حسب
واکر از وتد ساقط بود ولیکن اندر حظوظ خویش باشد بدان مقدار مرتبتی باشد
سایل را مثال اکر دلیل اندر ششم بود اندر حظوظ خویش باشد نام وی بنام
جهارپایان بود جنانکه رایض وبیطار وشبان وانچه بدین ماند واکر منحوس باشد اندر
وی زشت کار وزشت روی باشد اکر دلیل زحل ومریخ باشد وخالی البیر
باشد سایل مردی وحشی طبع باشد اکر مشتری وزهره باشد سایل بزرک
باشد یا تره فروش واکر عطارد وماه باشد سایل نخاس بود یا برده فروش
یا بحشک واکر دلیل اندر وتد مردی معروف بود وباندازه قوت کواکب اکر اندر
خانه آفتاب ومشتری باشد ومعروفی از قبل سلطانان باشد واکر ناظر اندرین
میان عطارد باشد معروفی وی اندر بازرکانی وعلم وحکمت باشد اکر ناظر زحل

باشد

باشد از شمار آبادان کنندکان بود جون راو ندو کشت ورز اکر دلیل زحل
باشد اندر طالع وقمر بوی ناظر بود از تثلیث وتسدیس اندر برج خاکی یا آبی
این مرد پالیز بان باشد واکر عطارد ناظر باشد قسام باشد که زمینها قسمت
قسمت کند وخداوند فکرت بود ودوست دارندهٔ علامان ومحسان بود
اکر مشتری باشد اندر طالع وعطارد بوی ناظر این مرد خداوند ادب بود و
پاک حفظ وزبان آور بود واکر مریخ باشد دلیل وعطارد بوی ناظر باشد این
مرد خداوند احسان باشد وکیمیاکر باشد وزراق ومرد بد نهاد دیکر را د
وکواکب را هم برین قیاس کن اکر دلیل مسعد مقابلهٔ کوکب باشد این مرد
سخن چین باشد وخداوند شر واکر در هبوط خویش باشد یا راجع این مرد تهمت
زده باشد ونکوهیده اکر دلیل مریخ بود اندر خانهٔ زهره وزهره در خانهٔ مریخ
بود این سایل سخن چین بود واکر عطارد با مریخ بود وزهره اندر وسط السما
یا مریخ اندر وسط السما بود وزهره بوی ناظر وایشان هردو مشرقی باشند
از چهارم وهفتم پس آن سایل معروف بود در سخن چینی وحریص بود اندر آن
کار اکر زهره ومریخ هردو یکدیکر را ناظر باشند از چهارم وهفتم پس این
سایل سخن چین باشد مردیا زن واکر مشرقی بوند آشکارا بود بدان کار
واکر مغربی بود پنهان بود اندر سخن چینی اکر صاحب ساعت وصاحب طالع
وقمر وخداوند برج قمر ویا صاحب مثلثهٔ قمر اندر تحت الارض باشند
این سایل استهزا کننده بود وآزماینده واکر فوق الارض بود نیکو بود
اکر جنان بود که بعضی ازین دلایل تحت الارض بوند وبعضی فوق الارض
این مستهزی استهزا خویش پیدا کند اکر دلیل ناظر کوکبی باشد بتثلیث

باشد پس آن مرد خردمند بود و آمیزنده با مردمان و دوست دارنده سفر
باشد و اگر مقارن باشد خداوند اسرار باشد و کارهای پنهانی و باطن و اگر
دلیل در برج منقلب باشد این مردی ناشکیبا باشد خلاف کننده و همه
کارها او متلون باشد و سبکسار اگر در برج ثابت باشد صبور بود
اندر نیک و بد و راست کار و اگر اندر برج ذوجسدین باشد این
مرد دو رویه اندر همه کارها و خداوند صناعت باشد و حیله گر بود و اگر
دلیل کوکب سعد باشد اندر برج نحسی و نحسی بوی ناظر ظاهر این مرد و جامه
او شنیع بود و باطن او پاکیزه و اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر برج سعد
و سعدی بوی پیوسته ظاهر و باطن و لباس و خوی سایل پاکیزه و نیکو بود
اگر دلیل کوکب نحس باشد اندر برج سعد ظاهر این مرد بهتر از باطن او
باشد چنانک مرایی بود یا منافق یا قرابی و اگر دلیل کوکب نحس بود
و اندر برج نحس ظاهر و باطن این مرد تباه بود و بدبخت و نکوهیده
باشد و همچنین دلیل کند سهم الغیب بر آنها که گفتم اگر سهم الغیب اندر
وتد باشد مردی پاینده باشد اندر دینش اگر سهم الغیب منحوس باشد
بنظر یا بجسد یا ببرج ظاهر این مرد بد بود و همچنین اگر خداوند سهم راجع
بود یا نحس باشد باطن وی چون ظاهرش باشد بد و تباه اگر خداوند
سهم اندر برج ذوجسدین باشد از دین بدین اندر آینده بود و بر یک
دین پای ندارد و اگر سهم الغیب اندر طالع بود یا بسعدی پیوسته یا خداوند
طالع با وی باشد یا کواکب سعد فکرت سایل قوی باشد اندر هرچه
اندیشد و اگر نحسی پیوسته باشد فکرت وی همه هوس باشد و اگر

سهم الغیب

سهم الغیب اندر نهم باشد و خداوند سهم بدرجه سهم ناظر باشد خداوند طالع بتثلیث
یا بتسدیس ناظر باشد دلیل کند که سایل زاهد گردد اندر دنیا نام او بماند خاصه
مشتری را اندر وی شهادت بود و همچنین بود اگر خداوند نهم اندر طالع بود و بر مذهب
سنت و جماعت باشد و جای وی جایگاه مجردان و نیک مردان باشد
و اگر نحس باشد خانه وی جایگاه دزدان باشد و همچنین خداوند طالع اندر نهم
بود و بدین قیاس حکم کن و اگر دلیل اندر یازدهم بود دوست روی بود و در منزلت
و با همت و اگر در پنجم بود مزاح کنند و گشاده طبع بود و اگر اندر سیوم بود
خردمند بود و آمیزنده و اگر اندر دوم بود تباه کننده مال بود و اگر اندر چهارم بود
پر طمع بود و آبادانی کردن دوست دارد و اگر نحسی مقابله باشد از جایی فرود
افتد یا از سلطان آسیب بدعوی معنی بد و اگر اندر ششم باشد وحشی
و بیمارناک باشد و دل وی پیوسته با حیوان و اگر اندر هفتم بود بدم زنان
رونده بود با انباز و کننده بود و اگر نحس مقابله بود و اگر آن نحس خداوند ششم
با خداوند هشتم بود و بیماری بمرگ رسد او را از آسیب انداختن یا
خصومت رسدش و اگر اندر هشتم بود ضعیف دل و مرده روی بود و میراث
جوی و با مردگان پیوسته دارد و اگر اندر دهم بود خداوند همت بود و
پیشه دار بود یا سلطانی بود و اگر در دوازدهم بودی دشمن روی باشد و بدمهر
و بد اندیش بود و همه شغلها خاصه اندر پستم کاری و اگر نحسی پیوسته با سهم
السعادت نحس گشته بود و با وی باشد اگر نحس کننده خداوند هشتم
بود یا خداوند هفتم سایل کشنده بود خویشتن را یا کسی دیگر را بکشد و اگر دیگر
اندر وسط السما باشد اندر برج ذوجسدین این سایل کسی بر پیر دار کند یا

خود را بر سپرد ار شود لیکن مثالها که نمودم قوی تر انکاه بود که این دلیل
جون خداوند طالع را بود خاصه در مولود بادو دار در معرفت خو
وطبع وسیرت وی اکر دلیل کسی باشد سعد اندر طالع و سعود اندر حظوظ
خویش دلیل کند کاین سایل آهسته و رحیم دل و حلیم باشد و بهتر انکاه
باشد که در برج ثابت باشد و اکر نحس ناظر باشد بکاهد از سعادت وی باندازه
قوت نحس و اکر سعد ناظر باشد با سعادت نیک خویی و حلمی زیادت باشد
اکر دلیل نحس باشد سایل خداوند خشم و بدکردار و بدطبع و خلاف کننده و خشمکین
باشد و اکر سعدی بوی ناظر بود بکاهد از نحوست و اکر نحسی ناظر بود زیادت
کند بر بدخویی و بدطبعی و نابکار باشد اکر این دلیل در برج منقلب باشد این
سایل اندر کفتار و رفتار رجنب جنبان باشد و بر خویشتن لرزنده باشد
و بیک حال نه ایستد و آهسته نبود اندر کارها و بتر انکاه بود که
راجع باشد مرادی که راجع باشد که دارد بخلاف مراد وی برآید و اکر
اندر برج ثابت بود این مرد جد کار بود و آهسته و درست و راست کار
و دیر خشم کیرد و اکر در برج دو جسدین باشد اندر دو میان بود از آهستکی
و نه آهستکی و خداوند اندیشه بسیار بود و اکر عطارد بدان دلیل ناظر
بود خداوند مسئله سبکسار بود و دوستدار سخن بود و فهم بود و اکر اندران
برج یار بود مردی مکار بود و دروی سخنان بد کوینده و اکر زحل ناظر بود پیر بود
دوست دارنده آب و زمین باشد و سوداآمیز و دور اندیش و سفله
و اکر مشتری ناظر بود پاک دل بود و خوب روی و نیک محضر و مهتر خشم
دوست آراسته مال و تجمل و اکر مشتری اندر هبوط بود یا منحوس مرایی بود و مکر

زهره ناظر بود خداوند لهو و طرب بود و کراینده بود بکار زنان و اکر ناظر بود سر
سبک رای و سبک اندام بود و بیقرار باشد اندر کارها و سخن کفتن و مزاح کار
باشد و آمیزنده با رسولان و صاحب بریدان و اکر ماه تنها باشد اندر درجه
طالع مردی بیعقل و مصروع باشد و اکر زحل با وی یار باشد زشت روی
و ابله و نادان باشد و اکر قمر اندر سیوم بود و منحوس کشته بمریخ و زحل
معیوب جسم بود خاصه اندر برج سرطان و اسد دلیل اینجا یابی باندازه
سعادت و نحوست کواکب حکم کن و با دلیل یار کن تا پوشیده نشود و اکر دلیل
ماه باشد اندر طالع یا ماه اندر طالع بود با دلیل پیوسته این مرد پیک بود و
جاسوس اکر برج منقلب بود و ذوجسدین بود و عطارد بوی نظر دارد
این کس صاحب نامه و خبرها و پیغامها بود و سخن چین باشد و اکر دلیل ستاره
نر باشد اندر برج ماده ظاهرش ظاهر مردان بود و باطنش باطن زنان و
اکر دلیل ستاره ماده بود اندر برج نر ظاهرش ظاهر زنان بود و باطنش
باطن مردان و اکر این دلیل اندر برج ذوجسدین باشد بهر دو فعل دلیل کند
اکر این دلیل از آن زن بود در برج ذوجسدین زن با زن کرد آینده بود
و اکر مرد باشد این مرد غلام باره کی کند هم فعل مخنثان کند و بتر انکاه بود که
اندر برج وبال بود یا اندر هبوط یا نحس بوی ناظر این مرد آن کار نکوهیده
بود در میان مردمان و اکر آن دلیل اندر حد زهره بود که اندر مرد کفتیم بتر بود
این مرد ناشکیبا بود در باب خویش و اکر زن باشد در حد عطارد و مریخ بود
تیز بتر باشد و اکر اندر برج منقلب بود این مرد کار خویش پیدا کننده بود
و بی شرم و اکر اندر برج ثابت بود اندران باب صبور بود و پشیمان

واگر زحل ناظر بود زشت و نازیبا بود و خشن کار و اگر مریخ ناظر بود در
کار خشن قوي باشد از همه روي حرام را دوست تر دارد اگر مشتري ناظر
بود این مرد از آن کارها را بپسندد و یا کار به کند یا سیم دهد بهر آن
آن کار و گرد عالمان گردد و اگر عطارد ناظر بود لطیف طبع و زیبا بود اندر آن
کار و گرد وي پریشان و نیکو رویان گردد و اگر زهره و عطارد و مریخ باشد
و مقبول مر یکدیگر را پیوسته دل بعشق مشغول باشد آن ستاره که اندرین
باب دلیل کند هر کجا باشد بنگر چهارم برج از آن ستاره اگر خانهٔ زحل باشد
یا این دلیل خود اندر خانهٔ زحل باشد جایگاه خلوت وي ویراني و سیاهها بود
اگر خانهٔ مریخ بود جایگاه خلوت وي گلخن و آتشکده ها بود و اگر با زهره
مشتري بود جایگاه خلوت وي بر بساطها و خرم و جایگاه بود و اگر
شمس بود جایگاه خلوت وي نزدیک کتابخانها و راهها و بوستانها
بود و اگر قمر بود نزدیک حوضها و جویها و آبهای روان بود بنگر که بکه
متصل است و باندازهٔ اتصال حکم کن جاي گاه وي والله اعلم بالصواب

باب در معرفت انکه در دست چیزي هست یا نه و در مشت دارد

اگر کسی سوال کند که اندر دست من چیست بود که چیزي نباشد و لیکن وي را آن
چیز که پرسد ضمیر کرده بود هر چند که چیزي باشد یا نه چون ضمیر کرده باشد
بر همه چیزی حکم آن چیز باشد و اگر خود اندر دست چیزي باشد و سوال کند اگر
خواهي که بداني که اندر دست سایل چیزي هست یا نی بنگر بقمر اگر بصاحب
طالع یا بصاحب ساعت یا بصاحب برج خویش متصل بود و مقبول
باشد پس اندر دست چیزی دارد و اگر اتصال نبود بیکی ازین که یاد کردیم هیچ

چیز نبود اندر دست سایل و بتعنت پرسد خصوصا که کسان در او تاد یابی
و ممکن بود که چیزي بود از خاک و جوهر چنانکه نجوم اصلی خود نماید البته **در
معرفت جنس** طالع بنه و او تاد راست کن و دلیل پیدا کن جوهر جنس از جوهر
طالع گوبی و لون آن چیز از لون صاحب ساعت گوي و طعمش از صاحب
حد طالع نگر و عدد آن چیز از قمر تا عطارد و کهنی و نوي وي از جایگاه صاحب
طالع از ارباع شمس و ارباع فلک **جوهر جنس** اگر طالع برج آتشی بود
آن چیزي که اندر آتش آمده بود یا از حیوان بود و اگر برج خاک باشد
از معدن زمین بود یا از نبات یا از خاک و اگر بادی بود جانور باشد
یا چیزي باشد که اندر هوا بپرد یا چیزی باشد که از هوا از بهر درختان
باشد اگر برج آبي باشد آن چیزی باشد آبي یا نمناک و مانند آن
لون جنس اگر صاحب طالع شمس بود زرد بود همچون زبانهٔ آتش
و اگر زهره بود سفید بود و اگر عطارد بود آسمانگونه بود و اگر قمر بود
سبز بود و اگر زحل بود سیاه بود و اگر مشتري بود گندم گون بود
و اگر مریخ بود سرخ بود و نیز دلیل گیر از الوان برجها و
ارباع فلک با خداوند ساعت بنگر که صاحب ساعت اندر کدام برج
است و لون آن برج چیست و بکدام ارباع است و از فلک
لون صاحب ساعت با لون آن برج با لون ارباع فلک قیاس
گیر و بنگر بکدام خانه است و یاد وي نیز بر آمیز و با که متصل است
از لون آن کواکب که متصل است با وي بیامیز تا بدرست شناخته
آید برین مثال **در معرفت لباس کواکب** قمر سفید است که بزردي زند

زهره زردست سفیدی و سرخی با وی آمیخته است عطارد اندر وی سیاهی
و سفیدی است و ویثی زحل سیاه است همیشه مشتری سرخ ملیح
و مریخ اندر وی چیزی سفیدی است گاه گاه سیاهی آفتاب زردست
گاه گاه اندر وی سرخیست و سیاهی اما این الوان که یاد کردیم این
لباس کواکب است که چون بمزاج کواکب دیگر باشد یا بخانه یا باربع
یا ببرج مختلف رنگ خویش این الوان ظاهر تر باشد بنگر تفحص کن
در معرفت لباس بروج حمل سرخست و ثور سفیدست سخت
سفید بی وکران جوزا سرخست و اندر تاریکی است سرطان سفید است
سخت سفید اسد سفیدست با سرخی سنبله سفید و سبزست میزان
سفیدست با زردی عقرب سبز و زردست قوس سفیدست تابان
است جدی سیاه و تاریک است دلو سیاه است سخت سیاه است
حوت سفیدست دانستن الوان بروج ابجه بوتر یاد کردم
ان لباس بروج است و این لون بروجست بحقیقت حمل سرخست
و سبک ثور سفید سفیدست و گران جوزا سبزست و سبک سرطان
سفیدست و سبک اسد بوز است و گران سنبله زردیست که
بسبزی زند و گران میزان سبزست و سبک عقرب سفیدست
و سبک قوس سفیدست و گران جدی سیاه است و سبک دلو
سیاه است و اگران حوت سفیدست و سبک وجه دیگر
حمل سرخ و سفیدست و تلخ ثور سفیدست و ترش جوزا سفیدست و
شیرین سرطان همرنگ دود است و شور اسد همرنگ آتشست و تلخ

سنبله بنفش

سنبله بنفش است و ترش میزان سرخست که بسفید زند و عقرب سیاه است
و شور قوس زردست و تلخ جدی سیاه است که بسفیدی زند و ترش
دلو سرخست که بسیاهی زند و شیرین حوت سفیدست که بسرخی زند
و شور است اینست بحقیقت الوان بروج الوان ارباع فلک
از طالع تا چهارم سرخست و از چهارم تا هفتم سیاه است و از هفتم
تا یازدهم سبزست و از دهم تا طالع سفیدست الوان بیوت
طالع اغبرست دوم و دوازدهم سبزست سیوم و یازدهم زردست
چهارم و دهم سرخست پنجم و نهم سفیدست ششم و هشتم سیاهست هفتم
تاریکست بر لون آن ساعت که آفتاب فرو شود معرفت عدد خبی
بگیر از درجهٔ قمر تا درجهٔ عطارد و درجات جمع کن بنگر اگر میان
ایشان از برجهای جفت بود آن چیز بیشتر از یکی بود یا چیزی بود پیوسته
و اگر میان ایشان از برجها طاق بود پس چیزی بود تنها و یکی اگر
عدد بسیار بود از درجات قیاس گیر و اگر قمر و عطارد هر دو در
یک برج باشند اگر برج منقلب بود عدد بسیار بود و اگر ذو جسدین
دو بود یا چهار یا چیزی باشد مرکب بر یکدیگر ساخته و تافته یا بافته
و اگر برج ثابت بود یک چیز بود تنها و بنگر دلیل خبی را اگر اندر ان
برج که هست اندر وجه اول بود از یکی بود تا ده و اگر اندر وجه دوم
بود از ده بود تا صد و اگر اندر وجه سیوم بود از صد باشد تا
هزار وجه دیگر بنگر که اندر طالع چند کوکب است اگر یکی
کوکب بود یک چیز باشد و اگر دو بود دو و اگر سه بود سه وجهی دیگر

بنگر که عدد چیز چند واجب گردد اگر زیادت از یکی و دو و سه باشد بنگر که دلیل
جنی اندر کدام برج است و کدام ستاره است و سال صغری آن چند
دلیل چندست بعدد وی باشد و اگر اندر هبوط بود و اگر اندر مثلثهٔ خویش بود
اندر ده ضرب کن و اگر اندر شرف بود اندر صد ضرب کن و اگر اندر
خانهٔ خویش بود اندر هزار ضرب کن و اگر اندر خانهٔ خویش بود اندر هزار
ضرب کن و چون کوکب راجع باشد از آنچه بیرون آید نیمهٔ وی کم کن و
اگر محترق بود باندازهٔ درجهٔ احتراق کم کن مثلا دلیل از آفتاب شش درجه
است باحتراق نیمهٔ آنچه از عدد بیرون آمد کم شود و اگر چهار درجه بود ثلث
آن عدد بماند باقی کم شود و اگر دو درجه بود ثلث آن عدد بماند باقی کم
شود و اگر دو درجه بود ربع آن عدد بماند باقی کم شود و اگر راست
بدرجهٔ احتراق باشد همه کم شود هیچ نماند و باز بنگر که بدلیل که نظر دارد اگر
کوکب سعد ناظر بود زیادت کند باندازهٔ قوت خویش چنانکه یاد کردم
از عدد و اگر کوکب نحس باشد نقصان کند و اگر دلیل با راس باشد
چهار یک آن عدد از دلیل بیرون آمده است بفزاید و ذنب ربع آن عدد
بکاهد و اگر دلیل با شمس باشد هیچ دلیل زیادت نکند و کوکب سعد زیادت
کننده را همچنان نگاه دار در رجعت و احتراق که دلیل را نگاه داشت
و نحس کاهنده را نیز همچنان و اگر دلیل آفتاب بود و سعد با وی مقارن بود
هیچ نفزاید و اگر نحس مقارن بود هیچ نکاهد و آن کوکب که افزاینده و کاهنده
بود مر عدد را بنگر اگر در برج ذوجسدین باشد تضعیف کن عدد وی را شمس
بنظر مودت بفزاید و باجتماع و مقابله و تربیع بکاهد این باب چون باب

ببلاج

ببلاج و کدخداه است که اندر باب زاید الزواید و ناقص النواقص اندرست
که سعدان به تثلیث و تسدیس و قران بفزایند و نحسان بتربیع و مقابله و
قران کم کنند **والیس** مصری گوید بگیر از درجهٔ وتد چهارم از طالع تا
درجهٔ شمس الجز بیابی از درجات عدد آن باشد عدد جنی انشاالله و تعالی
و دورینوش گوید بنگر اگر دلیل برج مجسده باشد یا برج کثیر الاولاد عدد
بسیار بود و اگر برج منقلب بود همچنین و اگر برج ثابت باشد کمتر باشد
عدد یا یکی چیز بود این باب را نیک تامل کن که بسیار جایگاهها فایده کند
و بسیار جای این عددها اندر بایی باشد **در معرفت نوی و کهنی جنی**
اگر دلیل جنی یعنی صاحب طالع اگر مشرقی بود از آفتاب و از طالع و از برج
این چیز نو بود و اگر مغربی بود کهن باشد و اگر جنوبی یا شمالی بود شمالی میانه
بود که بنوی نزدیکتر بود و جنوبی میانه باشد که بکهنی نزدیکتر بود و اگر مخالف
بود حکم بر غالب تر کن اما بدانکه هر چیزی که سوال وی بروزی
و ساعتی بود مشرقی و مغربی وی بطالع ارباع طالع درست نیاید
و هر چیزی که دایم بود و روزگار درست و دراز نبنگر که شرقی دلیل
یا غربی وی اندر ربع آفتاب بفلک تدویر دیرتر باشد یا اندر ارباع
طالع هر کدام دیرتر باشد حکم بروی کن **دانستن جایگاه جنی**
اگر دلیل اندر تحت الارض بود این چیز مدفون بود اندر زمین یا اندر
دست یا اندر جای پوشیده باشد اگر بفوق الارض بود ظاهر باشد و
آشکارا یا اندر دیوار یا اندر آسمان خانه یا بر رف یا در سوراخ دیوار
یا فراز طاق و بامی و اگر در برج ذوجسدین باشد هم چنین باشد که از

فوق الارض کفتیم و اکر اندر برج منقلب بود اندر جایی بود که دکر کرد ان در میان
جامه باد در چیزی که بی ثبات یعنی با خود بود و اکر در برج ثابت بود در جایی
محکم بود و سخت و استوار که نجنبد و اکر دلیل اندر طالع بود یا وسط السما
آن چیزی بود برآینده و لطیف و سبک بود همچون روحانی و از وسط السما
تا مغرب آن فرو زنده بود از سبکی بکثافت رود جسمانی بود در روحانی نبود
از درجهٔ مغرب تا چهارم آن فرو زندست بمغاکی وان کثیفاست و جسم
است و از چهارم تا طالع برآینده ست بروشنایی از تاریکی و بی
روح است و این دلیلها که نمودم و مثل زدم بر تو پوشیده نشود اندر
شناختن دلیل و قیاس کرفتن چنین **کیفیت سنجی** اکر دلیل اندر
وتد بود این چیز بود بایسته و کار آمدنی خاصه که مشرقی بود قیمتی بود و اکر
اندر زایل وتد بود کمتر از وتد بود و اکر ساقط بود یا زایل بود چیزی بود
نابکار و شکسته و عیبناک و معیوب و اکر دلیل اندر خانهٔ خویش بود
چیزی بود معروف و بایسته و همچنین اندر حظ خویش باندازهٔ نصیب
حظها و اکر اندر هبوط بود چیزی بود تباه یا کنده یا شکسته و سقط
و اکر با ذنب بود ریزه و شکسته و با سقط بود و اکر با راس باشد
چیزی بود نیکو و ستوده و بر بهنادنی و اکر زحل بود دلیل چیزی باشد
از آهن و سنگ و آنچه بدین ماند باندازهٔ کوهر طالع و اکر دلیل زحل
ناظر بود همچون آن اجناس بود که کفتم و اکر مشتری بود چیزی بود که بزر و
سیم پیوسته باشد یا از اجناس و اکر مریخ ناظر بود چیزی باشد از آلات
برنده و خلنده بود و اکر با آفتاب ناظر بود از اجناس جواهر بود و اکر

زهره ناظر

زهره ناظر بود از اجناس رود جامها بود یا از اجناس جامهای رنک برنک
با پیرایه و اکر عطارد ناظر بود از اجناس کتب و دیوان و نامه و خط
بود از نقشها و اکر قمر ناظر بود از نظر و طبع برج حکم کن و قیاس کیر
وجه دیکر اکر دلیل اندر ربع شمالی (شرقی) بود چیزی باشد جنبنده یا جانور
یا جانور بود و اکر در ربع جنوبی باشد چیزی باشد بی جان و بی جسم که حرکت
نبود یا چیزی باشد نابکار یا خود چیزی نبود و اکر اندر ربع مغربی بود
چیزی باشد که او را حرکت نبود ساکن باشد و اکر اندر (ربع) شمالی بود چیزی
باشد جنبنده دایم جانور بود یا دو (چیز) بود مرکب یا دو چیز بود هر دو ضد یکدیکر
وجهی دیکر اکر خداوند طالع راجع بود یا در هبوط یا منحوس چیزی بود
عیبناک و اکر محترق بود سوخته بود و اکر مسعود بود یا بدرجهٔ
شرف چیزی باشد نیکو و خوب رنک و طرفه و اکر اندر وتد باشد
یا زایل الوتد چیزی باشد بایسته اندر بابی اکر ساقط بود چیزی باشد
نابکار و سقط و اکر صاحب طالع مسعود بود یا بسعدی پیوسته بود
این چیز اکر از حیوان باشد یا بجز حیوان خوردن را شاید اکر از جنس
خوردنی باشد و اکر از جنس دیکر باشد بس تحت اندر بایی و بکار آمدنی
چیزی باشد و بنکر که صاحب طالع در کدام برج یا اندر آبی یا خاکی یا بادی
یا آتشی معدنی جوهری و بودن وی و زندکانی وی از آن چیز باشد
مثلا صاحب طالع اندر برج خاکی بود و زهره بوی پیوست آن برج آبی
بدلایل دیکر کفتم حیوان است بی جان یا چیزی که از حیوان بیرون
آمده باشد که زندکانی وی از خاک و آب بود همچنین آمد باره بیرون

کوسفید بود واکر خداوند ساعت سفید بود و اندر برج سپید بود یا
بخانه یا برج سبز بود بکوی این چیزیست باصل سفید ولیکن وی را رنگ
کرده باشند بهر رنگی که دلیل کند برج وخانه و ربع و فلک و اکر دلیل
از طالع باشد تا وسط السما این چیز سبک ولطیف باشد و سخت
لطیف و روحانی باشد اکر از وسط السما بود این چیز سبک و لطیف باشد
تا هفتم چیزی باشد بی اصل که نه روح بود و نه جسم بود و از هفتم تا چهارم
چیزی باشد با جسم و روح و از چهارم تا طالع جسمی باشد بی روح
مزهٔ خبی اکر خداوند طالع زهره بود چیزی باشد بمزه خوش
و چرب یا بدیدار نرم و دل شاد کننده و روشن و اکر صاحب حد طالع
عطارد بود چیزی بود پر مزه تازه و ترش و بی مزه یا بدیدار درشت و دژم
واکر زحل بود چیزی بود تند چون مزهٔ هلیله یا درشت بدیدار و خشن
واکر مشتری بود شیرین بود و نرم ساز بدیدار و اکر مریخ باشد تلخ
بود بدیدار سخت و مزاج کواکب ناظر نیز یار کن تا درست آید
کرانی و سبکی خبی اکر دلیل اندر طالع بود این خبی کران بود و کر
در دوم بود کران بود و اکر در سیم بود سبک بود و اندر چهارم کران
و اندر پنجم میانه بود و اندر ششم سبک بود پاره کرانی دارد یا کران
بود پاره سبکی دارد و اندر هفتم بمقداری کران سنک بود و اندر
هشتم سبک بود و اندر نهم سبک تر باشد و اندر دهم سخت سبک
بود و اندر یازدهم سبک بود و اندر دوازدهم میانه
بود نه سبک و نه کران **شکل خبی** اکر دلیل زحل بود

٤١

بر اجتماع که بعد او از عقده بعد از راس جنوبی یا شمالی از شش برج کمتر از [illegible]
یا بعد از ذنب یا بعکس از راس کمتر از [illegible] باشد در اقالیم سبعه کسوف ممکن است
و بعبارت دیکر اکر عرض قمر شمالی بود کمتر از صد و یا جنوبی بود و کمتر از [illegible]
و بعبارت دیکر حصه الوسط زیاده از [illegible] و کمتر از [illegible] یا زیاده از [illegible]
و کمتر از [illegible] باشد کسوف در اقالیم سبعه ممکن بود و آنچه [illegible]
الامکن واقع است که اجتماع که در روز باشد در دو طرف شب که از یک ساعت و ده
دقیقه کذشته از اول شب یا مانده تا آخر شب بعد جز اجتماع از عقده از راس بعد
از ذنب کمتر از [illegible] یا بعد از ذنب یا بعکس از راس کمتر از [illegible] باشد در معظم معمور
کسوف ممکن بود خصوصیت جهت کم بودن بعد از دو طرف شب از یک ساعت
و ده دقیقه بسبب آن بودن کسوف [illegible] سبب امکان و وقوع [illegible] تقدیر تسلیم
المکرر از انقلاب کسوف [illegible] بودن کسوف است فوق الارض این قول [illegible]
صحیح بود که بعد وسط کسوف از دو طرف شب کمتر از یک ساعت که غایت
ساعت سقوط است [illegible] بود بعد اجتماع حقیقی [illegible] کفته شود که مراد از
اجتماع اجتماع [illegible] است و این بعید از عبارت وی و اولی در عبارت

جهت کرد اجتماع که در روز باشد در روز طرف شب تو بعد وسط کسوف از اول شب یا اول شب
کمتر از یک ساعت و ده دقیقه و بعد جزو اجتماع از عقده بعد از راس تا الی یا پیش از ذنب کمتر از
یا بعد از ذنب و پیش از راس کمتر از ان خط باشند در اقالیم سبعه کسوف ممکن الوقوع و اگر در ولایت
و دیار قائل سیم و چهارم چون بعد جزو اجتماع از عقده بعد از راس یا پیش از ذنب کمتر از شانزده
درجه یا بعد از ذنب و پیش از راس کمتر از هفت درجه باشد کسوف ممکن باشد از جهت
انکه حدود امکان کسوف از دو طرف عقده بین الحد است که ذکر کرده ام ممکن است در دو طرف
[illegible] ماه اول بعد از راس و ماه قبل از ذنب و نیز ممکن است دو کسوف در دو طرف عقده ماه
یکی قبل از ذنب و دیگر بعد از راس و اما وقوع دو کسوف در دو طرف شش ماه نیست استثنا ممکن
در دو ولایت دو کسوف در دو اجتماع متوالی مگر در دو بقعه مختلف باشند در جهت و حدوث کسوف
ممکن باشد استوای ان بباید کرد طریق تحقیق بجدول [illegible] که اول تعدیل شمس [illegible]
از تقویم یا از دستور تعدیل نمایند و اولا اتساع بجدول رمل کنند و بهیئت بگیرند و باز تقویم قمر محفوظ
از دستور یا تقویم نقل کنیم و اصل انست که در برابر مجدد رمل کنیم و تا تقویم [illegible] وقت
شمس ما از جهت قمر بروج یا جهت تعدیل حاصل شود و اگر تقویم شمس مقدم [illegible]
قمر بر تقویم بعد مستقبل است و بر عکس بعضی [illegible] و این اولی است که از قول [illegible] گفته که اگر تقویم
شمس از تقویم قمر ممکن باشد تقویم بعد مستقبل باشد و بر عکس بعد ماضی کما لا یخفی الفطن
العارف با عمال النجومیه و اگر بعد بین النقطتین [illegible] شود اجتماع در زمان نصف النهار واقع
شود و تقویم شمس در ان وقت جزو اجتماع حقیقی باشد بعد بعد بین النقطتین از جهت
اقل [illegible] و بهیئت تعدیل از کنار و بعد ماضی یا مستقبل [illegible] در صبح [illegible]
قمر [illegible] ساعات و بعد ماضی و مستقبل بود [illegible] ساعات بعد ماضی و مستقبل [illegible]
افزایم اجتماع [illegible] شود درست است و اما خطا است و اگر بعد ماضی یا مستقبل بود
را بر کد ضرب کنند و بر بست معدل قسمت کنند خارج قسمت بر ساعات بعد ماضی
و مستقبل بود و باز ساعات نصف النهار را از تقویم نقل نمایند و اول انکه از
[illegible] استوای کنیم بان طریق که مطالع جزو شمس در وقت نصف النهار بلد از مطالع
فلک مستقیم محسوب [illegible] اول الجدی بهمان جزو نقصان کنیم تا باقی نصف قوس النهار

[illegible]

و باز نصف قوس النهار را بر ربع سدس [illegible] درجه است قسمت کنند خارج قسمت ساعات
نصف النهار باشد هر چند این عمل نزدیک است اما بهتر است از ساعات نصف النهار منقول
از تقویم هر گاه که ساعات نصف النهار را تضعیف کنیم ساعات تمام روز حاصل اید و زمانی که
ساعات تمام روز را از بیست و چهار نقصان کنیم ساعات شب باقی ماند و از ساعات بعد ماضی یا مستقبل
وقت اجتماع معلوم توان کرد بان طریق که اگر ساعات بعد ماضی معلوم باشد نگریم اگر کمتر از
ساعات نصف النهار باشد بان جمیع کنیم ان قدر ساعات از اول روز مقدم گذشته باشد و اگر
برابر باشد ان اجتماع در اول شب اینده باشد و اگر زیاده باشد اما کمتر از مجموع ساعات
شب و نصف النهار ساعات نصف النهار را از او کم کنیم باقی ساعات باشد گذشته از اول شب
اینده و اگر برابر مجموع باشد در اول روز اینده واقع شود و اگر زیاده از مجموع باشد بعد
زیادتی ساعات گذشته بود از اول شب اینده و اگر ساعات بعد مستقبل بود [illegible] اگر
ساعات نصف النهار [illegible] کمتر ساعات بود از اول روز [illegible] و اگر برابر است در اول روز
[illegible] واقع شده باشد و اگر زیادت باشد زیادتی از ساعات روز گذشته کنیم انچه باقی ماند
[illegible] ساعات باشد گذشته از روز مقدم و چون ساعات اجتماع تحقیق حاصل شده باز
ساعات بعد ماضی یا مستقبل [illegible] که اقرب باشد در بست تعدیل ضرب کنیم و بر کد قسمت
کنند خارج قسمت جزو السعید [illegible] و از جهت اعتدال در عمل باید که اگر ساعات بعد اقرب
در [illegible] مطلوب باشد [illegible] اقرب
اما [illegible] اولی است [illegible] کنند در مقابل از جانب [illegible] جزو السعید همان باشد که [illegible]
کرده بر او بعد ماضی باشد جزو السعید تقویم شمس مقدم را با او افزود و اگر بعد مستقبل باشد
جزو السعید از تقویم شمس [illegible] نقصان کنند [illegible] و الفال حاصل اید و اگر [illegible]
تحقیق ساعات بعد جزو اجتماع [illegible] حرکت مرکز و اوج افتاب [illegible] بر دارند و در
مرکز و اوج نصف النهار سابق افزایم اگر بعد ماضی بود و از نصف النهار لاحق
[illegible] نقصان کنیم اگر بعد مستقبل بود تا مرکز و اوج حاصل شود [illegible]
مرکز و اوج تقویم شمس تقویم شمس را استوای کنیم تقویم [illegible] در نصف اجتماع [illegible]

اتصالات

مرکز و اوج نصف النهار

در وقت اجتماع
[illegible]

حاصل شود ادق واحسن از دو وجه سابق است واگر ساعات بعد ماضی یا مستقبل
هر کدام که اقرب باشد در ستین ضرب کنیم و بر کد قسمت کنیم و خارج قسمت را بر تقویم قمر نصف
النهار مقدم افزاییم در بعد ماضی و از تقویم قمر نصف النهار بر وفق کاهیم در بعد مستقبل حاصل جزو واقعی
حاصل شود با تقویم عقده قریب بجزو اتصال در روز نصف النهار محفوظ نگه داریم و از تقویم
با شمس شود نقصان کنیم واحسن آنست که مجدد عمل کنیم ساعات بعد اقرب را در ستین
او دریک ساعت ضرب کنیم که عبارت است از ه دقایق ضرب کنیم و بر کد قسمت کنیم تا
جزو البعد حاصل شود واگر حرکت عقده را ساعات بعد از جدول ساعات و دقایق
راس باز داریم جزو البعد حاصل آید واگر ساعات بعد اقرب در ستین عقده از جدول
انتقال کلی مخصوص گیریم در مقابل از جانب عکس جزو البعد [illegible] و این عمل هم [illegible]
از دو عمل سابق و الا اختلافی از تقویم نیست و چون معرفه در بین تقویم عقده [illegible]
لهذا بعضی تقویم عقده را از نصف اقرب ساعتی بعد اعتبار میکنند و جزو البعد حاصل
شود پس اگر بعد ماضی باشد جزو البعد را از تقویم عقده مقدم باید کرد واگر
بعد مستقبل جزو البعد را بر تقویم عقده مقدم باید افزود و چون کواکب [illegible]
عقده در وقت اجتماع معتبر حاصل شد لیکن اگر جزو اجتماع از عقده بعد اندک باشد از
[illegible] باشد بعد از ذنب و بیشتر از راس کمتر از [illegible]
ممکن [illegible] جزو البعد از شانزده با [illegible] درجه [illegible] سبع [illegible]
ممکن [illegible] از دو اجتماع [illegible] که تقویم [illegible] است در وقت [illegible]
و ساعات بعد اجتماع حقیقی از نصف النهار پیش از نصف النهار یا بعد از نصف
النهار [illegible] که ساعات بعد بود یا بوقت نصف النهار بر [illegible]
اختلاف منظر طول [illegible] معدل [illegible] ما بین الطرفین از جدول اختلاف
منظر در بعد ابعد [illegible] بگیریم و این اختلاف طول قمر بود بر تقدیر [illegible]
[illegible] بود [illegible] اختلاف طول [illegible] باید گرفت [illegible]
[illegible] واقع است [illegible] بلکه اختلاف منظر عرض را بر تقویم [illegible]

در وقت اجتماع هر سه ساعات بعد اجتماع هر از نصف النهار باید گرفت چنانکه معلوم شد
[illegible] عبارت از بعد بود واقع است که پیش از زوال یا بعد از زوال یا بوقت زوال خالی از
تا محل [illegible] دایره نصف النهار است [illegible] نصف وی است و فرق تعدیل
ما بین الطرفین اختلاف طول حقیقی است که با ساعات بعد ماضی در بعد از نصف النهار و ساعات
معینه مستقبل در پیش از نصف النهار و بوقت نصف النهار [illegible] اجتماع در زوال
را بعد و اختلاف منظر طول بر که قسمت بروج فوقانی پیش از نصف النهار و بعد
از نصف النهار هر دو در جانب عکس جدول بعد بروج تحتانی [illegible] از نصف النهار و بعد
[illegible] اما اگر با ساعات بعد دقایق بود فضل میان [illegible] و ساعتی که بعد
از دو جزو بود [illegible] و در دقایق ساعات بعد ضرب کنیم حاصل حصه ساعات اقل [illegible]
اگر در تزاید بود با یکدیگر جمع [illegible] بود [illegible] مفهوم است تا اختلاف طول حاصل آید بتقدیر
[illegible] جزو اجتماع در اول [illegible] برج بود اما اگر [illegible] در جانب و دقایق بود [illegible]
بعد از آن برج بود عمل [illegible] و تفاضل میان حاصل اول و دوم باید گرفت و در درجات
و دقایق جزو اجتماع ضرب باید و بر ل قسمت باید کرد و خارج قسمت را از اول حاصل [illegible]
بیفزود و اگر کمتر بود [illegible] اگر بیشتر بود تا اختلاف طول [illegible] از برج [illegible]
[illegible] ساعات و دقایق بعد حاصل شود [illegible] بعضی از منشیان [illegible]
و جزو اجتماع [illegible] اختلاف منظر طول [illegible] احتیاج [illegible]
[illegible] جزو اجتماع [illegible] احتیاج [illegible]
که عقده [illegible] اجتماع در یک برج [illegible] و [illegible] است واگر [illegible]
بلاد [illegible] بنود [illegible] عرض [illegible] از عرض بلد [illegible] و اختلاف طول [illegible]
بحسب [illegible] و اختلاف طول [illegible] عرض بلد [illegible]
[illegible] قسمت [illegible]
خارج قسمت را [illegible] اختلاف طول [illegible] اکثر بود [illegible] حاصل [illegible]
یا با [illegible] اختلاف طول بود بحسب [illegible] عرض مطلوب [illegible] اختلاف طول [illegible]
اختلاف عرض [illegible] از عرض که درجه تا عرض که در [illegible]

مرتسان کرد ولیکن از اوسط اقلیم ثالث است تا اقلیم سابع و ما مثبت جدول در دیگر وضع
کرده ایم از حیثیت اختلاف منظر عرض و در و ... و ... و ... و ...
اختلاف منظر جمیع قدر معتدل از آن عمل کرد و بعد از آنکه اختلاف منظر طول را از جدول
معدل النهار بعدی مابین الطرفین بعد از استخراج خاصه معدله در وقت اجتماع حقیقی دقایق نسبت اختلاف منظر
از جدول برگیریم و خاصه معدله را در وقت اجتماع حقیقی چنان معلوم کنند که بعد ساعات و دقایق
بعد ما بین مستقبل در جدول او ساعات تقویم در ابتدا و حرکت مرکز و خاصه را بدان ساعات
برداریم اگر بعد مستقبل باشد از مرکز و خاصه نصف النهار موضوع نقصان کنیم و اگر
ماضی باشد بر مرکز و خاصه نصف النهار متقدم بر افزاییم تا مرکز و خاصه حاصل شود بعد از آن
قمر برداریم و در خاصه افزاییم خاصه معدله در وقت اجتماع حقیقی حاصل شود و اگر ساعات
بعد اجتماع حقیقی در دست خاصه معدله را بدان نسبت از روز ... کنند و حاصل را برگیرند
قسمت کنند و خارج قسمت آن بعد ماضی بر خاصه معدله نصف النهار سابق و از خاصه معدله
نصف النهار لاحق اگر بعد مستقبل نقصان کنند خاصه معدله در وقت اجتماع حقیقی حاصل شود اما
این وجه خالی از تقریبی نیست اما الا بعضی گفته اند که قمر در نصف النهار اقرب که در دستور موقوف
شده و دقایق نسبت اختلاف منظر قمر بر گیرند خوب نیست چه خاصه معدله در وقت اجتماع حقیقی
معتبر است چنانکه ظاهر است بر قطع نظر و قیاس آن خاصه معدله در وقت اجتماع حقیقی
دقایق نسبت اختلاف منظر قمر از جدول برگیریم و در تمام اختلاف منظر طول ضرب کنیم تا حاصل شود
از قسمت اختلاف منظر طول بر نسبت از ضرب اختلاف طول در ... تامه ضرب کنیم و حاصل را
بر اختلاف منظر طول افزاییم حصص تمام اختلاف منظر معدل قمر در طول که بحسب موضع او از بلد او
حاصل شود و این اختلاف طول معدل را بسبب قمر که عبارت است از خارج قسمت معدل
... کنیم و خارج قسمت را از ساعات اجتماع حقیقی از اول روز نقصان کنیم اگر ... و اجتماع
طالع اجتماع ... دیگر باشد بعد شرقی وسط السماء و باشد و اگر سابع ... بعد غربی
وسط السماء در دست ... بر آن افزاییم ساعات اجتماع مرئی حاصل شود و از زمان ...
کسوف خوانیم اگر کوکب در منتصف طالع و سابع بود ... وسط السماء ... از اختلاف
منظر در طول نبود و ساعات اجتماع حقیقی بعینه ساعات اجتماع مرئی بود و وسط کسوف بود

واجد در زیج الملخانی و اکثر از کتب این فن واقع است که بعد از تحقیق روز نقصان کنیم و بعد
از آن روز اقرب باشد ساعات اجتماع مرئی حاصل شود سهو است چه معتبر در این عمل
دایره وسط السماء است نه دایره نصف النهار کسی که موضع قمر در وقت
وسط کسوف ... بر تفصیل بیان کنیم که ساعات بعد از اجتماع مرئی از نصف النهار
از آنکه حرکت کنند و حاصل را بر نسبت قمر قسمت کنند خارج قسمت را بر نقطه مرکز معدله
افزاییم اگر بعد ماضی بود و از قمر موضوع نقصان کنند اگر بعد مستقبل بود حاصل با تمام
قمر وقت وسط کسوف بعد روان ... وجه خالی از تقریبی نیست و اگر وجه تحقیق
خواهند ساعات و دقایق بعد اجتماع مرئی از نصف النهار از زیج در ابتدا و حرکت
مرکز و خاصه و وسط و وسط جوزهر قمر از زیج بر داریم اگر بعد مستقبل باشد از مرکز و
وسط و وسط جوزهر قمر روز موضوع نقصان کنیم و اگر بعد ماضی بود بر آن افزاییم تا مرکز
و خاصه و وسط و وسط جوزهر قمر در وقت اجتماع مرئی حاصل شود و عمل با تمام
رسانیم تا تقویم قمر در وقت وسط کسوف حاصل شود از تقویم قمر در وقت
وسط کسوف و ساعات بعد اجتماع مرئی از نصف النهار ... از نصف النهار بعد
از نصف النهار ... که دو ساعات بعد بود یا بوقت نصف النهار
نقطه ... اختلاف منظر در عرض ... که قمر ... بعد از جدول
اختلاف منظر قمر در ... بعد ... ما بین الطرفین چنانکه
در عمل اختلاف طول ... خاصه معدله در وقت وسط کسوف
نه در وقت نصف النهار چنانکه بعضی گفته اند و ... اختلاف منظر قمر از جدول
برگیریم و او ... که خاصه معدله وسط کسوف ... که ... تقویم
وسط کسوف ... برداریم و اگر وجه ... خواهند که معلوم کنند ... الخ
چنان معلوم کنند که ساعات بعد اجتماع ... خاصه معدله را ... زو
ضرب کنند و حاصل را بر ... قسمت کنند خارج قسمت ... خاصه معدله نصف النهار سابق
افزایند در بعد ماضی و در بعد مستقبل از خاصه معدله نصف النهار لاحق نقصان
کنند در بعد مستقبل حاصل یا یافت خاصه معدله بود در وقت وسط کسوف ...

بجای معدل وسط کسوف و خالق نسبت کسوف در همین اختلاف منظر عرض مرئی
کنیم و تحصیلش بنظر عرض که در همین اختلاف طول کسوف ذکر یافته و حاصل ضرب را
بر اختلاف منظر عرض کنیم این چنین حیثیت با اختلاف عرض معدل تحصیل موضع
قمر از تعدیل وسط کسوف حاصل شود در نقطه راس بر وجهی که بیاید قمر از طول
جدول معدل المسیر قمر و ساعات سعید ماضی بسبب مستقبل از وسط کسوف آن طول
طلب کنند الجزء المنخسف یا بند جزء السعة و بحسب دقایق ساعات سعید بیشتر از ده
آن بالا گیرند و ده و کمتر از ده موضع اول منحط گیرند و ما جدول معدل المسیر قمر را
بعد از آن بیاورد و حرف جزء السعة قمر حاصل شود در وجه سابق قمر وسط کسوف را حاصل
کنند بر نقطه راس وسط کسوف را که حاصل شود از نقصان وسط جزء قمر
وسط کسوف از دور که عبارت است از ما کان الاکثر از نقصان قمر از وسط کسوف
نقصان کنیم و به حیثیت نقطه ثالث قمر برگیریم و تعدیل ثالث بر باقی افزاییم اگر کمتر
از ربع دور باشد و نقصان و کمتر از سه ربع باشد و الا از باقی کم کنیم حاصل بعد طول
قمر باشد در وسط کسوف و اگر حصه الطول قمر را در تعدیل وسط کسوف [illegible] جهت
تعدیل قمر که جهت وسط کسوف [illegible] واحد و در این جهت حصه الطول [illegible]
حقیقی قمر قدر او و جهة معلوم کنیم از جدول عرض قمر معدل بعد [illegible] الطریق
و اگر ده و در عرض جانبی نبود حصه حصه الطول را در سیع درجه منحط کنیم
و حاصل را در جدول مخصوص کنیم تا عرض قمر حاصل آید بر اکر حصه الطول کمتر
از شش بر یک بوده جنوبی شمالی برد و الا جنوبی بود بعد از آن اختلاف عرض مرئی
معدل باید عرض حقیقی افزاییم اگر لیست عرض حقیقی متوافق لیست عاشر بانجه از
سمت الراس شمالا و جنوبا و الا تفاضل میان آن هر دو بگیریم [illegible] و عرض مرئی
حاصل شود و بعبارت دیگر اگر عرض حقیقی قمر جنوبی بود و عرض [illegible] باختلاف عرض
جمع باید کرد و الا تفاضل باید گرفت تا حاصل یا فزون [illegible] برد و [illegible]
مخصوص است با قطب ثالث و الا نه [illegible] است اکر با [illegible] و اکثر [illegible] خواهند
شمالی قلت [illegible] از منطقه البروج [illegible] که لیست عرض حقیقی قمر موافق جهة

عاشر از سمت الراس بعد با عاشر نسبت الراس که [illegible] و عاشر [illegible] در طرف باشند از
از سمت الراس عرض بر اختلاف منظر عرض باید افزود و اگر جهة عرض مخالف جهة عاشر بود از سمت
الراس [illegible] و در یک طرف نبود از سمت الراس تفاضل میان هر دو باید گرفت حاصل
بر تعدیل ثالث و باقی را بر این تعدیل عرض مرئی باشد و جهت عاشر از سمت الراس بدان شناسند
که اگر عرض بلد در جهت شمال زیاده باشد از میل [illegible] جزء سمت الراس باشد
و اگر عرض بلد زیاده از میل کلی باشد عاشر گاه جنوب سمت الراس باشد و گاه شمال او
بحسب السنة و طریق دانستن [illegible] که [illegible] طالع کسوف طالع
معلوم کنند چنانکه بعد از این ذکر خواهیم کرد و مطالع طالع کسوف را در جدول
مطالع البروج [illegible] محسوب [illegible] عاشر معلوم شود و میل اول
جزء عاشر را از جدول [illegible] قدر او و جهة [illegible] جدول [illegible]
از اعتدال [illegible] منحط [illegible] و حاصل
[illegible] در جدول [illegible] حاصل شود میل اول جزء عاشر بود [illegible]
اگر [illegible] عاشر میان او [illegible] بود در شمال [illegible] جنوب [illegible]
عاشر [illegible] و اگر [illegible] المیل بود و خط استوا بود عاشر در جهت [illegible]
الراس [illegible] خط استوا [illegible] جهت [illegible] میل شمال [illegible] و خط استوا
عاشر در جهت شمال [illegible] خط استوا [illegible] عرض بلد زیاده از میل [illegible]
باشد بجهت [illegible] سمت الراس [illegible] و اگر [illegible] عاشر [illegible] بود و اگر کمتر بود
بجهت [illegible] سمت الراس [illegible] بعد از آن [illegible] معلوم کرده [illegible]
[illegible] معدل [illegible] ساعات [illegible] از جدول [illegible] اگر [illegible]
باشد [illegible] و ساعات [illegible] از جدول [illegible]
[illegible] اصابع [illegible] اصابع قطر و اصابع [illegible] از اصابع
معدل [illegible] از جدول [illegible] معدل [illegible] الطریق [illegible]
الطریق [illegible] در [illegible] در جدول [illegible]

وطریق
جم

مربع دو بعد در جدول مقصود بود در مثلثات هر دو و هر یک از اصابع قطر و اصابع
جیب در ساعات سقوط بردار و اگر هر دو مجهول بود و نسبت طلب کنیم که یک از سهت
معلوم بیشتر بود و دیگر [illegible] ۲ است [illegible] و هر یک را بعد از آن و اگر
بعض مربع هم بعد بود دو [illegible] که یک [illegible] و باقی [illegible] تفاضل میان
دو حاصل [illegible] و [illegible] در [illegible] قسمت [illegible] از آن اقل [illegible]
کنیم و حاصل را در تفاضل ضرب کنیم [illegible] و اگر قسمت کنیم خارج قسمت را [illegible]
مربع اقل افزاییم در عمل اصابع قطر و جیب نقصان کنیم از حاصل [illegible] اول [illegible]
و اگر تفاضل میان دو [illegible] اقل [illegible] بود اضافه کنیم بعد قسمت [illegible]
حاصل شود از اعمال [illegible] حاصل اول [illegible] را بعد [illegible] از اصابع
قطر و اصابع جیب ساعات سقوط بردار [illegible] مذکور شد و آنچه حاصل شود از حاصل
ثانی [illegible] و تفاضل میان حاصل اول [illegible] و در [illegible]
[illegible] و حاصل را بر [illegible] قسمت کنیم و خارج قسمت را بر حاصل اول افزاییم [illegible] اصابع
قطر و جیب [illegible] در ساعات سقوط آنچه حاصل شود [illegible] از اصابع
قطر و جیب در ساعات سقوط بود و ساعات مکث [illegible] عرض [illegible]
ساعات اجتماع [illegible] ساعات سقوط [illegible]
افزاییم و ساعات مکث [illegible] و [illegible] افزاییم و [illegible]
اول ساعات [illegible] بود و ساعات [illegible] و مکث بود [illegible]
[illegible] ساعات [illegible] انجلا [illegible] و اگر ساعات مکث [illegible]
ساعات اجتماع [illegible] ساعات سقوط از اول [illegible]
افزاییم تا اول ساعات [illegible] و انجلا [illegible] و [illegible] تمام انجلا
[illegible] ساعات سقوط و ساعات مکث [illegible] و ساعات سقوط [illegible] از [illegible]
اجتماع [illegible] از اول روز نقصان کردن [illegible] بود [illegible] ساعات [illegible]
از ساعات اجتماع از اول روز [illegible] کنند و از مجموع ساعات سقوط و مکث [illegible]

کنند

کنند و [illegible] ساعات [illegible] از اول [illegible] و اگر مجموع ساعات سقوط و ساعات مکث
[illegible] ساعات سقوط [illegible] ساعات اجتماع [illegible] از اول روز زیاده از تمام
آن روز بود ساعات روز را از مجموع [illegible] کنند باقی ساعات [illegible] از اول
آینده بعد از آن [illegible] اگر ساعات بعد اجتماع [illegible] از نصف النهار [illegible] مجموع
ساعات نصف النهار و ساعات سقوط [illegible] زیاده [illegible]
باشد و اگر مساوی ساعات نصف النهار [illegible] وسط کسوف [illegible] روز [illegible]
[illegible] در [illegible] و اگر مجموع ساعات بعد و ساعات سقوط زیاده از
نصف النهار [illegible] اوقات کسوف [illegible] باشد و اگر مساوی ساعات نصف النهار
باشد [illegible] متصل باول روز [illegible] تمام انجلا [illegible]
[illegible] و اگر مجموع [illegible] ساعات نصف النهار [illegible]
[illegible] وسط کسوف [illegible]
ساعات نصف النهار [illegible] نصف اللیل [illegible] ساعات نصف النهار [illegible]
بعد از نصف اللیل [illegible] حاصل شود از نقصان ساعات بعد از نصف النهار
[illegible] ساعات بعد از نصف النهار [illegible]
طالع و رابع [illegible] و طالع [illegible] سابع دارند قبل از نصف اللیل و بعد
نصف اللیل و نصف اللیل [illegible] قبل از نصف النهار و بعد از
نصف النهار [illegible] نصف النهار را اعتبار کنند و نظر [illegible] اجتماع حقیقی [illegible]
اختلاف [illegible] و اجتماع [illegible] و نظر [illegible] قمر را در وقت اجتماع [illegible]
اختلاف [illegible] اعتبار کنند و اختلاف منظر [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] بیان [illegible]
[illegible] فایده [illegible]
[illegible] وسط کسوف [illegible] انجلا [illegible]
[illegible] طالع و وسط [illegible] بعینه طالع اجتماع [illegible]

[illegible]

۸۰

قمر طالع به کسوف که در دوائر ارتفاع [illegible] است و طرف طالع کسوف [illegible] که ساعات
بعد ماضی یا مستقبل [illegible] از نصف النهار در ربع سفلی که در آن [illegible] درجه
گذشته حاصل ضرب ساعات ماضی یا مستقبل [illegible] از نصف النهار [illegible]
پس مطالع جزو شمس وقت کسوف را از فلک مستقیم محسوب [illegible] اول [illegible]
پس اگر ساعات ماضی بود بر مطالع مذکور افزایند و الا نقصان کنند حاصل [illegible]
مطالع طالع باشد و بعضی دیگر ساعات وسط کسوف از اول روز یا اول
شب در پانزده ضرب کنند و حاصل را بر مطالع جزو شمس وسط کسوف افزایند
اگر وسط کسوف بروز بود و بر مطالع نظیر جزو شمس افزایند اگر وسط کسوف بشب بود
آنچه حاصل شود مطالع طالع بود و بعضی دیگر گفته اند که [illegible]
بود عدد ساعات [illegible] و ان ساعات [illegible] بازاء درجات [illegible]
در جدول [illegible] استخراج [illegible] تا [illegible] معلوم شود بعد از ان
را بر مطالع بلد جزو آفتاب بوقت طلوع افزایند اگر ساعات از اول روز
باشد و بر مطالع فلک مستقیم جزو آفتاب بنصف [illegible] افزایند اگر از اول
[illegible] افزایند اگر ساعات بعد از نصف النهار بوده باشد و از مطالع مذکور نصف
النهار [illegible] نقصان کنند اگر ساعات قبل از نصف [illegible] بوده باشد حاصل
مطالع طالع باشد و چون مطالع طالع [illegible] معلوم [illegible] او را در جدول
مطالع البلد [illegible] و [illegible] درجه را و حصه مقوس [illegible] باشد [illegible]
حاصل شود و با [illegible] مطالع طالع را در جدول مطالع البروج [illegible]
مستقیم محسوب [illegible] از اول جدی مقوس [illegible] که [illegible] عاشر حاصل [illegible]
و اگر ربع دور از مطالع طالع نقصان کنند باقی در جدول مطالع خط استوا
محسوب [illegible] از اول جدی [illegible] عاشر [illegible] و [illegible] دانستی که اصبع
از اصابع قطر [illegible] دانگ باشد از قطر و از اصابع [illegible] دانگ [illegible] از جرم
پس هر دو اصبع یک دانگ باشد از قطر یا جرم شمس که [illegible] اصبع [illegible] دقیقه

بر هر سی دقیقه یکطسوج و هر هفت دقیقه و نیم یکجو و هر یک دقیقه و [illegible] ثانیه یک خردل
و هر شش ثانیه [illegible] یک [illegible] و هر دانگی چهار طسوج است و هر طسوجی چهار جو
و هر جوی شش [illegible] و هر خردلی دوازده فلس بود فایده جلیله بدانکه جرم قمر در [illegible] گاهی
کم از جرم شمس و گاهی مساوی و گاهی زیاده پس زمانی که قمر کم باشد و [illegible]
بنور باهر خود [illegible] و اما زیاده از فضل مقوس نصف قطر شمس بر مقوس نصف قطر قمر [illegible]
یا [illegible] مساوی [illegible] باقی ماند [illegible] حلقه نور [illegible] شکل منیر [illegible] و کسوف [illegible]
بانکه در جدول کسوف [illegible] نوشته پس [illegible] از جمله [illegible]
بدانکه [illegible] که مرکز شمس مقوس نصف قطر و از جدول [illegible]
نصف قطر قمر را از جدول مقوس نصف قطر قمر [illegible]
و قمر [illegible] کسوف [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible]
از مقوس آفتاب باشد [illegible] از فضل [illegible] کسوف [illegible]
باشد [illegible] کسوف [illegible] اگر زیاده از فضل [illegible]
زیاده بود [illegible] از فضل از آفتاب مقدار شکل منیر ظاهر شود [illegible]
بود حلقه النور محیط [illegible] و اگر [illegible] حلقه النور مساوی [illegible]
جمیع [illegible] کسوف [illegible] و در [illegible] کسوف [illegible] اگر کسوف در عقده راس بود [illegible]
آفتاب [illegible] اگر عقده ذنب بود سیاه [illegible]
[illegible] عقده راس [illegible] کسوف [illegible] عقده [illegible]
[illegible] السواد [illegible]

خردل ۵

مرئی نباشد ۵

[illegible]

از حد دو حصه بلکه بلوغ کسوف در عشر میساوی است دو اصلاع نحیف اصلاع قوس کسوف از دایره میان
کسوف صف خاصم که مقدار کسوف را بدانیم که عدد سوراخ کنیم با بسته او صغیر زیران سوراخ
کاغذ دیگر بداریم سوراخ نهاد از شمس بر آن ...ظاهر گردد که جه مقدار کسوف باشد
و بر کاغذ آن را بکشیم محقق شود که مقدار کسوف جند بوده است و زمانی که بوده
کسوف تمام دیاقی بوده باشد از شمس هلالی در باب ضوء خارج از شمس که در سوراخ مستدیر
بر سطح عمود از آن سوراخ هلال را تمام در وقت انحراف و در اول و در آخر ماه هلالی
مشاهده شود در وقت هلالی است ... که در سطح مستدیر بر سطح عمود هلالی
بلکه مستدیر است و اما اگر بودی سوراخ واسع ... ضوء که در سوراخ از بزرگ تر درون
این بر همه اشکال ... مستدیر اگر بوده باشد سوراخ مستدیر
مربع الشکل بوده باشد سوراخ مربع ... و سبب این مذکور است در ... الاولی
مولانا قطب ... الاطلاع علیها و اما کسوف و ابتداء انجلاء ...
معلوم است پس اگر عرض در شمالی بود ... شمال ... اگر جنوبی باشد
... و اگر عرض ... تجارت ... در صحیح ...
که اگر عرض حقیقی با اختلاف ... جمع کرده اند ... حقیقی باشد و اگر ...
گرفته اند و ... حقیقی است ... حقیقی است و اگر ... اختلاف
... است ... سوراخ ...
... از ابتدای کسوف تا انجلاء نگاه کنند تا چند ساعت و دقیقه بوده اگر
در ... ابتدا تا آخر انجلاء فوق الارض و ان از آن مدت ... فوق

بود دیگر ... مدت ... الارض را باید اعتبار کنند و کسوف ... الارض را اعتبار کنند
... یک ساعت مستوی ... وقت ... بود و اگر خواهند او را از حدود ...
... زمان ... کسوف ... از ابتدای کسوف تا آخر آن مدت و بعضی ... از ابتدا
کسوف تا آخر انجلاء ... گیرند و هر یک ساعت ... زمانی ... ساعات
... در حساب گیرند و طریق دانستن ساعات ... از ساعات مستوی
ساعات مستوی از ابتدای کسوف تا آخر انجلاء را در ... ساعات مستوی
... خارج قسمت ساعات معوجه باشد و از ابتدای کسوف تا آخر انجلاء ...
کسوف زمانی خاص بود از آن مدت ... جنان بود که اگر کسوف در جزو طالع بود
در اول زمانی ... باشد و اگر در جزو سابع باشد ... در آخر زمان ... باشد و اگر کسوف در جزوی دیگر
میان سابع و طالع ... کسوف ... در ... و در ... طالع و وسط کسوف ... وقت ...
... مقدار ... در ... میان سابع و طالع باشد ... نسبت زمانی ...
کسوف بود ... تا ... و این مقدار ... بود و ...
... اگر ... جزو کسوف و درجه طالع کسوف ... است در رابع که زمان ... کسوف
است ... باید کرد ... حاصل ... در ... که صد و ... قسمت باید کرد ... زمان اول
کسوف تا وقت ... حاصل شود و ... بطلمیوس در ... که کوان ... الفلاع
دال بر آنست که ... و متاخران ... مطالع ... و آن جنان بود
که مطالع شمس ... از مطالع طالع کسوف نقصان کنند ... زمانه
موضع شمس ... الجزء ... نسبت ... بین اول کسوف و وقت
... ساعات مستوی ... وسط کسوف ... در ساعات مستوی ...

الحوفوق الارض است ضرب کنیم اگر در وقت تا بر ساعات مستوی را اعتبار کنیم و در سلکات
زمانی وقت کسوف مقابله فوق الارض است ضرب کنیم اگر ساعات زمانی را اعتبار کنند و حاصل ضرب
را بر ساعات مستوی آن روز قسمت کنیم خارج قسمت ساعات [illegible] و هر [illegible] شش
روز اعتبار کنند منطبق تا بر کسوف حاصل شود مثال در عمل کسوف خواستیم که عمل
کنیم کسوف واقع بعرض کط لو وطول فح اعنی [illegible] از در روز [illegible] شنبه بیست ششم
شهر ذی الحجه الحرام سنه [illegible] الهجریه بحساب روز [illegible] مذکور و [illegible] اوسط [illegible]
یا روز سیوم خرداد ماه [illegible] سنه [illegible] الاسکندریه مطابق [illegible] ماه [illegible] سنه
الیزدجردی [illegible] سال [illegible] ماه جلالی سنه الملکیه [illegible] شمس محططین
بر کسوف استخراج کردیم شمس روز دوشنبه [illegible] مرکز [illegible] تعدیل الایام [illegible]
معدل [illegible] تعدیل شمس [illegible] مرکز مقوم [illegible] الاوج [illegible] تقویم
[illegible] شمس روز [illegible] تعدیل الایام [illegible] مرکز معدل
[illegible] تعدیل شمس [illegible] مرکز مقوم [illegible] اوج [illegible] تقویم شمس
[illegible] بینهما [illegible] باز تقویم قمر محططین را باز استخراج کردیم [illegible]
المرکز [illegible] تعدیل اول [illegible] خاصه [illegible] خاصه معدل [illegible]
حصه [illegible] اختلاف [illegible] تعدیل ثانی [illegible] تعدیل
معدل [illegible] وسط [illegible] وسط معدل [illegible] تعدیل الایام
[illegible] وسط [illegible] حصه العرض [illegible]
تعدیل ثالث [illegible] تقویم [illegible] نصف النهار [illegible]
[illegible] تعدیل اول [illegible] خاصه [illegible] خاصه معدل [illegible]

١٦١

[illegible] اختلاف [illegible] مضروب [illegible] تعدیل ثانی [illegible] تعدیل معدل [illegible]
ثالث [illegible] تقویم [illegible] تعدیل الایام [illegible] وسط [illegible]
[illegible] حصه العرض [illegible] تعدیل ثالث [illegible] تقویم [illegible]
[illegible] تقویم شمس بعد [illegible] از جانب [illegible]
[illegible] قمر [illegible] تقویم شمس [illegible]
باز [illegible] نقصان کردیم [illegible]
در [illegible] ضرب کردیم حاصل [illegible] حاصل را بر [illegible] قسمت کردیم [illegible]
ساعات بعد [illegible] ساعات نصف النهار مطالع جزو شمس [illegible]
از مطالع فلک مستقیم بهمان جزو از اول جدی [illegible] نقصان کردیم
[illegible] قوس النهار [illegible] قسمت کردیم حاصل [illegible] نصف
[illegible] وجون ساعات بعد [illegible] کمتر است از ساعات نصف النهار ساعات نصف
النهار را [illegible] جمع کردیم ساعات [illegible] حقیقی از اول روز [illegible] ساعات
بعد [illegible] ساعات [illegible] شمس [illegible] حاصل ضرب
[illegible] حاصل ضرب را [illegible] قسمت کردیم [illegible] جزو البعد [illegible] وجون بعد
[illegible] جزو البعد [illegible] شمس مقدم [illegible] جزو اجتماع حقیقی [illegible] بود
[illegible] نصف النهار [illegible] از دو [illegible] نقصان کردیم [illegible]
[illegible] تقویم [illegible] در [illegible] نصف النهار [illegible] وجون جزو اجتماع حقیقی [illegible]
[illegible] است تقویم ذنب [illegible] وقت [illegible] اجتماع حقیقی
[illegible] وجون جزو اجتماع حقیقی قبل از ذنب [illegible]
بعد او از عقده کمتر از [illegible] است [illegible] از [illegible]
[illegible] بود و بعد از آن [illegible] ساعات [illegible] اجتماع حقیقی [illegible]

اول

را اختلاف طول قمر بردار در دو جدول حواقو و غیر بلاد نشانیم دو که محیط بوضع
بلاد کمان و غرض که و مقابل است بهشت ادرد و بجدول که رفتیم و برج و اجتماع بعد
سرطان و ساعات بعد که هست که بعد از نصف النهار در جدول در آمد در
بعد از آن حصه چهار ساعت ساعه را از بیخ ساعت نقصان کردیم حاصل آمد که از آنرا
در دقیقه ضرب کردیم حاصل ضرب بود و این حاصل را بر اختلاف طول
چهار ساعت افزودیم شد اختلاف طول اختلاف طول بحسب ساعات بعد
باز برج اسد و ساعات که بعد از نصف النهار در جدول در آمد حصه
را از حصه نقصان کردیم و باقی را که هست که در دقائق که مقابل
ساعات بعد ضرب کردیم بیرون آمد حاصل را بر اختلاف طول
چهار ساعت افزودیم شد که باز تفاضل میان ... و طول
گرفتیم شد که از آن در درجه و دقیقه و اجتماع حقیقی که هست ضرب
کردیم شد حاصل ضرب مساوی این حاصل را بر ... قسمت کردیم شد خارج
قسمت ... و این خارج قسمت را از ... کردیم شد اختلاف منظر در طول
بعرض که ... باز برج سرطان و ساعات که بجدول ... رفتیم و تفاوت
حصه گرفتیم ... و این تفاوت را در ... ضرب کردیم حاصل را بجهت
... حصه چهار ساعت ... افزودیم شد ... باز برج اسد و ساعات
بعد اجتماع حقیقی اختلاف منظر بهمان طریق عمل کردیم شد ... و تفاضل
میان ... لازم گرفتیم شد ... و ابتدا در ... ضرب کردیم و حاصل
را قسمت کردیم بیرون آمد خارج قسمت ... ابتدا از ... کم کردیم

حاصل

حاصل آمد اختلاف منظر بحسب عرض ... باز تفاضل میان اختلاف منظر دو عرض که و گرفتیم
شد ... ابتدا در ... که فضل عرض بلد است ... ضرب کردیم شد حاصل ضرب ... از برج
قسمت کردیم شد ... ابتدا از ... کم کردیم شد ... و این اختلاف طول قمر بابت بحسب زاویه
تدویر باز ... مرکز و خاصه از ساعات بعد اجتماع گرفتیم ... مرکز ... دیگر ... و
خاصه ... ابتدا بر مرکز و خاصه نصف النهار ... هست ... مرکز ... و خاصه ... که
افزودیم شد مرکز وقت اجتماع ... و خاصه وقت اجتماع ... و باز مرکز
تعدیل اول ... گرفتیم شد ... خاصه وقت اجتماع افزودیم حاصل شد خاصه
معدله ... باز با این خاصه معدله دقائق نسبی اختلاف منظر طول ... گرفتیم
ابتدا ... اختلاف طول که هست ... ضرب کردیم شد حاصل ضرب ... ابتدا
اختلاف طول بحسب بعد ابعد افزودیم شد اختلاف منظر بحسب موضع قمر از تدویر ...
باز ... قمر ... ... قسمت کردیم خارج قسمت ... که و این ... قمر ...
باز اختلاف طول ... قمر قسمت کردیم خارج قسمت ... و این ساعات
بعد اجتماع ... از اجتماع حقیقی ... و ... ساعات ... افزودیم ... ساعات
اجتماع حقیقی ... اول روز افزودیم شد ساعات اجتماع ... از اول روز ...
زمان ... باز ساعات بعد اجتماع ... از نصف النهار ... حرکت
مرکز و خاصه و وسط ... گرفتیم شد ... کرده خاصه ... و وسط
... حرکت وسط ... و ... مرکز و خاصه و وسط ... از نصف
النهار افزودیم • عمل را تمام کردیم بابت طریق المرکز ... بعد ... اول ...

خاصه ... تا خاصه معدل ... حصه ... اختلاف ... معرب ... تعدیل

تا آن سبب ... نقد ... و ... وسط معدل ... تعدیل الایام و ما نقص مایل

... وسط ... حصه ... الکلیه نقد ... ثالث ... محصل ...

بازی ... اصلاح ... کردیم ... ساعات بعد اجتماع ... اختلاف ... گرفتیم

طرق ... و ... گرفتیم ... و ساعات بعد اختلاف ... عمل کردیم

ثم ... عمل کردیم ... حاصل بینهما ... ذکر کردیم

... اجزا ... قسمت کردیم بیرون آمد ... اجزا ... تا افزوده شد

... تفاوت میان ... گرفته ... کوکب ...

بلا ... حاصل ... و ... حاصل را ... قسمت کردیم

بیرون آمد ... وسط ... افزودیم ... اختلاف ...

... تدویر ... با ... معدله وسط ... بهت ...

... اختلاف ... برداشتیم ... اجزا ... وسط ... اختلاف ...

... حاصل ... اختلاف ...

... افزودیم ... اختلاف ... معدل ... العرض

وسط ... حقیقی ... از جدول ... معدل ...

ما بین السطرین ... گرفتیم ... اختلاف ... نقصان

کردیم ... بهت ... مذکور

... کسوف شمس در آمد ... جزو ... در جدول ...

در جدول طلب کردیم ... بود ... اصل

جدول در آمد ... عرض ... جدول ... و ... افل

... اصابع قطر ... از اصابع جرم

... افضل ... دستور ... برافل ... کردیم شد حاصل ضرب

اصابع قطر ... و حاصل ضرب اصابع جرم ... قسمت کردیم شد حاصل اول

و حاصل ... اصابع جرم ... بهت ... باز ...

اصابع قطر معدل ... برداشتیم شد و ... اصابع جرم را ... معدل

عمل کردیم شد ... باز تفاوت میان اصابع قطر ... بهت

... و ... گرفتیم و حاصل را ... ضرب کردیم و حاصل ضرب ... قسمت

کردیم ... قسمت ... اجزا ... افزودیم اصابع قطر معدل ... و ...

... از قطر شمس باز تفاوت میان اصابع جرم ... بهت ...

... گرفتیم و حاصل را ضرب کردیم ... و حاصل ضرب ... قسمت کردیم

بیرون آمد ... قسمت ... افزودیم ... اصابع جرم معدل ... و ...

... از قطر شمس باز ... ساعات سقوط را

معدل ... ساعات سقوط ... باز ... کسوف ... ساعات مکث

... ساعات ... در ... موضع ... برداشتیم ... ساعات ...

... و ساعات سقوط ... و ...

... برداشتیم ... ساعات ... کسوف تا ... و ساعات ...

کسوف ... و آخر انجلا ... و ساعات ... کسوف تا ... اخر

کسوف ... باشد ... طالع کسوف ... مطالع شمس ... نصف النهار ...

مستقیم ... محسوب ... قطعه ... ساعات ... وسط ...

... اجزا ... ساعت ... در ... ضرب کردیم ...

وجون دو ابر را از مطالع البروج ... مطالع طالع تعدیل کند وجون مطالع طالع را در
جدول مطالع البروج ببلد مطلوب ... طالع حاصل است وجون تمیم مطالع
البروج ... [illegible] ... عمل کسوف ... و ...
عمل ... بتعدیل موضع شمس در زمان ... اجتماع در ساعات بعد اجتماع ...
ساعات بعد اجتماع ... شمس ... حاصل ... از حاصل
را بر ... قسمت کردیم ... بروز ... الیعدیه ... شمس ...
کسوف ... از اول کسوف ... کسوف ... زمان ...
یکسال ... روز ... منخط ... کسوف تفاوت میان مطالع ... کسوف
ببلد ... مطالع طالع ... تفاوت ... از
زمان ... کسوف ... حاصل ... حاصل ... قسمت کردیم
بروز ... کسوف ... از ... روز ... و چون
عرض ... کسوف جنوبی است ... عرض ... شمالی
... ابتداء کسوف و ... از جانب جنوب ... شمس ... کسوف
در عقده ذنب واقع شده ... کسوف ... بعد از ... کسوف
تمام کردید ... از ... حکمت ... خالق
... افضل مبلغ
که در روز دوشنبه بیست ونهم شهر ذی الحجة الحرام سنه ... الهجریه ...
... از اصابع قطر ... و ... از اصابع ...
جرم آفتاب بعقده ذنب منکسف کردد ... آفتاب سیاه نماید وذلک
تقدیر العزیز العلیم وجون ... از جانب جنوب
... آفتاب آغاز کرفتن آفتاب کند وجون ... کذرد در وسط کسوف
رسد وجون ... کذرد تمام از زمان ... منجلی شود ... از ابتدا

تا انتهاء ... طالع وسط کسوف ... منزو ... کسوف ... تا ...
... یکسال ... منخط ... یکسال
دو ... روز

... حقیقی ... از عقده کمتر ... باشد خسوف ممکن بود ... دیکر
هم استقبال حقیقی ... کمتر از ... دقیقه باشد ... حصه الوسط ... بر
عرض حقیقی قمر کمتر از ... استقبال
کمتر از ... باشد ... از ... باشد خسوف ممکن بود ...
حقیقی شب باشد یا ... روز کمتر از ... ساعت و ... دقیقه ...
ساعات ... کذشته از اول روز یا مانده تا آخر روز ... استقبال
از عقده کمتر از ... باشد خسوف ممکن الوقوع ... بود ... خسوف
ممکن ... استخراج آن ... شمس ...
نقل ... است ... بالقوة ...
... معلوم ... شمس ... نصف النهار ...
... بنظر ... استقبال ... باشد
استقبال در نصف النهار ... واقع شود ... از ... استقبال
از ... حقیقی ...
... از موضع اول ...
... استقبال ... قسمت ...
قسمت ... ساعات ... بعد بود ... ساعات نصف النهار را از ...

واگر بطریقه که در عمل کسوف ذکر کردیم از زیج عمل کنند احسن بود و از ساعات بعد ماضی
یا مستقبل زمان استقبال حقیقی معلوم کنند بطریقی که در عمل کسوف ذکر کردیم باز
ساعات بعد ماضی یا مستقبل هر کدام که هست تاریخ در ساعت شمس ضرب کنیم و حاصل را از دلیل
قسمت کنیم تا حصه البعد حاصل شود پس اگر بعد ماضی باشد حصه البعد بر تقویم شمس بعقده
افزاییم و اگر بعد مستقبل باشد از تقویم شمس نقصان کنیم حاصل با تقویم شمس
در وقت استقبال حقیقی اگر تقویم شمس بعد تحقیق کرده در عمل کسوف ذکر رفت عمل
اول باشد و حصه جزو الاتصال معلوم شود بعد از آن تقویم عقده را [illegible] محیط
بخسوف معلوم کنند باز تقویم عقده در وقت استقبال از زیج بیکی از طرق مذکوره
معلوم کنیم پس اگر بعد عقده از جزو الاتصال کمتر از [illegible] باشد خسوف ممکن بود و بعد از آن
که خسوف ممکن باشد حصه العرض را بوقت استقبال معلوم کنیم پس اگر بعد عقده و از جزو
الاتصال بر جهتی که در عمل کسوف گفتیم [illegible] اگر تقویم [illegible] را از تقویم
قمر نقصان کنند باقی حصه العرض بود [illegible] حصه العرض حقیقی
قمر را از جدول عرض قمر [illegible] معلوم کنیم پس [illegible] از بالا
وارد عرض حقیقی را از کناره در جدول خسوف در آییم در ملتقی سطر جدول [illegible]
اگر در جدول اول که نوشته باید [illegible] قطر متحقق شود و اگر [illegible] اصابع قطر خوانند
باشد که از اصابع منخسفه گویند و در جدول دوم اصابع [illegible] در جدول سیوم
ساعات سقوط و آن نصف ساعات خسوف [illegible] از ابتدا تا تمام انجلا و در سیوم ساعات
سقوط الثلث که ساعات [illegible] از ساعات حال استقبال که [illegible] خسوف
ساقط کنند تا ساعات اول خسوف حاصل آید و در جدول چهارم ساعات مکث
و اگر خسوف در مکث [illegible] همه زمان [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ماه [illegible]
معدل [illegible] در عمل خسوف [illegible] بردارند و با جدول
وضع کرده ایم [illegible] جزو الاتصال [illegible] از کناره بجدول طلب

کنند بیست قمر از بالای جدول در ملتقی هر دو [illegible] ساعات سقوط و
ساعات مکث [illegible] تعدیل [illegible]
[illegible]
[illegible] در عمل [illegible] ساعات استقبال [illegible] موضع [illegible]
ساعات سقوط را از اول [illegible]
[illegible] افزاییم [illegible]
اگر موضع دوم را از [illegible] نقصان کنند [illegible] ساعات [illegible] از اول [illegible]
تا آن وقت [illegible] و اگر موضع دوم را از [illegible] نقصان کنند [illegible]
[illegible] ساعات [illegible] و اگر ساعات [illegible]
[illegible] ساعات استقبال [illegible] ساعات سقوط از اول [illegible]
[illegible] افزاییم [illegible]
خسوف [illegible] ساعات سقوط و ساعات مکث [illegible]
[illegible] ساعات استقبال از اول روز یا شب نقصان کردن [illegible]
[illegible] ساعات استقبال [illegible]
مجموع ساعات سقوط و ساعات مکث نقصان کنند باقی ساعات [illegible] از اول
شب یا روز [illegible] و اگر مجموع ساعات سقوط [illegible] ساعات آن روز یا شب
را از مجموع کنند باقی ساعات [illegible] گذشته از اول آن روز [illegible]
[illegible] اگر ساعات بعد استقبال حقیقی از نصف النهار [illegible] مجموع
ساعات نصف النهار و ساعات سقوط [illegible] خسوف [illegible]
و اگر [illegible] ساعات نصف النهار [illegible] خسوف [illegible] روز
[illegible] و اگر مجموع ساعات [illegible]
[illegible] ساعات سقوط زیاده از ساعات نصف النهار [illegible]

بیرون
نصف باشد و اگر کمتر از مجموع باشد یا زیاده از ساعات نصف النهار اگر اوقات خسوف
بتمامه باشد و اگر مساوی ساعات نصف النهار تنها باشد وسط خسوف در اول
روز در ربعه مستقبل باشد و نسبت بربعه ماضی باشد و اگر مجموع ساعات نصف و سلاسل
سقوط زیاده از ساعات نصف الفضل النهار باشد اگر اوقات خسوف بود
باشد و اگر مساوی ساعات نصف النهار باشد بدو خسوف در ربعه مستقبل باشد
روز با تمام انجلا در ربعه ماضی باشد روز باشد و باقی روز بود و اگر مجموع عدد او اسقاط
از ساعات نصف النهار کمتر باشد از اوقات خسوف بعد حساب شود در طرف نهار
نباشد و خسوف مرئی نباشد و الاخر مرئی باشد اگر منجمان زمان النصف نکته
فایده بدانکه مشهور است بلکه متفق است که زمان وسط خسوف زمان استقبال
حقیقی است این قول صحیح نیست مگر وقتی که استقبال یکی از عقدتین باشد
تا آنکه مدت وسط شود از ابتدا خسوف تا انتها خسوف و مثل [illegible] شود از دو زمان
اما وقتی که وصل ابتدا اگر باشد از وصل انتها باشد زمانی که از ابتدا است تا وسط
اقل از زمانی وسط تا انتها و اگر بوده باشد [illegible] اول آخر [illegible] زمان اول
اکثر و این قول علامه است در تحفه شاهی و محقق [illegible] از برای [illegible] سطر دیگر
همت اول آنست که بوده باشد قمر در وسط خسوف بر ذروه یا حضیض ثانی
آنست که بوده باشد شمس در اوج یا حضیض و از دو از جهت [illegible] که مختلف
نشود حرکت [illegible] در زمانین [illegible] تا آنست که بوده باشد
حرکت [illegible] در حضیض اوج تا آنکه مختلف نشود مقدار [illegible] زمین در اول و
اسقاط خسوف [illegible] که محقق این شروط ثلاثه باشد ذکر علامه کرده است منشار شود
است زمان حقیقی والا ملک [illegible] ذکر کرده است [illegible] الهند [illegible]
الدین [illegible] در [illegible] که وسط خسوف زمان بلوغ مرکز قمر [illegible] است
بدایره [illegible] که [illegible] وقطب [illegible] است تحقیق [illegible] از آنچه مشهور

۱۷۰

زیرا که قمر [illegible] در این وقت [illegible] در غایت قرب [illegible] دایره [illegible] در معامله
شمس از کتاب مجسطی [illegible] قمر در این وقت در غایت ظلام اگر [illegible]
وسط زمان حقیقی لیکن [illegible] وسط زمان اقتران زمان استقبال حقیقی [illegible]
حیث تحصیل از زمان [illegible] جزو [illegible] تعیین [illegible] تقدیم آفتاب [illegible] وقت
استقبال [illegible] و حاصل [illegible] الوسطی [illegible] و ضعف
آن [illegible] بلکه [illegible] خارج [illegible] قسمت [illegible] استقبال حقیقی
از [illegible] تقدیم [illegible] بتقویم شمس [illegible] خارج قسمت ساعات بعد [illegible]
خسوف مطلق باشد از استقبال حقیقی از ساعات بعد استقبال حقیقی [illegible] بعد
النهار مقدم از [illegible] اگر قمر [illegible] مقدم [illegible] ولا از آن [illegible] ساعات
وسط خسوف از نصف مقدم حاصل شود و از زمان النهار [illegible] در آن
در [illegible] که [illegible] باشد و وسط خسوف مطلق [illegible]
نزد مال استقبال حقیقی در وقت [illegible] قمر [illegible] باشد
کنیم و لا محاله [illegible] و آفتاب [illegible] باشد و دیگر باره وسط [illegible]
آفتاب [illegible] و حاصل [illegible] و باشد در جدول [illegible]
بعد اگر [illegible] از [illegible] در آن وقت [illegible]
جدول [illegible] در جدول [illegible] از اصابع [illegible] و ساعات سقوط [illegible]
از جدول [illegible] ابن [illegible] بود و طالع خسوف [illegible] قمر [illegible] طالع
خسوف [illegible] تفاوت [illegible] در لون [illegible] انکسار [illegible] خسوف [illegible]
مانند قمر [illegible] شود و سیاه [illegible] منجمان [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] قمر منخسف شود و بعد از آن [illegible] در [illegible] اگر قمر [illegible]
العرض [illegible] شود [illegible] و در [illegible] الرحیم [illegible]
بود [illegible] شود [illegible] از [illegible] شود [illegible] اختلاف الوان قمر [illegible]

[illegible] طالع [illegible] طالع [illegible] طالع [illegible] اختلاف [illegible]

انجلا و نزد رمضا خ ن زمانی که بود باشد ۶ ص قمر کم از ده دقیقه من یابد لون
قمر شده برا السواد و تا بیست دقیقه من یابد شده برا السواد مایل بحمره و تا سی دقیقه من یابد
اسود مایل بحمره و تا چهل دقیقه اسود مایل بصفره تا خلال دقیقه من یابد اغبر مایل
و تا شصت دقیقه من یابد لون [illegible] ابتدا خسوف ابتدا انجلا [illegible]
در جانب [illegible] اگر [illegible] بود از ناحیه [illegible] قمر بود [illegible]
از ناحیه شرق شمال [illegible] حقیقی [illegible] طالع [illegible]
منقطع از خسوف [illegible] که در کسوف معدل [illegible]
الا [illegible] خسوف [illegible] دقیقه را روز [illegible] خسوف [illegible]
که عمل خسوف [illegible]
[illegible] خسوف [illegible] کرده [illegible]
المرکز [illegible] تعدیل الایام [illegible] معدل [illegible] تعدیل [illegible]
[illegible] شمس [illegible] المرکز [illegible]
تعدیل الایام [illegible] معدل [illegible] تعدیل [illegible] مقوم [illegible]
[illegible] شمس [illegible] قمر محطین [illegible] استخراج کرده [illegible]
مقوم المرکز [illegible] تعدیل اول [illegible] خاصه [illegible] معدل [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] مضروب [illegible] تعدیل ثانی [illegible] تعدیل معدل [illegible] وسط
[illegible] وسط معدل [illegible] تعدیل الایام [illegible] وسط راس
[illegible] حصه العرض [illegible] تعدیل ثالث [illegible] نصف النهار [illegible]
المرکز [illegible] تعدیل اول [illegible] خاصه معدله [illegible] حصه [illegible]
اختلاف [illegible] مضروب [illegible] تعدیل ثالث [illegible] تعدیل معدل [illegible] وسط [illegible]
وسط معدل [illegible] تعدیل الایام [illegible] وسط [illegible] حصه العرض
[illegible] تعدیل ثالث [illegible] شمس [illegible]

[illegible] نقصان کرده [illegible] معدل [illegible] و چون [illegible] قمر [illegible] مقدم است
[illegible] تقویم شمس بعد [illegible] بعد [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] و از حاصل [illegible] معدل قسمت کرده [illegible] ساعات بعد
[illegible] و ساعات نصف النهار [illegible] کرده [illegible] و چون ساعات بعد [illegible]
[illegible] از ساعات [illegible] النهار [illegible] نصف النهار [illegible] نقصان کرده [illegible] قمر ماند
ساعات استقبال حقیقی [illegible] تقویم شمس [illegible]
کرده [illegible] ساعات بعد [illegible] شمس [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] قسمت کرده [illegible] والبعد [illegible] شمس مقدم [illegible]
تقویم شمس وقت [illegible] استقبال [illegible] تقویم [illegible] وقت استقبال
[illegible] تعدیل [illegible] اتصال [illegible]
و جود [illegible] خسوف [illegible] خسوف [illegible]
[illegible] استخراج کرده المرکز [illegible] تعدیل اول [illegible] خاصه [illegible]
خاصه معدل [illegible] اختلاف [illegible] مضروب [illegible] تعدیل [illegible]
[illegible] حصه العرض [illegible] از جدول
[illegible] معدل [illegible] السطرین [illegible] عرض [illegible]
مطلق قمر [illegible] از جدول [illegible] خسوف [illegible]
[illegible] و ساعات سقوط و ساعات مکث [illegible] اصابع [illegible]
و اصابع [illegible] و ساعات سقوط [illegible] و ساعات مکث [illegible]
ان ساعات استعمال [illegible] موضع [illegible] صورت
[illegible] و ساعات سقوط [illegible] اول [illegible]
[illegible] و [illegible] و ساعات مکث [illegible]

کاستیم و بر جمله افزودیم و ثالث را بجای خود گذاشتیم تا ساعات بعد و
خسوف [illegible] و ساعات بدو مکث [illegible] و ساعات وسط خسوف [illegible]
و ساعات ابتداء انجلا [illegible] و ساعات تمام انجلا [illegible] و ساعات
تا آخر [illegible] تولش اسود [illegible] و چون [illegible] زیاده است
دقیقه و کمتر از آن دقیقه است و بطریقه تحقیق [illegible] و چون [illegible]
[illegible] است از [illegible] ابتدا انخساف و انجلا [illegible] مطالع
[illegible] و شمس بفلک مستقیم [illegible] ساعات بعد [illegible]
[illegible] دایر [illegible] مطالع [illegible] و شمس بفلک جمع کردیم تا طالع [illegible]
[illegible] در جدول مطالع البروج [illegible] مطلوب [illegible] طالع [illegible]
[illegible] مطالع طالع را در جدول مطالع البروج بفلک مستقیم [illegible]
[illegible] و چون ساعات از ابتدا [illegible]
[illegible] مدت تا [illegible] سه ماه [illegible] روز [illegible] معظم تا [illegible]
[illegible] المطلوب [illegible] است [illegible] و [illegible] طالع
[illegible] تا [illegible] مدت تا [illegible] حاصل
٩٤٤٢ و [illegible] حاصل [illegible] ١٨ قسمت کردیم [illegible] معظم تاثیر [illegible]
٥٢ روز [illegible] از علم [illegible]
قادر لایزال و [illegible] افلاک و [illegible]
نماید [illegible] سبع و العشرین
[illegible] الحرام [illegible] در ذلک [illegible]
العزیز العلیم و چون دو ساعت و [illegible] ده دقیقه از [illegible]
بود و چون سه ساعت و [illegible] دقیقه [illegible]

روز شاه ور [illegible]

و چون وسط [illegible] چهار ساعت و [illegible] دقیقه
و چون چهار ساعت و [illegible] دقیقه [illegible] ابتدا انجلا [illegible] و چون [illegible]
شود [illegible] از آن [illegible] شش ساعت و [illegible] دقیقه [illegible]
از ابتداء [illegible] تا [illegible] ساعت [illegible] و دقیقه [illegible] طالع [illegible]
[illegible] و [illegible] مدت تاثیر [illegible] ماه [illegible]
روز [illegible] معظم تا [illegible] سه ماه و دو روز

۷۲

باب پنجم در معرفت تعیین قبله [illegible] دیگر و آن چنان است که در جهت شمال [illegible] خط [illegible]

و مرتسم کنند پس [illegible] بر [illegible] مذکور شد [illegible] الطول بین [illegible] کرده خط [illegible] باشد و [illegible]

مرکز بر کدام نقطه [illegible] سمت از [illegible] از شرق و غرب [illegible] جنوب [illegible] تمام آن

سمت [illegible] اطراف سمت قبله بود [illegible] اطراف [illegible] سمت [illegible] خط [illegible]

در دایره استخراج کنند و از نقطهٔ [illegible] خط نصف النهار [illegible] دایره [illegible]

آنجا که [illegible] گذشته [illegible] خط [illegible] قبله بود و اگر ارتفاع [illegible] خط [illegible] سمت

قبله بود باب [illegible] در مقدار مسافت [illegible] شهر [illegible] شهر [illegible] از [illegible]

[illegible] در طول مختلف و در عرض [illegible] و در [illegible] مختلف [illegible] طول [illegible]

[illegible] جزء [illegible]

مقدار [illegible] شهر باشد [illegible] از [illegible] شهر [illegible] ارتفاع [illegible]

و در [illegible] از [illegible] عرض [illegible] شهر [illegible] اکثر [illegible]

[illegible] منطقة البروج [illegible] خط [illegible] شهر [illegible] باشد و [illegible] جزو از [illegible]

از [illegible] نقطه [illegible] جزو [illegible] شهر [illegible] خط [illegible] کرده [illegible]

[illegible] بر [illegible] باشد [illegible] بین الطولین [illegible]

[illegible] بر کدام نقطه [illegible] ارتفاع [illegible] کنند [illegible]

[illegible] شهر [illegible] و اگر عرض [illegible] شهر [illegible]

[illegible] نقطه [illegible] از [illegible] باشد [illegible] نقطه [illegible]

آن [illegible] نقطه [illegible] کنند [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بین الطولین [illegible] باشد [illegible] بر کدام نقطه واقع [illegible]

رساله بر [illegible] در طالع مولود

رساله [illegible] و [illegible]

رساله کوف [illegible]

[illegible]

[illegible] در

[illegible]

مولانا [illegible]

رساله طالع

مسئله

تمام [illegible] و [illegible] شمال [illegible] عرض [illegible] اکثر [illegible]

[illegible] شهر [illegible] عرض [illegible] خط [illegible]

[illegible] عرض [illegible] کنند پس ربع [illegible] منطقه

البروج [illegible] خط نصف النهار [illegible] باشد چون [illegible] ربع [illegible] مرار

[illegible] کنند [illegible] باشد [illegible] بین الطولین

[illegible] پس [illegible] باشد و آن جزو بر کدام نقطه واقع [illegible] باشد و اگر

عرض [illegible] باشد [illegible] خط [illegible]

[illegible] شهر [illegible] عرض [illegible] شهر [illegible] و [illegible] کنند [illegible]

[illegible] نقطه [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] خط [illegible] باشد [illegible] کنند [illegible] باشد

[illegible] اول [illegible] بین الطولین [illegible] خط [illegible] باشد [illegible]

[illegible] واقع [illegible] باشد [illegible]

[illegible] شهر [illegible] خط مستقیم [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] باشد [illegible] از خط [illegible] باشد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

این رسالت است در عطیه عمر چنین گوید محمد بن ابو المحاسب الطبری از دشواری شناختن حالها
مردم از حرکت و بقای وی اندر جهان و بر آن حکم کردن تا آن حد شده است که هر کس را آن طبیعه و ذهنی
دیگر است و دستوری و بنا در شناختن قاعده و چه از این علم بنا نهند کسانی که اندر تمامی دانستن اصول این علم
آن است که خداوندان این صناعت را بسیار گفتار و اختلاف در طریقهای ایشان است این کار را پس
ما خواستیم تا از بهر آن این رساله سازیم مفرد اندرین معنی و پیدا کنیم شناختن عمرها و بقای مردم و بدو
آریم بسیار که بکار آید خداوندان این صناعت را درین معنی بر طریقی آسان و بر راه صواب
بر شرطی که همه متقدمان بر آن اعتبار کردند و اندر آن باب سخن گفته اند تا چون بکار آید شان از نظر
کردن درین کتاب بی نیاز باشند و آن شرطها که باید کرد همه بکار دارند و دریابند و بر آن حکم راست کنند
بر طریق صواب چه درست گفته باشند پس این کتاب را اندرین معنی آغاز کردیم و استخراجات تمام کردیم اندر
طلب عمر و هیلاجات و آنرا بیست و هشت باب نهادیم و اندر هر بابی پیدا کردیم که آنچه درجه معنی است
و از ایزد تعالی توفیق خواستیم در تمام کردن این کار که قادر است او و توانا بر آنچه توفیق دهد بر اتمام آن
تا چون اهل این صناعت در وی نگاه کنند و نیک تامل کنند تا معلوم شود که اگر چه مختصر است در
معانی بزرگ است اما شرط آنست که چون بر سخنی واقف شوند تامل کنند تا بدانند تا هر چه گویند
خارج این کتاب نباشد تا چون روی بدین کتاب کنند و باشد که اهل فضل شنوند آن سخن را بر
اصل بود بعضی را اعتقاد در بعضی سست شود و آن گران بوده باشد که سخن فهم کرده باشد که
از چه طریق است اگر چه بحکم شرط بیان بود نگاه داشته شده است تا سخنی خارج
نباشد انگه در جدول فهرست نهاده است

باب اول در شناختن قاعده عمر مولود **باب دوم** در معرفت آنکه مولود
کی غذا پذیرد **باب سیوم** در معرفت مولودی که غذا پذیر بود و ترتیب ...

باب چهارم در معرفت حالها و قسمت ترتیبها **باب پنجم** در معرفت
هیلاج و موضع ایشان **باب ششم** در معرفت جایگاه اوتاد و مایل الاوتاد
و زایل الاوتاد **باب هفتم** در معرفت هیلاج اندر طالع مردم بروز **باب
هشتم** در معرفت هیلاجات به شب **باب نهم** در معرفت جایگاه نظر ستارگان
سیاره **باب دهم** در معرفت خداوند حظها و شهادتها ستارگان **باب
یازدهم** در بیرون آوردن کدخدا و جایگاه هیلاجات **باب دوازدهم**
در معرفت آنکه چون کدخدا بر درجه وتد بود و مایل وتد و زایل الوتد چه عطیه دهد **باب
سیزدهم** در معرفت آنکه کدخدا میان وتد و مایل وتد بود چه عطیه دهد **باب
چهاردهم** در معرفت کدخدا میان مایل وتد و زایل وتد باشد چه عطیه دهد **باب
پانزدهم** در معرفت آنکه چون کدخدا میان زایل الوتد باشد چه عطیه دهد
باب شانزدهم در معرفت ستارگان که زیاده و نقصان کنند چه عطیه
دهد **باب هفدهم** در معرفت آنکه چون ستارگان بر درجه وتد و مایل
وتد و زایل وتد بر درجه زیاده کنند **باب هژدهم** در معرفت آنکه چون ستاره
میان زایل و مایل الوتد بود چه زیاده کند **باب نوزدهم** در معرفت آنکه ستاره میان
مایل الوتد و زایل الوتد بود چه زیاده و نقصان کنند **باب بیستم** در معرفت آنکه
ستاره میان وتد و مایل وتد بود چه افزاید و چه کاهد **باب بیست و یکم** در معرفت
ساعات بعد از اوتاد چهارگونه **باب بیست و دوم** در معرفت تسییر راندن از لا عمر
و هیلاجات **باب بیست و سیوم** در معرفت تسییرات راندن درجه معلوم بدرجه نامعلوم
باب بیست و چهارم اندر تسییرات درجه معلوم بدرجه نامعلوم راندن **باب
بیست و پنجم** در معرفت درجهای قاطعان بر هیلاج و بر کدخدا **باب بیست و ششم**
اندر شناختن ادلاء حرکت تحویل در وقت تحویل تمامی **باب بیست و هفتم** اندر کیفیت
آمیزش مردم و آن دلیل کردن مردم بد و غیره **باب بیست و هشتم** در معرفت تصرف کردن
در دلیلها عمر و بیرون آوردن که کدام مولود دیر زید و کدام بمیرد **باب اول**
در شناختن قاعده عمرهای مولود و چگونگی حال بدانکه ایزد تعالی مسبب الاسباب است
و هر چیزی را بسبب چیزی دیگر کرده است و حرکت افلاک و جنبش کواکب را سبب همه چیزها گردانیده است
و بقای عمر مردم در وی بعضی بنقد پرداخته و بعضی بنقد بر ناپرداخته و آنکه از وی گردانیده است

بقای فرائی خوانیم و آنکه با پرداخته است بقای عرضی گوییم شناختن بقای عرضی آنست که حمد شخصها را
بوده تولد او از قرنها دورها و دور ستارگان است و این از نابودن مکان یا هوا یا غذا
باشد و یا غرقه شدن کشتیها یا خرابی بقعها و شهرها باشد از زمین لرزها که تباه شدن
او باشد و از بادها سموم و زنگار و وباها که پدید آید یا از نایافتن غذاها آنست از جهت
قحطها و تنگی که پدید آید و این تاثیر فلکی خواهند و هر تاثیر فلکی که پیش از تاثیر روزی مردم بر
آن مردم را تباه کند و بکشد اما بقای ذاتی هر شخصی را باشد مزد و از تاثیر روزی گویند
و دانستن او از طالع مولودها آن شخص باشد و این بر چهار روی بود مردم را با حال ترتیب
بود و با عطیه کدخدا باشد و با تسییر درجات دلیل آن بود بدرجات قاطعان یا
فا دادلا و تحویل بود اما آنکه از ترتیب است بر سه رویست یا حال یا یافتن غذا است
یا نابودن بهیلاج است یا یافتن ترتیب است و آنکه عطیت کدخداست بر سه رویست
یا عطیت کدخداست یا زیاده و نقصان آن عطیت است از حسب اضع و یا زاید و یا
زیادتی زواید و یا نقص است و نقصان نواقص و آنکه تسییر درجات دلیل است هم بر سه
رویست یا تسییر درجه طالع است یکگاه قواطعان یا تسییر درجه هیلاج است یا تسییر درجه
کدخداست و آنکه فردار تحویلیت هم بر سه رویست یا فردار دلیل اصلیت گاه تحویل
و یا فردار تحویلیت گاه اصل و یا فردار دلیل اصل و تحویلیت گاه تحویل باب
دوم در معرفت مولودی که از غذا نپذیرد ان بود که پیش از سه روز نزید و آن مولودی
که پیش از سه روز نزید آن بود اندر طالع او آفتاب یا ماه اندر وتدها بود از وتدها چهار
گونه و نحس از جمله نحسها با وی بود یا تربیع یا در مقابله او بود پس چون چنین بود آن مولود غذا
نپذیرد و پیش از سه روز نزید و همچنین درجه طالع منحوس بود یا در میان دو نحس یا
شعاعات بود و نحس کردن آن طالع در آن مدت باشد یکی در دوازدهم و یکی
در دوم و هیچ سعدی بدو نه پیوندد و چون متوسط بر جایگاه او بعینه بروز شمس و شب
قمر نحس بود و هیچ کوکبی منحوس با او بود و یا نحسی بدو نظر دارد آن مولود غذا نپذیرد و
پیش از سه روز نزید و همچنین اگر موضع روز سیم آن مولود منحوس بود و خداوند طالع
راجع بود و یا با خداوند هشتم پیوندد و یا خداوند هشتم در طالع بود و یا خداوند
هشتم بخداوند طالع پیوندد آن مولود غذا نپذیرد و پیش از سه روز نزید اینست
حال نایافتن غذا که یاد کردیم و این کفایت است باب سیوم در معرفت ترتیب یافتن و نایافتن

اما دلیل ترتیب ده اند درجه طالع است و مستولی بر طالع و از ارباب مثلثات طالع است یا
موضع آفتاب و از ارباب مثلثات موضع وی است و موضع قمر است و از ارباب
مثلثات موضع سهم السعادة است و ارباب مثلثات وی است و موضع قمر است
در روز سیم و خداوند مولود پس اگر درجه طالع مسعود بود و مستولی بر طالع مستقیم السیر
باشد و اتصال وی بخداوند هشتم نباشد و یا خداوند هشتم بدو متصل نباشد و
خداوند مثلثات طالع اندر وتدها باشد یا در مایل الوتد و آفتاب اندر وتد باشد یا
در مایل الوتد منحوس نشده باشد و خداوند مثلثات موضع اندر وتد یا در مایل الوتد بود
و قمر در وتد یا در مایل الوتد بود مسعود و اتصال وی بکوکبی سعد که بالای زمین باشد و خداوند
مثلثات موضع سهم السعادة اندر وتد یا مایل الوتد باشد یا موضع قمر روز سیم از گاه ولادت
مسعود بود این همه دلیل بود که خداوند مولود را ترتیب تمام شود در آسانی و خوشی بی رنج
و تعب و گرانی که بوی رسد و اگر چه در طالع منحوس بود و مستولی هم بود و طالع راجع و در برج
زایل بود و اتصال وی بخداوند هشتم باشد و یا خداوند هشتم بدو نگرنده بود و یا بدو
پیوندد و خداوندان مثلثات طالع در برج زایل باشد و آفتاب در برج زایل بود و یا
منحوس و از ارباب مثلثات موضع آفتاب هر سه برج زایل باشند و قمر منحوس بود و در برج
زایل بود و موضع قمر در روز سیم منحوس باشد و خداوند مولود ش ترتیب نباشد و چهار سال
پیش نزید و اگر نزید در دشواری بود و عسری و در و بر ستوری و بیماری و نزدیکان
داشتن وی دشوار بود و گریه بسیار کند و بیماری صعب و آفتهای بسیار رو اگر بعضی از این
نباشد و بعضی از آن که اندر اول گفته ایم سعادة ها برابر کنیم اگر بیشتر بود دلیل انحطاط ده
باشد که ترتیب نباشد حکم که آن ترتیب تمام شود و اگر شهادة راست اره راست باشد
حکم نتوانیم کردن که دشوار بود گوییم که حکمی باشد که آن ترتیب تمام گردد و نیز گوییم که
باشد که تمام گردد و این است حال ترتیب که یاد کردیم باب چهارم در معرفت حالها
و قسمتها ترتیب اما حال قسمت و حال ترتیب بر سه قسم گشت متساوی هر قسمی از آن یک سال
و چهار ماه و حال قسمت نخستین از خداوند مثلثات نخستین طالع و موضع آفتاب
و ماه و سهم السعادة بگیریم اگر جمله مسعود و نیکو حال یابیم حکم کنیم بر آن که اندر آن ترتیب
آن قسمت سلیم و آسان بود و نیکو گردد و بیماری و علتها دور باشد و آنچه

باشد زود اندر گذرد و سلیم باشد و اگر منحوس و ضعیف حال بود حکم کنیم بر ضعیفی و نحوست آن
قسمت و بیمار بیا صعبت اگر راجع باشد قی کننده باشد و در هوای بسیار جهد و اگر
تحت الشعاع آفتاب باشد یا در مقابله و مقارنه و تربیع مریخ و زحل از جای افتادن هم
بود و از بر آمدن چیزها و بیم و آفات و سوختن باشد و داشتن مردار کار زیاد و بخوار بود
اما قسمت دوم همچنین ارباب مثلثات دوم و موضع مریخ و سهم السعاده و طالع بنگریم
اگر همچنان مسعود و قوی حال یابیم حکم کنیم بر قوه نیکویی آن ترتیب و اگر منحوس و ضعیف
یابیم حکم بر ضعیفی و بدی حال آن مواد کنیم و قسمت سیوم را همچنان از خداوندان مثلثات
سیوم طالع و موضع مریخ و سهم السعاده بنگریم همچنان حکم کنیم که در آن قسمتها یاد کرده
باشیم و مسعودی قمر روز سیوم مولود دلیل باشد بر بسیاری شیر و تمامی آن غذا و آن مولود و
منحوس قمر دلیل باشد بر کمی شیر و نایافتن غذا و بدی حال و این تمام است باب پنجم
در معرفت هیلاج و موضع ایشان بدانکه هیلاج بحجت آفتاب و قمر و سهم السعاده و درجه
طالع و جزو اجتماع و استقبال که پیش از مولود باشد و همچنین جایگاه هیلاجات ده است
طالع است یازدهم هشتم هفتم پنجم و چهارم سیوم دوم دهم نهم و مران هیلاج را که کدخدا نباشد
هیلاج نشاید و مران مولودی که بروی هیلاج نبود عمر وی بقایی نبود و خداوند مولود را
نباشد بیرون آوردن و دانستن هیلاج شب و روز بعد ازین یاد کنیم که این که بیت باشد
و آسمان **باب ششم در شناختن جایگاه** دلیل اوتاد و مایل اوتاد و زایل اوتاد بدانکه طالع
و دهم و هفتم و چهارم اوتاد است یازدهم و هشتم و پنجم و دوم مایل اوتاد است و دوازدهم و نهم و
ششم و سیوم زایل اوتاد است و درجات هر یکی از بروج و درجات از وتد و مایل الوتد و زایل
الوتد است و مران دلیل ستاره و سهمی و انواری از نور با ستارگان که میان درجه زایل
و درجه وتد باشد که دوری وی از درجه وتد پیش از پنج درجه باشد آن دلیل و آن ستاره
و آن سهم در برج زایل باشند و اگر کمتر بود اندر وتد باشند و مران دلیلی که میان درجه زایل
بود که دوری وی از درجه زایل بیش از پنج درجه بود او در مایل الوتد بود و اگر کمتر بود و در
درجه زایل باشد برین کردار که ما برین شکل طالع نمودیم و در جهتها جمله پیدا کردیم تا معلوم باشد
پس ما خواستیم که برین صورت طالع محمد که نهادیم بشناسیم که هفت کوکب در کدام برج است
زهره میان زایل الوتد و مایل الوتد بود و درجه وی هشت و دوری از برج حوت هشت است
بیشتر از پنج بود معلوم شد که وی اندر مایل الوتد است و آفتاب در برج زایل و عطارد اندر

وتد طالع و مریخ در مایل الوتد و مشتری در زایل الوتد و زحل را درجه کمتر است از پنج درجه
مایل الوتد بود و جمله برین کردار بود حکم هیلاجات و کدخدا و دلایل و دلیل آن که باشد
یاد کرده آمد **باب هفتم در شناختن هیلاجات در طالعهای نهاری** چون مولود بروز
و آفتاب را یابیم در دهم طالع یا در یازدهم و یا در نهم یا در طالع و در هفتم هیلاج باشد و اگر در برج هشتم
یابیم و آن برجی نر بود هیلاج بود و اگر آفتاب نیابیم آن را قمر نگاه کنیم اگر در طالع و یا در یازدهم
یا در عاشر و یا در هفتم یا در سیم یابیم هیلاج قمر را بود و اگر در نهم یا در هشتم یا در پنجم و یا در چهارم و یا
در دوم این برج مؤنث باشد که ماه در وی باشد قمر هیلاج باشد و اگر قمر نیابیم برین گونه
که گفته ایم بدرجه طالع نگاه کنیم تا بروی که کدخدا است چنانکه گفته ایم در باب کدخدا شناختن
آن اگر باشد درجه طالع باشد هیلاج و اگر باشد بسهم السعاده نگاه کنیم اگر او را در طالع و یا در
عاشر طالع و یا در یازدهم و هشتم یابیم هیلاج باشد و اگر نیابیم جزو اجتماع و استقبال که پیش از



و مران هیلاجی که اندرین جایگاه که کدخدا ندارد و دیگر هیلاج را طلب کنیم بران ترتیب
که گفتیم یعنی نخست اگر آفتاب را یابیم در طالع و یا در یازدهم یا در دهم و هفتم و نهم هیلاج بود و اگر
کدخدا ندارد هیلاج نباشد پس طلب قمر کنیم پس درجه طالع پس سهم السعادت پس جزو اجتماع و استقبال

چون ازین معنی هیچ نیابیم که هیلاج را شاید گوییم که این مولود بقا نباشد و انچه باشد در تحت
تحتی زندگانی بود و اگر این هیچ جایگاه هیلاج یابیم و هر یک کدخدا بود بحسب اثنی عشر یا بیش
داریم پس قمر پس طالع را پس سهم السعاده را پس جزو اجتماع و استقبال را بسیاری هیلاج دلیل باشد
بر درازی عمر مولود و در کشیدن و ماندن تقاضای [illegible] زیر [illegible] جاه که
پیدا کردیم و درین جدول طالع باز مولود روزی را تا از [illegible] و زود اندر یابند و [illegible]
آن بجای آرند تا آن مولود را ابهیلاج و کدخدا باشد و نخواهیم که هیلاج و اگر این را گفتیم
کفایت **باب هشتم در شناختن هیلاج** اگر مولود شبی باشد و خواهیم که هیلاج بشناسیم اول از
قمر نگاه کنیم اگر در طالع یا در دهم یا در یازدهم یا در هفتم یا در سوم یابیم هیلاج باشد و اگر در
نهم و هشتم و چهارم و دوم و پنجم طالع بود و این برج ماده بود هیلاج بود و اگر نیابیم بعد ازان
با آفتاب نگاه کنیم اگر در پنجم و هفتم و یا در طالع بود هیلاج باشد و اگر در چهارم یا دوم
که آن برج نر بود آفتاب هیلاج نبود و اگر نیابیم بعد ازان بسهم السعاده نگاه کنیم اگر در
دهم طالع بود یا در یازدهم و یا در نهم و یا در هفتم بود هیلاج بود اگر نباشد هیلاج نباشد
پس جزو اجتماع و استقبال نگاه کنیم اگر در عاشر طالع و یا در طالع و یا در یازدهم و یا در هفتم وی هیلاج
بود و اگر نیابیم نباشد که آن مولود را هیلاج نبود و اگر دو سه یابیم هر یک هیلاج باشند
بران کردار که گفتیم آن بود بران مولود هیلاجات بسیار باشند و اگر یکی از پیش داریم آن را



که گفتیم بروز آفتاب را و بشب قمر را پس سهم پس جزو اجتماع و استقبال تا معلوم باشد و نیابد **باب نهم**
در شناختن برجها و برجهاایکه یکدیگر نظر کنند آن برجها و برجها که یکدیگر نظر دارند و ستارگان
و دلیل آن که بدان جا رسند یکدیگر نظر کنند و اتصال افتد از پنج جایگاه بود مقابله و مقارنه و تربیع
و تسدیس و تثلیث است و برجها اند که بطالع راست باشند بایکدیگر و برجها اند که با زمان روزگار
بایکدیگر راست باشند و مقارنه آن بود که هر دو اندر یک برج باشند و یکی درجه و نه پس آن بود که یکم
طالع و یازدهم بود و درجه میان ایشان شصت درجه بود و تربیع دهم و چهارم طالع باشد و
بعد میان ایشان نود درجه بود و تثلیث پنجم و نهم طالع بود و بعد میان ایشان مقدار صد و بیست درجه
بود و دو برجها باشند یکدیگر بود و مقابله هفتم طالع و بعد صد و هشتاد درجه بود و انچه
نظر مطلع بود چون حمل با حوت و ثور با دلو و جوزا با جدی و سرطان بود با
قوس و اسد با عقرب و میزان با سنبله و درجات ایشان از اول حمل بود بر ولا و از حوت
در باشد بخلاف ولا چنانکه یکی در پنج درجه حمل باشد و آن دیگر در ۲۵ درجه حوت
و یکی در درجه سنبله و دیگری در ۲۴ درجه میزان اما آن زمانی سرطان بود با جوزا و اسد
با ثور و حمل را با سنبله و قوس با جدی و عقرب با دلو و حوت با میزان و حالش همچنان
بود که یکی در پنج درجه حوت و آن دیگر در ۲۵ درجه میزان و این آن جایگاه است که
ستارگان اندران جایگاه یکدیگر نظر کنند و اتصال باشد و اما این را معلوم کردانیم که
بکار آید در بابی که خداوند شناختن و دانستن آن **باب دهم اندر شناختن ارباب**
حظوظ و شهادة و درجات آن بدانکه هر برجی زین بروج دوازده گانه هفت ارباب
حظوظ است و آن خداوند خانه و خداوند شرف و خداوند حد و خداوند مثلثه نخستین
پس دوم و سیوم و خداوند وجه پس هر یکی را در آن خانها چون شهادة بیشتر بود بر آن خانه
مستولی تر بود و خداوندان خانه باشد حکم جمله برو باشد و انچه بدو تر دیگر بود که کمتر از
وی باشد هم بازوی بود و پس چون هر برجی را از ارباب حظوظ هفت ستاره آید بر هفت حال
و زیان ندارد که ما اینجا خداوند خانه را هفت شهادة می نهیم و خداوند شرف را شش و خداوند حد را
پنج و مثلثه اول را چهار و دوم را سه و سیوم را دو و خداوند وجه را یکی درجه را در حظ خویش
یابیم آن شهادت را و چندان کنیم پس چون خواهیم که بشناسیم که دران برج کدام ستاره است را
که شهادة بیشتر دارد جمع کنیم شهادتها را ایشان چنانکه گفتیم و هر که اندران حظ یابیم آن شهادة
دو چندان دهیم که گفتیم پس بنگریم که حظ اکر بیشتر بود آن مستولی بود بران طالع و برج **مثال** چنانکه

طالع حمل بود که مشتری و صورت برج و خداوند خانه مریخ و خداوند شرف آفتاب و دوم مشتری
و سیم زحل پس مریخ را صفت شهادت داریم و خداوند خانه یکی و یکی خداوند وجهی اما شرف خطا مشتری
بود و آفتاب را که خداوند شرفست شش شهادتست و مثلثه اول را چهار جمله ده شود و خداوند حد
پنج شهادتست و سیم و خداوند مثلثه دوم سه شهادت و سیم تا شش شود و زحل بود در حد خود پس
مثلثه خودش و چندان کردیم تا شانزده شود پس خداوند طالع بر این برج هر جهت مشتری است
و او را مستولی خوانیم که او را حظ بیشتر بود و آفتاب شارک اوست زیرا که او ده حظ است
بدو تر دیگر نیست و جمله بر این کردار بدانیم **باب یازدهم در بیرون آوردن کدخدا بر جای**
هیلاج اما چون هیلاج معلوم کرده باشیم و خواهیم که بیرون کدخدا بشناسیم بنگریم تا آن
ارباب حظوظ موضع هیلاج کیست چنانکه گفته شد که خداوندان خانه شرف و حد و مثلثه اول
و دوم و سیم و صورت پس از این پنج فغانه هر کدام که بهیلاج نظر دارد کدخدای باشد و اگر هیچ
نظر نباشد آن هیلاج را کدخدا نباشد پس دیگر هیلاج طلب کنیم و اگر بیش از یکی ناظر باشد از آنکه
شهادت بیشتر باشد فراپیش داریم که او کدخدا بود و اگر دو و سه را شهادت برابر است بود
هر دو یا هر سه ناظر باشند خانه را بر همه پیش داریم که کدخدا بود آنگه شرف آنگه حد آنگه مثلثه اول
آنگه سیم آنگه خداوند صورت بر این ترتیب که یاد کردیم **باب دوازدهم در معرفت آنکه کدخدا**
بر درجه وتد و مایل و زایل بود چه عطیت دهد هرگاه که کدخدا بر دقیقه اوتاد باشد عطیت
کبری دهد و آفتاب صد و بیست سال است و آن قمر ۱۰۸ سال و زحل را ۵۷ سال
و مشتری را ۷۹ سال و مریخ را ۶۶ سال و زهره ۸۲ سال و عطارد را ۷۶ سال
و چون بر دقیقه زایل وتد بود یعنی ۱۲ و ۳ و ۹ و ۸ عطیت صغری خودش دهد و آن
آفتاب ۱۹ سال و آن قمر ۲۵ سال بود و زحل ۳۰ سال و مشتری ۱۲ سال و مریخ
۱۵ سال و زهره ۸ سال و عطارد ۲۰ سال و این همه سالهای شمسی بود و اگر کدخدا
مایل الوتد بود عطیت دهد آن مابین کبری و صغری بود و آنرا عطیه وسطی خوانند
و استخراج آن حساب شد که چون عطیت کبری هر ستاره که داریم با صغر آن مبلغ را بدو
نیم کنیم آنچه بماند عطیت وسطی آن ستاره بود مثال چنانکه عطیت کبری زهره ۸۲
سال است و صغری ۸ سال چون بر هم کنیم نود سال بود به دو نیم کنیم ۴۵ بود و آن
عطیه وسطی زهره است و هم بر این ترتیب آن آفتاب ۶۹ سال و نیم و آن قمر ۶۶
و نیم و آن زحل ۴۳ سال و نیم و آن مشتری ۴۵ سال و نیم و آن مریخ ۴۰ سال و نیم

و آن

و آن عطارد ۴۸ سال جمله بر این مثال که یاد کردیم و چه دلیل روشن نهادیم این عطیتها را
تا بر جدول نهادیم آنکس آن بود آنیست جدول که اینجا ثبت کردیم **باب سیزدهم در معرفت**
آنکه چون کدخدا میان وتد بود و میان مایل وتد چه عطیت دهد چون کدخدا میان
درجه وتد و مایل الوتد بود عطیت که دهد بر حسب موضع خودش

کواکب	کبری	وسطی	صغری
زحل	نز	مج	ل
مشتری	عط	مه	یب
مریخ	سو	م	یه
شمس	قک	سط	یط
زهره	فب	مه	ح
عطارد	عو	مح	ک
قمر	قح	سو	که

دهد و آن عطیتی بود که بر چیزی از میان کبری و وسطی و آن
که کدخدا بیرون آورد نسبت بعلامت حساب بود که ضرب
کنیم مابین درجه وتد و آن که کدخدا اندر مابین عطیه کبری و
وسطی آن کدخدا و آن جمله را که برآید بر مابین بخشیم آنچه برود
سالها بود آنچه بماند در شصت ضرب کنیم بر همان مابین
بخشیم آنچه برود دقیقه آن سالها بود هر دقیقه را ماهی
شماریم و هر دقیقه را شش روز جمله جمع کنیم آن تعدیل بود
پس آن تعدیل از عطیت کبری آن کدخدا بکاهیم آنچه
ماند عطیت آن کدخدا بود بر حسب موضع **مثال** این اگر طالع مولودی بود بر این مثال که نمودیم
طالع جدی بود درجه و جای طالع که درجه وتدست ۲۳ درجه میزان و درجه یازدهم طالع
که درجه مایل وتد است ۱۷ درجه عقرب و مریخ در عقرب بیک درجه اگر پنج دهم بودی کبری دادی
و اگر به ۱۷ درجه عقرب بودی وسطی دادی چون میان هر دو معلوم شد که عطیت میان کبری و وسطی



دهد پس مابین که کدخدا و درجه وتد
افزاز گرفتیم ۸ بود و میان عطیت
کبری و وسطی فراز گرفتیم ضرب کردیم
برآمد ۲۰۴ این را بر مابین
درجه وتد و مایل الوتد بخشیدیم
که بود ۲۴ برآمد ۸ و نیم این
تعدیلست بکاستیم از عطیه کبری
مریخ که بود ۶۶ سال تا بماند
۵۷ سال و نیم این باشد عطیه
که کدخدا بر حسب موضع او **مثال تمام**

واگر این عمل خواهیم که نسبت بدانیم و از گیریم مابین درجه وتد و کدخدا و از آن نسبت کنیم مابین درجه
کدخدا و درجه وتد و مابین درجه وتد و مابین الوتد بدان مقدار باشد آن تعدیل را نیز نگاه داریم
آن تعدیل را از عطیت کبری آن کدخدا الجبه بماند عطیت آن کدخدا بود بر حسب موضع خود مثل
جائیکه این صورت طالع را باز نمودیم مابین درجه وتد و کدخدا بود هشت و مابین درجه وتد و مایل
الوتد بود ۲۴ هشت را از وی نسبت کردیم ثلث بود و مابین وسطی و کبری کدخدا فرا گرفتیم
۲۵ نیم بود و ثلث او هشت سال و نیم بود این تعدیل بکاستیم از عطیه کبری بماند ۶۷ نیم
برین حساب **باب چهاردهم در معرفت آنکه چون کدخدا میان مایل الوتد و زایل الوتد** اگر
ستاره میان درجه مایل الوتد و زایل الوتد باشد ضرب کنیم مابین درجه مایل الوتد و آن کدخدا
اندر مابین عطیت وسطی و صغری الجبه براید بر مابین درجه مایل و زایل بخشیم الجبه براید اگر دقیقه بود
مربع دقیقه را یک ماه شمریم و هر دقیقه را ۶ روز و این تعدیل را از عطیه وسطی بکاهانیم
الجبه بماند عطیت کدخدا بود بحسب موضع او **مثال** اینجا که طالع جدی بود ۳ درجه
دهم طالع میزان بود و الجبه ۳ و یازدهم طالع عقرب بود بر ۳ و ۱۲ قوس بود ۳
و مریخ اندر عقرب کرة ۳ پس مابین درجه مایل الوتد و درجه مریخ بود ۳ از مریخ عقرب
پس ضرب کردیم مابین درجه مایل الوتد و آن مریخ بود ۳ در مابین صغری و وسطی که بود
که این را بر مابین درجه مایل که بود الجبه ۳ قسمت کردیم برفت باج و این یازده سال و
یکماه بجده روز بود و این تعدیل است بکاستیم از عطیه وسطی بماند کط کف یعنی
۲۹ سال ۴ ماه و ۱۲ روز جمله برین کردار بود **باب پانزدهم در معرفت آنکه**
چون کدخدا میان درجه زایل الوتد بود و وتد جه عظیمت دهم چون ستاره میان درجه
زایل الوتد بود ضرب کنیم مابین درجه زایل و کدخدا اندر مابین صغری و کبری الجبه براید بر مابین درجه
زایل و درجه وتد بخشیم الجبه بود تعدیل بود الجبه بماند دره ۹ ضرب کنیم هم بران مابین بخشیم
دقیقه بود هر ۱۵ دقیقه را ماهی گیریم و هر دقیقه شش روز پس بر سر عطیه صغری آن کدخدا
افزاییم الجبه براید عطیت کدخدا بود بر حسب موضع آن **مثال** اینجا که طالع جدی بود به دو
درجه و عاشر میزان بود به ۲۳ درجه و یازدهم عقرب بود به ۱۷ درجه و ۱۲ قوس
بود به ده درجه و کدخدا اندر مریخ قوس ۱۲ درج برین کردار که نمودیم پس فرا گرفتیم مابین
درجه زایل آن مریخ به یازده درجه بود ضرب کردیم مابین صغری و کبری ۲۶ که بد چندین
۱۱ سال براید چندان شاه این را بر مابین درجه زایل و وتد که بد چندین کسـ

بخشیدیم برفت چندین که ل و این ۲۵ سال و نیم است این تعدیلست ۱۵ سال افزودیم
که عطیت صغری مریخ است براید چندین م ک و این
چهل و نیم سال است جمله برین مثال بود و اگر خواهیم
که نسبت کنیم مابین درجه زایل و کدخدا با مابین درجه زایل
و وتد بدان مقدار مابین عطیت صغری و کبری
فرا گیریم که آن بود بر عطیت صغری کدخدا افزاییم
مثال مابین درجه زایل و کدخدا بود یازده نسبت
کردیم ۲۳ که مابین درجه زایل و وتد بود نصف بود
نصف مابین صغری و کبری فرا گرفتیم که بد ۲۵ و نیم و این تعدیلست بر صغری مریخ افزودیم
که بود ۱۵ سال براید چهل سال و نیم و این عطیت کدخداست بر حسب موضع او **باب شانزدهم در**
آنکه ستاره زیادت و نقصان کند بر حسب موضع مشتری و زهره هر دو از مقارنه و تسدیس و
تثلیث کدخدا باشند بیفزایند بر عطیت او بخلاف آن از مقارنه و تربیع و مقابله نقصان کنند و از
تثلیث و تسدیس بیفزایند و نکاهند زحل چون به مقارنه کدخدا بود زیاده کند ربع عطیت کدخدا از
آن موضع که خواهم داد و ذنب در مقارنه کدخدا انقصان کند ربع عطیت کدخدا و چون عطارد
چون مسعود بود بمقارنه و تسدیس و تثلیث بیفزاید بر عطیت کدخدا و از تربیع و مقابله نقصان
کند و اگر منحوس بود از تربیع و مقابله و مقارنه نقصان کند و از تثلیث و تسدیس نیفزاید
و نه نقصان کند اما مسعود عطارد آن باشد که در خانه سعدی باشد و یا در شرف بود
و یا در حد سعدی بود یا از برکردیده بود و بسعدی پیوندد تنها چون سعدی پیوندد و آنکه منحوس
بود و آن بود که در خانه نحسی یا در حد نحسی و یا از نحسی برگردیده باشد و بنحسی پیوندد و یا خواهد که پیوندد
و آنکه نه منحوس بود و نه مسعود آن بود که در خانه خویش بود و یا در حد خود بود و یا ساقط بود از
اتصال سعد و نحس این تمام است اغرین موضع **باب هفدهم اندر آن ستاره که در وتد بود و زایل**
و تدرجه تزاید و چه کاهد چون ستاره زیاد نقصان بر عطیت کدخدا آن چون بیفزاید چون بر دقیقه او نادیا بر عطیه صغری زیادت کند



الادوار	قمر	عطارد	زهره	شمس	مریخ	مشتری	زحل	الکواکب
عظمی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	السنون
	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	الشهور
وسطی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	السنون
	٨	٦	٦	٨	ـ	ـ	ـ	الشهور
صغری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	السنون
	ـ	ـ	ـ	٦	ـ	ـ	ـ	الشهور

زیاده کند و نقصان کند چون بود دقیقه زایل وتد باشند زیاده نقصان کند چون بر مایل الوتد
بود و آن دو ثلث صغری ایشان باشد و چه ولی نهادیم و پیدا کردیم الجزء بود به وتد و مایل و زایل
الوتد بود چه زیاده کند و چه نقصان کند تا چون باید از وی فرا گیریم تا آسان تر بود باب
شنزدهم در آن ستاره که میان وتد و مایل الوتد بود چه زیادت و نقصان کند چون ستاره
که زیادت و نقصان کند میان وتد و مایل الوتد بود خواهیم که بشناسیم که چه نقصان کند و یا
زیادت کند مابین درجه وتد و آن مایل الوتد بخشیم الجزء برود و تعدیل بود اگر چیزی ماند در شصت
ضرب کنیم و بر آن بخشیم الجزء برود دقایق بود بر پنج دقیقه را ماهی گیریم و یک دقیقه را شش روز پس
آن تعدیل را از عطیت صغرای آن ستاره که زیادت همی کند یا نقصان بکاهیم الجزء بماند
آن عطیت بود که زیادت و نقصان خواهد کرد مثال چنانکه طالع حمل بود به ۳۰ درجه و زحل
اندر ۷ طالع بود و در میزان بدرجه وتد بود عطیت کبری ۵۶ و آن ۵۷ سال شمسی بود و مریخ
در جدی بود در عاشر طالع بر تربیع نقصان همی کرد پس فرو گرفتیم مابین درجه جدی و آن وتد
۶ درجه بود ضرب کردیم در پنج که ثلث صغری مریخ بود بر آمده ۸۵ بر سی و یک قسمت کردیم که مابین
درجه وتد و مایل الوتد بود برفت چندین و این دو سال و ۷ ماه بود بستدیم از عطیت صغری
مریخ بکاستیم که ۱۵ سال است بماند ۱۲ سال و پنج ماه این عطیت که بخواهد کاستن از عطیت
زحل که کدخدا و آن ۵۷ سال است بماند ۴۴ سال و هفت ماه و آنست که شکل طالع
پیدا کردیم باب نوزدهم اندر آن ستاره که میان مایل وتد بود و زایل وتد بود چه فزاید و
چه کاهد بدانکه چون ستاره که زیاده و نقصان خواهد کردن میان درجه مایل وتد و زایل
بود ضرب کنیم مابین درجه ستاره مایل اندر ثلث صغری آن ستاره الجزء بر آید بر مابین درجه
مایل و زایل بخشیم الجزء بر آید از دو ثلث صغری آن ستاره بکاهیم الجزء بماند مقدار آن عطیت بود
که زیادت و نقصان خواهد کرد حاشیه طالع حمل ۲۰ کدخدا زحل ۲۰ تا این عمر ۱ باشد
مشتری ۲۰ درجه مثال این چنانکه طالع حمل بود به ۳۰ درجه و زحل که کدخدا بود اندر حمل
بر درجه وتد طالع و عطیت کبری ۵۶ داد و آن ۵۷ سال باشد و مشتری اندر دلو بود میان
زایل و مایل الوتد بر آن کردار که نمودیم پس ضرب کردیم مابین درجه مشتری و مایل الوتد
که بود چندین ۳۰ و ثلث صغری و عطیت مشتری و آن چهار سال است بر آمد چهل
بر سی بخشیدیم که مابین درجه مایل و زایل است برفت چندین ۱۳ دقیقه سالی و
سه ماه باشد این از هشت سال که دو ثلث عطیت صغری مشتری است بکاستیم

بماند شش سال و نه ماه و آن عطیت است که مشتری زیاده همی کند و این صورت است تا
جمله عطیت باشد ۶۳ سال و نه ماه و اندرین معنی این تمام است باب بیستم در معرفت
آنکه ستاره میان وتد و زایل الوتد بود چه افزاید و چه کاهد چون ستاره که زیادت
نقصان خواهد کردن میان درجه وتد و زایل الوتد باشد ضرب کنیم مابین درجه زایل
ستاره را در ثلث صغری ستاره الجزء بر آید



بر مابین درجه زایل و وتد بخشیم الجزء برود در ثلث صغری
آن ستاره افزاییم الجزء بر آید آن عطیت بود که آن ستاره
زیادت خواهد کرد مثال آن چنانکه طالع حمل بود به
۳۰ درجه و زحل در آن درجه بود که کدخدا بود و مشتری
اندر نهم بود زیاده همی کرد میان درجه وتد بر آن کردار
نموده شد پس ضرب کردیم مابین درجه مشتری و آن
زایل که بود چندین ۱۲ اندر ثلث عطیت صغری مشتری و آن چهار سال است بر آمد ۸ سال بخشیدیم
بر مابین درجه نهم و دهم که به ۲۶ برفت چندین بماند ۱۱ و این یک سال و ده ماه بود که زیادت کردیم
بر چهار سال که ثلث صغری مشتری بود بر آمد ۵ سال و ده ماه و این عطیت است که زیاده همی
کند تا باشد ۶۲ سال و ده ماه جمله برین کردار باب بیست و یکم در معرفت تسییرات
عمر و میلاد چهار بدرجات قاطع بدانکه تسییرات بهر عمر بدرجات قاطع است چنین باشد
یکی هیلاج و کدخدا و درجه طالع و راندن تسییرات دو نوع باشد نوعی آن بود که درجه مقصود
که هیلاج است و درجه قاطع معلوم باشد و روزگار او مجهول و دوم آن بود و درجه او روزگار
معلوم باشد و درجه قاطع نامعلوم و ما هر دو طریق یاد کنیم و اگر هیلاج بر درجه دهم طالع بود
و یا چهارم تسییر بمطالع خط استوا فلک مستقیم باشد و اگر بر درجه طالع بود و یا خود درجه
طالع بود تسییر راندن بمطالع بلد باشد و اگر بر درجه غارب بود تسییر بمطالع بلد غارب
بود و اگر میان وتدها بود عمل بمطالع بود که برخیزد از مطالع خط استوا و بمطالع بلد و
از مطالع حسب موضع باید که ساعات بعد او تاد چهارگانه بشناخته باشیم و چگونگی شناخت
که بعد ازین یاد کنیم باب بیست و دوم در معرفت ساعات بعد اوتاد چهارگانه
نگاه کنیم تا درجه هیلاج و کدخدا اندر کدام ربع بود و اگر میان عاشر و طالع بود بکاهیم
مطالع خط استوا درجه دهم از مطالع خط استوا درجه کوکب و اگر از برابر این ربع بود

بکاهانیم مطالع خط استوا و درجه چهارم از مطالع خط استوا درجه هیلاج و کدخدا الخ بماند بعد
درجه مقصود باشد و اگر هیلاج یا کدخدا میان وتد طالع و چهارم بود بکاهانیم مطالع خط استوا
درجه هیلاج و یا کدخدا از مطالع خط استوا وتد چهارم اگر برابر این ربع بود بکاهانیم مطالع خط
استوا درجه هفتم طالع از مطالع خط استوا درجه هیلاج و اگر کدخدا الخ بماند بعد درجه مقصود بود پس
بعد درجه مقصود را قسمت کنیم بر اجزاء ساعات آن درجه هیلاج یا کدخدا اگر جای که بر بالای
زمین بود و اگر زمین بخشیم بر اجزای ساعات برابر هیلاج و اگر کدخدا الخ برود آن ساعات
بعد بود از وتد دهم و چهارم بساعات زمانی و چون ساعات بعد از شش ساعات بکاهانیم
الخ ساعات بود از وتد طالع و یا هفتم بساعات زمانی مثال چنانکه طالع ولادت برج اسد بود
بچندین درجه [illegible] و عاشر ثور بود بچندین درجه [illegible] و آفتاب در جوزا بود بچندین درجه [illegible]
و آفتاب هیلاج بود خواستیم که ساعات بعد او بدانیم میان دهم و طالع بود پس مطالع خط استوا
درجه عاشر از مطالع خط استوا درجه هیلاج بکاهانیم بماند چندین [illegible] و این بعد درجه مقصود بود یعنی
هیلاج و این را بر اجزاء ساعات درجه آفتاب که بود چندین [illegible] بخشیم برفت چندین [illegible]
و این ساعات بعد درجه هیلاج است از وتد دهم این را از شش ساعت نقصان کردیم باقی بماند
چندین [illegible] و این ساعات بعد است از وتد طالع بساعات زمانی و جمله برین کردار باشد که
یاد کردیم باب بیست و سیوم در استخراج تسییرات درجه معلوم بدرجه نامعلوم بدانکه تسییر
کردن از دو گونه است یا تسییر درجه معلوم است بدرجه نامعلوم اما تسییر درجه معلوم بدرجه نامعلوم چنان
باشد که روزگارش معلوم باشد و ندانی تسییر بکجا رسیده است پس اگر درجه معلوم درجه دهم باشد
و یا چهارم بود و بدان دلیل که تسییر [illegible] بران درجه باشد فرا گیریم مطالع خط استوا
آن درجه را فرا گیریم عدد آن در چهار معلوم هر سال را درجی هر ماهی را پنج دقیقه و هر شش روز
دقیقه الخ بر آید مطالع آن درجه بود که تسییر بدو خواهد رسید درجه سوا آن درجه را از مطالع
خط استوا الخ برود از درجه سوا آن درجه بود که تسییر بدو رسیده باشد مثال اینکه طالع
برج جدی بود [illegible] و عاشر میزان بود [illegible] و آفتاب در میزان بود [illegible] و آفتاب هیلاج
بود خواستیم که تسییر بدانیم و درجه او را بشناسیم که تسییر درجه او کجاست بعد ۱۷ سال و ۵
ماه ۱۲ روز پس فرا گیریم مطالع خط استوا درجه دهم چندین بود [illegible] و ۱۷ سال
از ۱۷ درجه بروی زیاد کردیم [illegible] و [illegible] ماه را [illegible] ۲ دقیقه و ۱۲ روز را دو دقیقه جمله باشد
چندین [illegible] این مطالع خط استوا آن درجه است که تسییر بدو رسیده باشد اندر

[illegible] که گفتیم و درجه سوا بیرون آوردیم بود چندین [illegible] بمطالع خط استوا از برج عقرب و این
آن درجه است که تسییر در دست مثال دیگر اگر دلیل در طالع ۷ بود و اگر هیلاج بدرجه طالع
یا هفتم بود پس خواهیم که تسییر آنرا فرا گیریم مطالع درجه طالع بمطالع بلد و اگر در هفتم بود بمطالع نظیرش
هم بمطالع بلد و عدد از روزگار معلوم هر سالی را از برجی را بروی فرا گیریم و هر شش روز دقیقه
الخ بر آید در مطالع بلد متوسل کنیم آنجا که برسد تسییر درجه طالع الخ بود مثال اینچنانکه طالع
جدی بود [illegible] و آفتاب در سرطان بود [illegible] بر در هفتم خواستیم که بدانیم که تسییر درجه
آفتاب به ۹ سال و ۷ ماه و ۹ روز بکدام درجه است فرا گیریم مطالع درجه هفتم
چندین [illegible] بمطالع بلد و ۹ درجه بروی افزودیم ۹ سال را و [illegible] ۷ ماه را و ۹
روز را [illegible] دقیقه و [illegible] ثانیه جمله باشد چندین [illegible] این را در جدول مطالع
البروج متوسل کردیم برفت چندین [illegible] از برج سرطان و این درجه سوا است پس معلوم
شد که تسییر درجه آفتاب به سرطان است بچندین درجه [illegible] و اگر آفتاب در برج طالع
بود و تسییر بروی بجد [illegible] بود بهمان درجه که پیدا کردیم مثال دیگر درجه معلوم یا درجه هیلاج
اندر میان وتدها باشد و اگر درجه هیلاج و یا آن درجه که تسییر خواهیم راندن اندر میان
وتدها چهارگانه باشد فرا گیریم مطالع خط استوا را بمطالع بلد آن درجه و عدد [illegible] سالی
درجه بران هر دو مطالع افزاییم و هر شش روز یک دقیقه آن مطالعها [illegible] درجه سوا
بدانیم بجدول مطالعشان پس نگاه کنیم اندران هر دو درجه اگر هر دو در یک برج و یکدیگر
و یک دقیقه باشد آن درجه بود که تسییر بدو خواهد رسید و اگر مخالف باشیم و اگر هم فضل که میان
ایشان بود و اندران ساعات بعد ضرب کنیم که پیش از درجه هیلاج و درجه معلوم بود
چنانکه اگر میان عاشر و طالع بود در ساعات بعد و وتد عاشر ضرب کنیم و اگر میان طالع و
چهارم بود در ساعات بعد و وتد هفتم ضرب کنیم الخ بر آید بر شش بخشیم الخ برود تعدیل باشد
پس اگر فضل درجه سوا مطالع خط استوا بوده باشد و آن درجه هیلاج و معلوم میان دهم و
طالع بود و یا برابر این ربع آن تعدیل از درجه سوا مطالع خط استوا بکاهانیم و اگر نه او را بود بر و
افزاییم و اگر درجه معلوم میان وتد چهارم و طالع بود یا برابر این ربع فضل درجه سوا مطالع بلد را بود
تعدیل از وی بکاهانیم و اگر نه او را بود بر وی افزاییم الخ بماند یا بیفزاید آن درجه بود که تسییر بدو خواهد
بودن و اگر هفتم بود نظیر آن درجه بود مثال اینچنانکه طالع برج اسد بود [illegible] و دهم
ثور بود و آفتاب در جوزا بخواستیم که تسییر درجه آفتاب بدانیم که ۷ [illegible] سال و ۹ ماه و ۱۸ روز بکدام

درجه رسیده است مطالع خط استوا درجه آفتاب فرا ازکریم چندین قسو بز و ۵۷ سال را ۷۱
درجه بروی افزاییم و ۹ ماه را ۵۴ دقیقه و ۱۸ روز ۳ دقیقه جمله چند بر رگد هه مطالع
خط استوا را درجه سوا او بیرون آوریم چندین سه و از برج اسد و مطالع بلد درجه آفتاب فراز
گرفتیم چندین نح هف و ۵۷ درجه و ۴۸ دقیقه بروی افزودیم تا شد جمله قنو ۵ بدرجه سوا
بیرون آوردیم برفت چندین ح یا ۲۶ از برج اسد مرد و مخالف بود بلد فضلش فراز گرفتیم
چندین د د اندر ساعات بعد درجه آفتاب که بد بچندین سه تا ضرب کردیم برفت چندین
ح بنه صد این ارش بخشیدیم برفت چندین الما مر فضل درجه سوا مطالع خط استوا را بود
بکاستیم از درجه سوا مطالع خط استوا که بچندین سه هه بماند چندین سه هو ۲ از برج اسد این
آن درجه است که تیسیر بدو خواهد رسیدن و این کار گفت **باب ۲۴ اندر استخراج درجات معلوم بدرجاتها**
نامعلوم اما تیسیر کردن درجه معلوم را برین کردار باشد که یاد خواهیم کرد اگر درجه معلوم و یا درجه
هیلاج بدرجه وتد دهم یا چهارم بود بکاهانیم مطالع خط استوا آن درجه از مطالع خط استوا درجه
قاطع یا از درجه که تیسیر بدو خواهیم راندن الخ بماند مر در برجی اسالی شماریم و مریخ دقیقه را ماهی
و مر دقیقه را شش روز الخ باید مدت آن باشد که تیسیر بدان مدت خواهد رسید **مثال** این
چنانکه خواستیم ما تیسیر درجه عاشر قرا بم درجه طالع اسد بود بو ۳ و عاشر ثور بود سه ۴ و زحل در
برج ثور کط ۵ پس فرا گرفتیم مطالع خط استوا درجه دهم بود فکر له بکاستیم از مطالع خط استوا
درجه زحل به چندین قمق مه باقی بماند نط ۴ درم درجه را یک سال شماریم و باقی بدستور قاعده
جمله باشد ۱۹ سال ۲ ماه **مثالی دیگر** درجه معلوم بدرجه طالع یا هفتم بود و چون هیلاج بدرجه هفتم
رسد و یا درجه طالع و یا خود آن درجه که تیسیر بدو میرانیم و اگر هفتم بود از نظر مطالع بلد الخ
براید مر برجی اسالی شماریم و مریخ دقیقه ماهی **مثال** چنانکه طالع برج اسد بود بچندین
بو ۴ و مریخ در حوت بچندین سه ۴ و آفتاب در دلو بر ۴ در هفتم طالع هیلاج است خواستیم
که تیسیر او بدانیم که بچند روزگار بدرجه مریخ رود فرا گرفتیم مطالع بلد درجه طالع که بچندین قلو
یا ۴ و بکاستیم او را از مطالع طالع درجه هفتم مریخ که هست در برج سنبله بچندین سه ۴ بماند مطالعش
بچندین قنح یا ۴ بماند باقی بچندین لـ ۴ هر درجه سالی و باقی بدستور این جمله برآمد ۳۲
سال که تیسیر بدرجه مریخ رسد دیگر آنکه درجه معلوم یا درجه هیلاج میان عاشر و طالع بود و یا میان
چهارم و هفتم که مقابل آن ربع است اگر هیلاج و یا درجه معلوم که تیسیر کنیم بدرجه قاطع و یا
درجه معلوم که میان عاشر و طالع بود و یا برابر این ربع فرا ازکریم مطالع خط استوا آن

درجه و مطالع بلدش اگر هر دو بهم راست راست باشیم آن مطالع خط استوا درجه هیلاج و درجه معلوم مطالع
حساب او بود و اگر مخالف باشیم فضلش ان فرا ازکریم و اندران ساعت بعد آن و تد ضرب کنیم که تیش
هیلاج یا آن درجه بود چنانکه اگر میان دهم طالع بود در ساعت بعد درجه چهارم الخ برآید بر تیش
بخشیم الخ برود تعدیل بود و تعدیل را از مطالع خط استوا آن درجه بکاهانیم اگر آن فضل مطالع
خط استوا بوده باشد و اگر نه او را بود برافزاییم الخ بماند یا برابر آید آن مطالع خط استوا آن
هیلاج و یا آن درجه بود بحسب وضعش همچنین مطالع خط استوا درجه قاطع یا آن درجه که تیسیر بدو خواهیم
رسیدن فرا ازکریم و مطالع بلدش اگر هر دو بهم راست راست باشند مطالع خط استوا درجه حساب
بود اگر هیلاج اندرین ربع باشد و اگر ربع دوم باشد که میان طالع و چهارم باشد مطالع طالع
بگیریم و مطالع حساب او بمطالع بلد و اگر مخالف باشد آن بگیریم و در ساعت بعد درجه هیلاج از وتد
دهم و چهارم ضرب کنیم الخ براید بر تیش بخشیم الخ برود تعدیل بود آن تعدیل را از مطالع خط استوا
آن درجه بکاهانیم اگر فضل او را بود و اگر نه او را بود بر وا فزاییم اگر چه قاطع یا هیلاج اندر ربع
ربع بود یعنی میان دهم و طالع بود و یا میان چهارم و هفتم و اگر نه در ربع بود موضع هیلاج
و قاطع یعنی میان طالع و چهارم و یا میان هفتم و دهم بود آن تعدیل را از مطالع بلد درجه قاطع
اگر هیلاج یا آن درجه که تیسیر بدو خواهیم اندرین بکاهانیم و اگر فضل او را بود و اگر نه او را بود بر وی فزاییم
الخ بماند و یا بیفزاید مطالع حسب موضع او باشد **مثال** این چنانکه طالع برج اسد بود بره ۳ و دهم
ثور بود سه ۴ و آفتاب هیلاج بود در جوزا ح ۴ و مریخ در سرطان سه ۴ خواستیم که معلوم کنیم که تیسیر
درجه آفتاب که او درجه معلوم است بدرجه حسب مریخ که درجه معلوم است بچند مدت و چند خواهد
رسید ساعات بعد آفتاب از وتد عاشر بیرون آوردیم بود چندین ـ یا پس مطالع خط استوا درجه آفتاب
فرا ازکریم بود چندین قسو بز و مطالع بلد درجه و بود ح نت و فضل میان او بود چندین فی هه ۴
پس ساعات بعد آفتاب را ضرب کردیم برآمد چندین ذ لـ هه ۴ و این را بر تیش بخشیم برفت چندین
لط ای کرل و این تعدیلست درجه آفتاب میان دهم و طالع بود و فضل مطالع خط استوا را بود
تعدیل درجه آفتاب کم کردیم از مطالع خط استوا بماند چندین و کو کح له ل و این مطالع درجه
آفتاب است بحسب موضع وی پس نگاه داشتیم و فرا گرفتیم مطالع خط استوا درجه مریخ قفو ح الو
و مطالع بلد درجه او بود چندین قد فط و فضل میان هر دو فرا ازکرفتیم بود چندین فی هه درعاشر
بعد درجه آفتاب ضرب کردیم که بود چندین ـ یا برآمد چندین ذ لو کح هه بر تیش بخشیدیم
برفت چندین لط ای کرل و این تعدیلست نگاه کردیم مریخ در میان دهم طالع بود و فضل

مطالع خط استوا بود بکاستیم تعدیل از مطالع خط استوا در جه جرخ بماند چندین قیح لط ع ل
این مطالع درجه و بخست بر حسب موضع او پس بکاستیم مطالع موضع آفتاب از مطالع حسب موضع
برج بماند چندین کو و کو سر برجی را سالی شمردیم و مر هر دقیقه را ماهی و مر دقیقه را شش روز
برآمد جمله چندین ۲۶ سال و یکماه و ۱۸ روز بترتیب که برسد بدین مدت درجه آفتاب
بدرجه جرخ اگر میلاج یا درجه معلوم میان طالع و چهارم بود و یا برابر این ربع و اگر میلاج
اندر ربع دوم بود یعنی میان طالع و چهارم و یا برابر این ربع فرا ز گیریم مطالع بلد درجه او و مطالع
خط استوا درجه او و اگر میان هفتم و دهم بود مطالع خط استوا نظیر درجه او و نظیر مطالع بلد
فرا ز گیریم اگر بهم راست راست باشند مطالع بلد درجه او و مطالع حسب موضع او بود و اگر مخالف
باهم نشان فرا ز گیریم و ضرب کنیم در ساعات بعد وتد طالع اگر میلاج میان طالع و چهارم بود و
اگر میان هفتم و دهم بود در ساعات بعد وتد هفتم ضرب باید کرد انچه براید بر شش بخشیم انچه
برود تعدیل باشد و اگر درجه قاطع و یا میلاج اندر میان وتد طالع بود و چهارم و یا میان
هفتم و دهم و فضل مطالع بلد را بود و آن تعدیل از وی بکاهیم و اگر نه فضل او را بود بر او افزاییم
و اگر در ربع سیوم باشد درجه قاطع و یا میلاج یعنی میان چهارم و هفتم و یا میان دهم و طالع
و فضل میان خط استوا را بود آن تعدیل از وی بکاهیم و اگر نه او را بود بر او افزاییم انچه
حاصل اید مطالع حسب موضع میلاج بود بکاهیم از مطالع حسب موضع درجه قاطع انچه بماند
مر هر برجی را سالی و مر هر دقیقه را ماهی و مر دقیقه شش روز انچه حاصل آید آن مدت بود
مثال چنانکه طالع برج اسد بود بچندین یح و دهم طالع ثور بود یو و میلاج آفتاب
در جوزا ید و زحل در جوزا یه و ساعات بعد از وتد دهم چندین ا ک و از وتد
هفتم چندین ی کد ید برخ ایستیم که نسبه درجه آفتاب برابر بدرجه زحل پس فرا ز گیریم مطالع
خط استوا نظیر درجه آفتاب چندین   و نظیر مطالع چندین د فو له ید پس نظیر
مطالع بلد از مطالع خط استوا کم کردیم بماند قد فق پس این را در ساعات بعد که بود ی کد
ضرب کردیم امد سنا کر این را بر شش قسمت شد بر فت چندین سح لد ک و این تعدیل
و فضل مطالع بلد بنود پس این تعدیل را بر مطالع بلد درجه دی افزودیم شد چندین ل رسه که
ک و این موضع حسب درجه میلاج است پس مطالع نظیر درجه زحل که درجه قاطع است مطالع خط
استوا فرا ز گرفتیم چندین شح هـ و مطالع نظیر درجه زحل مطالع بلد چندین ر ع ام فضل
مر دو فرا ز گرفتیم چندین ۳ عـ ادر ادر ساعات بعد آفتاب از وتد هفتم که بد چندین

ک ک ضرب کردیم برآمد شکل ط این را بر شش بخشیدیم برفت چندین ند ا ک این تعدیل
و فضل مطالع بقیه را بود پس این تعدیل را بر مطالع بلد زیادت کردیم شد چندین شکه ا ل
و این مطالع نظیر درجه زحل است بحسب موضع او پس کم کردیم از وی بکاستیم بماند چندین سه بو و
و این ۶۳ ماه و شش روز باشد که نسبه درجه آفتاب که میلاج است موضع زحل رسد و هر درجه
درین موضع باشند جمله برین گردار باشد و این تمام است در باب **باب ۲۵ در معرفت**
در قاطع بر میلاج و بر طالع بدانکه درجهای قاطع بر میلاج از دو گونه بود یکی آنست که در
مولودها بیشتر و دیگر آنکه در وقت مولود افتادن بود و آنکه در وقت مولود افتد یا درجات اتصال
ستارگان سیاره است و یا درجات کواکب ثابته و سحابی است یا موضع جوزهرات و ذوذوابات
و یا درجات بروج دوازده گانه است یا درجات افتادن سهمهاست و آنکه در وقت مولود باشد جوزهرات
اجتماع و استقبالست و آن آنها که میان ایشان باشد و طالعها آن قبهها چنانکه هر یکی را شرح کنیم
بتمام **فصل** در شناختن درجها قاطع از ستارگان سیارات اول از درجات سدس و تربیع و تثلیث
و مقابله و مقارنه و آفتاب و قمر است و درجات مقارنه و مقابله و تثلیث و تربیع و سدس عطارد
و اگر عطارد در خانه نحسی باشد و یا در حد نحسی یا از نحسی برگردیده باشد و بسعدی پیوندد یا خود
نحسی متصل خواهد شد و اگر در خانه سعدی و یا در حد سعدی و یا از سعدی برگردیده بود و بنحسی پیوندد
و یا بسعدی پیوسته بود و آنکه مقارنه و مقابله و تربیع و تثلیث و تسدیس قطع بکند و اگر در خانه خویش اند
خانه از هیچ سعدی برنگردیده باشد و بهیچ سعد نپیوندد و از هیچ نحس برنگردیده باشد و بهیچ نحس نپیوندد
آن بود که بطبیعت خاص خویش بود و آنگاه مقابله و تربیع قطع کند و نحس باشد و تثلیث و تسدیس سعد
باشد قطع بکند و با صلاح آرد در خانه بدر او بدرجه مقارنه هم سعد بود و هم نحس **فصل** بدانکه
درجات جوزهرات ذوذوابات الامام قاطع است سهم ادبار عمر و درجات راس است که قطع کند بر جوزهر اجتماع
و سهم السعاده اگر بر دو میلاج باشند قطع بکند بر درجه آفتاب و قمر و طالع کند است و موضع ذوذوابه
و موضع عطیط است و موضع عزیم است و موضع سر موش است و موضع کلاب است و موضع بحیات است
در این یکسال دو درجه است و ب و ۳ دقیقه مقلوب چون بسر راس و موضع
بیاوردیم در اول ۴ یزد ود عطیط ۵۵ عزیم در ۷ سر موش کلاب که
ذوذوابه ماند لطیانی باشد کیده رکط ۵۵ و این بروج در بروج دقایق کبیسه پیدا
کردیم بالا از انجا حساب نتوان کردن **فصل** بدانکه ستارگان ثوابت و سحابی اگر قاطع تر اید
بر میلاج ربا تافت و در اکسر العقول است کوکب ذنب است و عین الثور است که او را

دیران خوانند و راس الجبار است اول سرطان است تمام الاسد و راسه قلب الاسد قلب العقرب تبع
نثوله است ربع الرامیست رکبة الدجاجه است منکب الفرس این جمله طبیعت زحل و مریخ است تسبیر
درجات میلاج و ادلا عمر بدین درجات رسد قطع کند چون ستارکان سعد نظر کنند و اگر تسییر درجه
ایشان در تربیت چهار سال یا کمتر نزدیک علتی که ضد ارسد قطع کند بهمه حال اگر شعاع سعدی
نظر دارد و اگر ندارد و باقی دیگر ستارکان ثابته قاطع چون تسییر میلاج و ادلا عمر بدرجات ان
رسد نکشند مگر بیماری و نالانی علتی آرد که علتی که ضد اتمام نشده باشد و یا سالی یا دو سال
مانده بود پس قطع کند مگر که ستارکان سعد آنجا باشد و ادلا و تحویلی هم سعد شده باشد
که قطع نکند **فصل** در شناختن درجات قاطع از اجزا بروج شبی و روزی و طالع قاطع است
چون مولود لیلی بود و میلاج و سهم السعادة باشد و سهم السعاده و درجه سهم السعاده قاطع ا
چون میلاج جزو طالع بود بدرجه طالع و درجه آفتاب قاطع است چون مولود شبی بود و سهم
السعادت میلاج بر سهم السعادت و اگر مولود روزی بود قطع نکند جزو سهم السعادت را
و اگر سهم السعاده بر درجه طالع بود قطع نکند طالع را ولیکن طالع قطع کند او را اگر شبی بود و اگر
میان ایشان فرق بود مردم یکدیگر را قطع کنند و اگر ولادت روز بود و سهم السعاده و طالع یکدیگر
را قطع کند چون بهم باشند و درجه چهارم طالع و ششم و هفتم و هشتم و دوازدهم قاطع است قطع کند
درجها میلاج ادلا عمر و صعبتر ایشان درجه هفتم است که قطع کند بهمه حال اگر درجه شعاع سعد
اصلا کم و طرا انجا نباشد و همچنین درجه هشتم اما ششم و ۱۲ و چهارم چون درجهای نحس بود قطع کند بلا
خلاف و اگر شعاع اصلا بروز نباشد و اگر ۱۲ بود نباشد در نیمه اول ثور و یا در اول سرطان
قطع کند … و اگر میلاج بود در سهم السعادت … و اگر در ۱۲ و در ۲ بود و اندر حد سعد باشد
هر دو قطع کنند بر جزو اجتماع و استقبال و مقابله درجه میلاج همچنانکه قاطع باشند و مقابله سهم السعادت
قاطع باشد اگر جزو اجتماع میلاج بود و اگر آن سهم میلاج بود و یا میلاج نباشد در آن درجها
قاطع که بوقت مولود آفتاب باشد که گفته شد که جزو اجتماع و استقبال که پیش از مولود باشد قاطع بود
بهمه دلیلان و درجه مقابله همچنین قاطع بود چون قران مریخ و زحل و ذنب و یا قران نحسین
و زحل یا قران آفتاب در ساعات مولود میان اجتماع و استقبال و یا آن ۴ و ک که مولود در روز … باشد
باشد ان درجه و دقیقه قاطع باشند بر میلاج و ادلا و احکام و همچنین درجه مقابله و تربیعات هر
چهار قران را قاطع باشند **مثال** چنانکه طالع ولادت میزان بود به ده درجه و بعد از اجتماع
بود بدو روز قران آفتاب و مریخ بود اندر ۲۵ درجه میزان بعد از اجتماع بدو روز و …

ولادت آفتاب در عقرب بود به پنج درجه و مریخ در عقرب بود به یک درجه پس معلوم شد که ۲۵ درجه میزان
قاطع است که قران بران درجه بوده است و تربیع او در برج سرطان بود به ۲۵ درجه و دیگر
تربیعش اندر برج جدی به ۲۵ درجه و درسه جایگاه قاطع است و ۲۵ درجه حمل همچنین قاطع
است و پنج درجه عقرب که موضع آفتاب است بگاه ولادت قاطع است و پنج درجه اسد قاطع بر تربیع



آفتاب و تربیع مریخ قاطع است و اندر
قدر تربیع مقابله آفتاب و مریخ نیز قاطع
بدان درجه که هست و اینست صورتش
که باز نمودیم چون مشتری و زهره
کردانید پیش از مولود میان اجتماع
و استقبال همچنین مکان سعد است آن
شعاعها نحس را باطل کنند اندرین جایگاه
چنانکه قطع نتواند کردن بدان درجها
و سعادتی دهند تمام بدینها و همچنین
درجه وسط السما اجتماع متقدم بر
مولود قاطع است و درجه طالع و استقبال و اجتماع قاطع است که سابق بر مولود بود
کسوف پیش از مولود اندر اجتماع و استقبال قاطع است و بر کسوف نیز هم قاطع است و استقبال
تر درجه میلاج از حد نحس یا حد نحس قاطع است اگر شعاع سعدی انجا بود و اول برجی که بحد نحس بود
قاطع است اگر شعاع نحس یا روز نباشد و سهم الموت قاطع است و سهم السنة المحیط قاطع است
از همه عظیم‌ترین سهمها که او قاطع است آن سهم است که … از برج بر حمل و … از زحل بر مریخ
افتد که درجها قاطع که یاد کردیم والله اعلم **باب ۳۶ اندر ادلا و در تحویلی اندر حال مردم**
ده جزو است و ادلا و در تحویلی که در وقت تحویل افتد ده جزو است موضع میلاج طالع …
و تسییر درجه میلاج و آن که ضد او درجه برج انتهاست و متوسط بود بدو نیمساعت آن درجه طالع
تحویل مستولی بود بر انتها یا تسییر درجه طالع و ضد او … نیز متوسط چون کاه تحویل از دلیلان یا
هشتم دلایل منحوس گرچند و ضعیف حال دلیل باشد بر تباهی ضد او و بر مولود و بیماری یا هلاک وی
و اگر مسعود و قوی حال باشد دلیل بود بر نیکوئی و سلامتی حال وی **دیگر** چون مولود … باشد
علتی که ضد او حاصل باشد بعد از زاید و یا نقص … انتها بسالی مولود در … باشد که آن

برج ضلعی باشد از اضلاع اصلی عظمت که خداوند در آن برج زحل و مریخ بوده باشد در وقت
مولود و وقت تحویل آن نحس و یا نحسی دیگر در وی آید و یا نظر کنند از آن دو کانه یکی تربیع یا مقابله
و هیچ سعد نظر نکند آنگاه تحویل بود به طالع اصلی و نه بدان موضع که تسییر هیلاج رسیده باشد
و نباشد آنجا که تسییر هیلاج بود شعاع سعد اصلی و قمر تباه شده باشد در اوتاد طالع اصلی در
اوتاد برج انتها آن علامت مرگ باشد خداوند مولود را باتفاق دیگر چون طالع تحویل
و موضع انتها و طالع اصلی سه یکی باشند آنگاه تحویل سال و هیچ سعدی بدو نظر نکند اندر وی و با
در اوتاد و آنگاه تحویل منحوس بوده و خداوندش از وی ساقط بود یعنی نظر نکند و یا خداوند کی
کوکب نحس بود و یا منحوس شده باشد به همه حال خداوند مولود را اندر آن سال مرگ باشد دیگر و اگر
هر سه مختلف باشند یعنی طالع اصلی و انتها و تحویل هر یک برجی دیگر باشد و جمله نحس باشند و هیچ سعد
اندر ایشان نباشد و یا خداوندشان منحوس بود و راجع باشد و یا ساقط بود از ایشان
دلیل بود بر علامت مرگ به همه حال دیگر و اگر خداوند تحویل مولود در انتها در هشتم بود از طالع
و خداوند هشتم اصلی کوکب باشد سعد و یا نحس و یا اصل سال اندر طالع ولادت بوده باشد صاحب
مولود را اندر آن سال به همه حال مرگ باشد دیگر اگر هیلاج مسعود نباشد و در وقت انتها و تسییر
انتها بسال در برجی که در آن برج قمر منحوس بود در وقت ولادت یا آفتاب منحوس شده باشد اندر
اصل مولود و آنگاه تحویل قمر منحوس بود و یا آفتاب و نظرات ایشان بود و طالع اصلی سعد نباشد و
در تسییر سعد نباشد چون چنین بود دلیل بود بر علامت مرگ دیگر اگر انتها سال به برج
چهارم اصلی بود و خداوندش سالخذاه است در هشتم طالع اصلی بود و خداوند طالع اصلی منحوس بود آن
همه دلیل بود بر علامت مرگ اندر آن سال اما اگر سعد در اوتاد افتاده باشد از آن بصلاح باز آرد دیگر
اگر وقت تحویل سال و خداوند طالع اصلی منحوس شده باشد و خداوند طالع تحویل وقت منحوس شده
و نظر نکند یعنی بسعدان دلیل باشد بزودی موت دیگر وقت تحویل سال اگر خداوند
طالع اصلی و خداوند تحویل در هشتم بود و یا خداوند هشتم وی نحس بود دلیل باشد بر مرگ و هلاک
دیگر وقت تحویل سال چون نحسا بالا آفتاب و قمر بود در وتدی از اوتاد تحویل یا در وتد های
اصلی خاصه که زحل و مریخ در برج انتها طالع سعدی نباشد به همه حال علامت مرگ بود دیگر اگر در وقت
تحویل سال طالع تحویل ششم اصلی باشد و نحسی در وی بود از جمله دو نحس و خداوند اصلی منحوس
غیر مقبول و هیچ سعدی بوی نظر نکند خداوند تحویل بیمار شود صعب و باشد که بمیرد دیگر چون
در وقت تحویل سال انتها سال در چهارم بود از طالع هفتم و ششم و آفتاب و زحل در وی بود

خداوند طالع از جای بیابانی بلند بیفتد و بمیرد دیگر و اگر خداوند انتها یعنی سالخذاه تحت الارض بود
در برجی که او را در آن برج هیچ حظ نبود و هیچ سعد نظر نکند به تسییر هیلاج او و اگر دو ستاره و زد و بود
آفتاب و مریخ بود او را بکشند و اگر خداوند سال یعنی صاحب انتها بالا از زمین بود و هیچ سعدی نظر نکند
با وی نه دشمن و بار سی بلندی که در نشیب شد این آن وقت بود که سالخذاه آن محترق شود و یا در
برج باشد با صاحب طالع اصلی به جهان محترق بود و با قران کند با مریخ دیگر چون وقت تحویل
سال خداوند برج هفتم و یا خداوند هشتم نحس گردد و خداوند سال بر تربیع و مقابله او باشد
و خداوند سال اندر وی ساقط شد یعنی هشتم و ضعیف بود و هیچ نظر نکند بطالع اصلی و تحویل دلیل
بود بر علامت مرگ اندر آن سال دیگر چون تحویل بود و قمر منصرف بود از مریخ بر تربیع و یا مقابله
در با سالخذاه خواه بوی رسیدن یا با آن برج انتها خواه شدن و یا در جای انتها خواه رسیدن
خداوند هشتم اصل و هشتم طالع تحویل یا هشتم بود و هیچ سعدی بدو نظر نکند و بخداوند سال چون
چنین بود دلیل بود بر قتل خداوند مولود و یا بمیرد بمرگ فجاه و بیماری و علت دیگر در وقت تحویل
سال چون مشتری و طالع سال اصلی و طالع تحویل بصلاح آمده بود و خداوندشان بزبان آمده
بود و در یک برج و این برج بزبان آمده باشد و هیچ سعد بدو نظر نکند یعنی بصاحب تحویل و
خداوند بر حسن چون چنین بود دلیل بود بر مرگ فجاه و هلاک شدن دیگر چون وقت تحویل برج
انتها بصلاح آمده باشد و در وقت اصل وا سعد دلیل بود بر بدی و تباهی حال وی دیگر چون
وقت تحویل نحس از این دو نحس در طالع اصلی بوده باشد و دیگر در جایگاه خداوند وی اندر
مولود تا رسد نحسی از آن دو نحس بطالع اصلی و بیفکند شعاع از تربیع یا مقابله بجایگاه خداوند
طالع اصلی در وقت مولود و یا باشد خداوند برج انتها نحسی دیگر شعاع افکنده بود و نگرد از این
جایگاه ها از بر سه جایگاه سعدی خداوند مولود را اندر این سال هلاک آید به همه حال و اگر
نحس مریخ باشد آن هلاک بسلاح بود چون آهن و تیره و تیر و شمشیر یا از آتش سوختن و
اگر از زحل بود از کار ها در گرفتن بود و در بلا دادن و تنگی و زندان و در چاه افتادن
و مانند این دیگر چون وقت تحویل و یا بزدیک وقت تحویل بر سعد برسد تسییر هیلاج
تسییر درجه طالع بجد نحس و یا شعاع نحسی دیگر بدان جایگاه بود و هیچ سعد بدان جایگاه
نظر نکند و آن تحویل سال ضلعی بود از اضلاع عدد سال که خداوند بود نداند و وقت
انتها و نوبت خداوند سال که مرگ بود صعب و عمر وی قطع کند و این است ادلا عمر تحویل
و قاطع که یاد کردیم و اندرین صفحه این تمام است باب ۲۷ در ترکیب و آفرینش مردم و

دلیلهای برگشتن چون فارغ شدیم از برانگیختن دلیلها در کدخدای و تسییر و ... باز آییم بحال
دانستن برگشتن مردم و آن چهار چیز است و از چهار چیز توان دانستن باز عطیت کدخدا و یا از تسییر
هیلاج و یا از تسییر درجات طالع بر چهار قاطع ادلا تحویل این چهار دلیل بیک وقت و یا
بیک سال بهم افتد آن برگشتن باشد قاطع دلیل بود محکم چنانکه از و نرهد و اگر سه بود ممکن بود
که بجهد کمترینشان و اگر دو باشد بعضی بجهد و بعضی بگذرد و اگر یکی باشد دلیل افتد
کمترینشان برهند و بیشتر بمانند و این برابر مردم نهاده است چون کودکی و جوانی و کهلی
و پیری پس از کودکان ربعی بگذرد و سه ربع بمانند و از جوانان ثلثی بمیرد و ثلثان بمانند و از
کهلان نصفی بمیرد و نصفی بمانند و از پیران همه بمیرند و هیچ نماند و اگر چنین بودی که کودکی بجوانی
نرسیدی و جوانی بکهلی و کهلی به پیری نرسیدی از چهار ربع یکی شوند سه بمانند و از سه یکی
بشود که ثلث است دو بمانند و چون از دو یکی برود که دو نصف یکی است یکی بماند و چون از
یکی یکی برود هیچ نماند و این را نگاه باید داشت چون چهار دلیل بهم گرد آیند ممکن نیست که از آن
خطر برهند لا قطع افتد بهمه حال چون سه دلیل بهم گرد آیند ممکن است اندر او که برهد و چون
دو بهم گرد آیند ممکن است که اندر و برهند و چون دو بهم گرد آیند بعضی برهند و بعضی بگذرند
و چون یکی باشد بیشترینشان بگذرند پس باید کردیم سببهای آن که بگذرند و اگر نمانند
و چون باشد تصرف کردن اندر اه احکام تمامی **باب ۲۸ اندر حکم کردن بر عمر**
مولود و تصرف اندر وی اما دلیل چهارگانه اول تسییر هیلاج است بدان درجهای
قاطع که یاد کردیم و تسییر درجه طالع است اگر هیلاج نباشد بدان قاطعان که گفتیم و اگر هیلاج
بود تسییر درجه کدخدا که عطیت داده بود و سیم دلیل تحویل است ادلا تحویلی است چنانکه یاد
کردیم اندر باب ۲۶ و چهارم عطیت کدخدا است و جایگاه زیادت سعدان و نقصان نحسان
مثال این چنانکه زهره کدخدا بود و عطیت او ۸۲ سال بود و زحل نقصان همی کند سی
سال و مشتری زیاده میکند ۱۲ سال پس اندر ۵۳ سالگی خطر بود که موضع نقصان است از
عطیت کدخدا و اندر ۶۴ سالگی تر خطر است که موضع زوائد است و دیگر اندر ۸۲ سالگی
که تمامت عطیت کدخداست و دیگر اندر ۹۴ سالگی که زوائد است بر عطیت کدخدا چنانکه
... باشد که یاد کردیم چون چهار دلیل منحوس قاطع بیک جا گرد آیند یعنی جایگاه
... و عطیت ادلا تحویلی و درجه طالع بجایگاه قاطع و تسییر هیلاج همچنین و اگر سعدان
بهمه جا نظر کنند سود ندارد احتراز و معالجه که آن برگشتن باشد قاطع و اگر سعدان بهمه جایگاه

۶۸

نظر دارند احتراز و معالجه کردن فایده کند و اگر نحسی دارد و نه سعد بهمه حال دلیل برگشتن بود و اگر
سه دلیل بهم افتد از آن چهار که گفتیم بیشترینشان نحسان نظر دارند آن برگشتن باشد و هیچ سود
ندارد و اگر در دو دلیل بهم افتند و بهر دو جایگاه سعدان نظر کنند احتراز و معالجه سود ندارد و اگر
یک دلیل افتد و سعدان نظر کنند و قوت دهند معالجه و احتراز فایده بود و سود دارد و اگر ساقط
باشد و نحسان نظر کنند احتراز و معالجه سود ندارد و اگر یک دلیل افتد و سعدان نظر کنند و قوت
دهند در اصل تحویل احتراز و معالجه سود دارد و اگر سعدان قوت نکنند احتراز و معالجه سود ندارد
و اگر نحسان نظر کنند و منحوس کردن معالجه سود ندارد و قطع کند بهمه حال این است که یاد کردیم با جو...
حکم راستی نیک تامل کند و بجای آرد آن شرطها که یاد کردیم و این کتاب است اندرین معنی ...
که تصرف کند در احکام تحویلهای سالها اصلی و الله اعلم تمام شد طالع مولود در باب عطیت عمر تا بر
کسی که این عمل کند آسان گردد و ما را بدان نکته یاد آورید والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل در شبهاتی که در این علم ایراد کرده اند و جواب آن **شبهه اول** گفته اند که خالی نباشد از آنکه
افلاک و ستارگان و حرکات ایشان در سعادت و نحوست اثر هست یا نه اگر هست ...
و نحوست از اقتضای فلکی باشد واقع شود و خلاف و ضد آن محال باشد و ارادت انسانی را در آن ...
نباشد پس اختیارات احکام چه فایده و اگر کواکب افلاک را در سعادت و نحوست اثر نیست ...
عبث باشد **جواب شبهه اول** آنست که اثر کواکب و اوضاع فلکی وقتی واقع شود که دافعی نباشد
که آن اختیار اوقات و رعایت برقرار اصلی بماند که عمل ... بیابیم ... که اگر ...
تمام شود و العقل ... شود و همچنین اگر طالع اصلی با تحویل اقتضا نحوست کند و طالع اختیار ...
اقتضای سعادت اگر ... اصلی سعادت تمام نرسد اما بسبب سعادت اختیار ...
اصلی ... نرسد و اگر ... شود و ارادت انسان اگر چه در فاعل ... اما در قابل ...
... نه فاعل ... در این علم فایده بسیار باشد **شبهه دوم** باتفاق علما ...
و کواکب اصلی که در اصل طالع مولود اتفاق افتد ... اما تاثیر کواکب تحویل و طالع وقت ...
و ذاتی باشد و این عرضی و عارضی ... الزوال و ... عرض عارضی ... اصلی و ذاتی ...
جواب شبهه دوم ... اصلی و ذاتی باشد واقع پس اختیارات جزوی و سعادت اوقات فایده نباشد
جواب ... که اگر طالع وقت ولادت اصلی است و ذاتی و تحویل و اختیار
عرضی است و عارضی ... فاما شاید که هر دو ... شوند ... که اصلی غالب و ... معلوم گردد

وارد ...

که ناله کرام است و علی جمیع التقادیر تحرز است اصلی که شود خصوصا که طالع اصلی معلوم باشد
شبهه سیوم چون مشاهده میرود که منجم برای دو تحفظ یک اختیار میکنند چون اختیار سفر یا عقد
و تزویج و امثال این یکی را نافع است و دیگری را مضر اگر از این اختیار نحوست یا سعادتی در روز ایکمال
بودی در خیر و شر و چون چنین نیست پس این علم فایده نباشد جواب شبهه سیوم آن دو کس که در یک
اختیار مباشر کاری شوند چون سفر و غیر آن یکی را مناسب باشد و دیگری را نه از آن جهت باشد
که سعادت اصلی و تحویل و برج منتهی و مع السفر یکی را باشد و سعادت اختیار رفتن بدان منضاف شد
پس آن تحفظ از آن سعید بهره مند گردد و دیگری را از دلایل بد افتاده باشد سعادت اختیار رفتن را اثری
ظاهر شود چنانکه علیه عظیم با نو رسیده باشد و تاثیر در صاحب طالع و هیلاج باشد بطول الطمع و با خود اثری باشد
چنانکه اگر آن نبود حال آن تحفظ از آن بزرگ بود اما چون علاج بکوشید تا بوده سعادت کمتر ظاهر شود و فی الجمله
علم نجوم باطل نباشد شبهه چهارم چندین آیات قرآن به پیغمبر صلوات الله علیه نازل شده که غیب خدای تعالی
داند چنانکه لا یعلم الغیب الا هو و لا یظهر علی غیبه احدا ان الله عنده علم
الساعة الایة و غیره و علم نجوم و احکام آن و تقدمة المعرفت دلالت که بر مغیبات اطلاع با
و آن منافی قرآن است و هر چه منافی قرآن باشد کفر باشد پس علم نجوم باطل جواب شبهه چهارم
معنی غیب علم است بر چیزی که آن چیز با اسباب و علل و دلایل وجود او همه معدوم باشد و علم
حصول او ظاهر و پیدا شود و این غلبه ظن بحصول و حصول آن اکثر باشد بدان معنی نیست که منجم پیش
از دلایل و اسباب حدوث شی متعدد در کنند بطبیب غلبه ظن حکم کنند و این حکم بر غیب نیست اگر چنان حادثی
باشد بلکه قیاسی است علما را اندیشه و تفرس در نظام امور برین وجه باشد که چون اثری از تغیر بیشتر از جای
بحکم غلبه ظن دانند که بتوان آن اثر و سبب باشد هنوز معدوم باشد و این معرفت منافی قرآن و شرع
نیست منجم درین صورت چنانست که تحفظ دلیل قافله باشد و تیشی و در دو منزل رسند که در آن سباع درنده و آفات
گزنده باشد غلبه ظن او آن باشد که نزول کاروان در آن منزل مخاطره باشد و آن جماعت که آن را مشاهده
نکرده باشند خبر دهند تا از آن معانی احتراز نمایند و حکم دانند و از آن خطر برون شوند منجم نیز چون
قرانات و اتصالات منحوس در یابد غلبه ظن او آن که اثر آن کمتر از مضرت سباع و آفات نیست اعلام کنند تا مردم
از کلیات امور و اشتغال مهمات جلیله احتراز نمایند تا نحوست بگذرد و از این دلایل استدلال
ساختن غیب دانی است عیب نباشد و منافی قرآن شبهه پنجم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که من آمن بالنجوم فقد کفر اگر این علم حق بودی کفر نبودی و چون کفر باشد احتراز از او اولی
شبهه ششم در روزگار پیغمبر علیه السلام منجمان حکم کردند که در فلان روز باران صعب خواهد بود
و باران

و باران چندان آمد که پیغمبر علیه السلام بدست مبارک خود آب از خانه کعبه بیرون میریخت و میگفت که
کذب المنجمون برب الکعبه و چون پیغمبر صادق القول ایشان را کذب نسبت کرده باشد ایشان کافر
باشند و ایشان کاذب القول باشند و علم نجوم باطل جواب شبهه پنجم و ششم از قول پیغمبر
روایت کرده اند که بباید دانست که نظر در علم نجوم به چند طریق باشد بعضی آنست که دانستن آن واجب
و بعضی آنست که مندوب بود و بعضی آنست که کفر باشد و کاذب و بعضی آنست که نه واجب
و نه مندوب و نه کفر اما آنچه واجب است نظر کردن است در حرکات افلاک و کواکب و لوازم
از شهور و سنین و ایام و ساعات تا از آن نماز پنجگانه در اوقات معین و روزه ماه معین و زکوة
بعد از وقت معلوم و حج در سال معین و سمت قبله دانستن و امثال این که قسمی از اقسام علم
نجوم است علم کسی واجب است و قسم عبادت که اشرف اقسام علم عبادت است و فروع
بر علم نجوم هر کسی این قسم نداند عبادت او مقبول نباشد و خود عبادت نشد اند و در باقی علوم
طب و غیره هم بدین علم محتاج اند چه اگر طبیب علم نجوم عالم و عارف نباشد در صحت نزاید که در
دفع مرض خصوصا در بحرانات و استعمال ادویه و مسهلات و علم نجوم مقدم است بر علم
و صناعت طب بی نجوم محال است چنانچه بقراط حکیم در کتاب الاهویه و الطبایع مذکور کرده که ان
الاشیاء التی ذکرنا من تغیر الاهویة هی علم النجوم و ان علم النجوم لیس بجزء صغیر من
علم الطب و امثال این بسیار است اما ذکر آن مناسب این موضع نیست و اما آنچه مندوب
که نظر کنند در افلاک و کواکب تا از آن استدلال کنند بصانع که خالق ممکنات است چنانچه
ابراهیم خلیل علیه السلام کرد و حق تعالی فرمود که و تلک حجتنا ابراهیم از حرکات نیرین و کواکب
و طلوع و غروب ایشان استدلال ساخت بر وجود باری تعالی که گفت وجهت وجهی للذی
فطر السموات و الارض و حق تعالی درین نظر بروی ثنا گفت و چندین آیات قرآن در مدح انما
که علم نجوم دانند که از اعلم بسیرت خوانند تا نازل شده الذین یذکرون الله قیاما و قعودا
و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض او لم یتفکروا فی خلق السموات
و الارض و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر قد فصلنا
الایات لقوم یعلمون ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل
و النهار لایات لاولی الالباب چنانچه علما گفته اند که قریب است که هیچ جزو از
اجزاء قرآن که زیادت کرد در مدح انفس و در باب هیچ علم دیگر نیست و این نظری مندوب
است و شبیه بانبیا و اولیا و هر کس که درین بهره داند اثار حکمت خدای تعالی در آسمان و زمین

فاما النجوم نه واجب است و نه مندوب و نه کفر و اکثر علم نجوم است و احکام بران و مراد ازان
آن باشد که خیر و شر و نفع و ضر و سعادت و نحوست همه بفرمان حق تعالی است و افلاک و کواکب
همه اسباب خیر و شر اند نه انکه ایشان موثر آن اند بالطبع و علت تاثیر و سعادت و ان صادر
باشند و اما آنچه کفر است و باطل آنست که نظر کنند در علم نجوم و احکام نجوم و اعتقاد کنند
که هر چیز از خیر و شر و سعادت و نحوست که واقع شود از نفس کواکب و افلاک است و مؤثر
ایشان اند چنانچه صابیان و دیده بانان معتقدند و بدین وجه علم نجوم کفر باشد و کواکب
مثل انکه طبیب معالجه مریض کند تا شفا یابد اگر اعتقاد کند که شفا از ادویه و طبیعت است
این کفر صریح باشد و اگر اعتقاد کند که شفا دهنده خدای تعالی است و ادویه و معالجه
اسباب و واسطه بودند این حق باشد و صادق جعفر بن محمد رسید بدانکه در روزگار پیغمبر
صلوات الله علیه اکثر صابیان بوده اند و صنم پرست و اعتقاد ایشان چنان بود که بالائی افلاک
و کواکب هیچ موثر نیست و ایشان عالم مجردات و الهیات را منکر باشند و مبدأ و محسوسات
و مخلوقات را قایل نباشند و اسناد افعال خیر و شر همه با کواکب کنند و کواکب را معبود دانند
و بجهت صور کواکب اصنام ساخته اند و انرا پرستند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس
تصدیق و تعلیم ایشان ایمان آورد او نیز کافر باشد من آمن بالنجم فقد کفر اشاره بدان
است و اما آنچه فرمود کذب المنجمون برب الکعبة قائم است که اشاره بدین معنی است که بامر
خدای تعالی مربوط اند نه از نفس نجوم و الا ایشان در ان حکم کاذب نخواهند بود که گفتند که باران خواهد
آمد اما بجهت اعتقاد که اسناد به کواکب کرده اند مطلقا نه بحق تعالی کاذب بوده لا جرم پیغمبر صلی
الله علیه و آله تکذیب ایشان کرد و گفت کذب المنجمون برب الکعبه و دلیل بر انکه پیغمبر و خلفای
راشدین منکر علم نجوم نبوده اند و تاثیر او معتقد است که در روز اول از کتاب ابرار
تالیف جار الله علامه آورده است بر وجهی که روایت بوده نقل شده روایة عن النبی صلی الله
جیم است عکرمه بشاید جلاغ حساب النجوم قال ذاک علم ... فقال علم سمعت ابن عباس
یقول لوددت انی علمته و عن ابن عباس انه علم من علم النبوة ولیتنی کنت احسنه و عن
علی علیه السلام من اقتبس علما من النجوم من حملة القران ازداد به ایمانا و یقینا
ثم تلا ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب
و عن میمون بن مهران ایاکم و التکذیب بالنجوم فانه علم من علم النبوة و کان علی علیه السلام
یکره ان یسافر الرجل او یتزوج فی محاق الشهر اذا کان القمر فی العقرب و ان رجلا قال له انی ارید

الخروج فی تجارة لی و ذلک فی محاق الشهر فقال اتریدان یمحق الله تجارتک استقبل هلال الشهر
بالخروج و قال عمر للعباس حین اراد ان یقیم صلوة الاستسقاء یا عم رسول الله کم بقی من نوء الثریا
ام لا و عن تاثیر الکواکب **شبهه هفتم** آنچه حق تعالی تقدیر کرده واجب الوقوع و آنچه مقدر نکرده
ممتنع الوقوع پس علم نجوم اجتناب را چه فایده **جواب شبهه هفتم** آنست که حق تعالی هر چیز را
بسببی از اسباب و شرطی از شرایط نهاده است که آن چیز بدان سبب و بدان شرط واقع شود
چنانکه مسببات منعقد دانند چنانچه نان خوردن را سبب سیری و لباس پوشیدن را سبب دفع
سرما و دارو خوردن را سبب دفع اخلاط و عبادت کردن را سبب نجات از عقاب و خدمت
پادشاه را سبب مناصب و جاه و مال گردانیده است پس اگر ما بدین تقدیرات اعتماد کنیم
باید که ترک نان خوردن و لباس پوشیدن و معالجه کردن در بیماری و ترک عبادت خدا کنیم و ترک
خدمت پادشاه کنیم و کوشیم که اگر تقدیر حق آنست که من گرسنه و مفلس باشم سعی در دفع
نکنیم و ... این اعتقاد و تمامت کار بگذاریم و ترک کسب کنیم چنانچه این سخن از
عقل و شرع بیرون است سوال باطل محض باطل و علم نجوم مفید و الله اعلم **شبهه هشتم**
اگر حیوة و ممات و درازی و کوتاهی عمر مردم بجهت طالع و تاثیر کواکب بودی و وقایع و حوادث
بسبب رسیدن دلایل طوالع بایستی که مردم که در طوفانات یکبار هلاک گشتند
و در زلازل مجتمعین و مردم که در دریا غرق شدند و از شمشیر در جنگ یک بار هلاک شدند
زیرا که یقین است که همه خلق در ان وقایع دلایل طوالع نرسیده است و نیز قطع شد ازین
نجوم ... واضح شده است و چون حین واقع میشود دانستیم که این وقایع
از تاثیرات افلاک و نجوم نیست پس علم نجوم باطل باشد **جواب شبهه هشتم**
بدانکه سعادت و نحوست که هر یک مرتبه بود اعتبار است لکن بجهت نفس طالع شخص و ان
سعادت و نحوست بالذات باشد و دیگر انکه کلی و عام باشد از ان که اخطر است و ان
سعادت و نحوست بالعرض باشد پس هر گاه که هر گاه که حرکات افلاک و قرانات کلی و
کرات ... طبقات منطبقین اقتضا آن کند که جبار طبیعت طبیعی شود و گرداب
بر زمین محیط شود و کره ارض بحکم آسمان باید که از طوفانات و تغیرات کلی محو
و مرکز طالع شخص جزوی را چنان دلایل کلی تفاوت نتوانند کرد و هم چه باید بر روی
زمین از حیوانات و ایشان غرق شوند و ان و فرق ... از فلک کلی محو ... گرده باید و هم از تاثیر افلاک باشند بالعرض ... و مجتمعین جون ... سیر طالع شخص ...

رسد که مادر باشد یا امویه و اثر به منقبض شود و طبیعت سموم گردد یا در شهر زلزله و صعقه واقع شود
و ازان خلل باشد تکلم که سرایت بجز شایات کنند و خلق همه هلاک شوند یا الوض و علل حوادث کثیر و ریا
غرق شود و بحران بالوقوع باشد و ما را مشاهده می افتد که چون یک شخص معتبر و بلند مرتبه در افتد
بحسب طالع تمامت شخص و حشم او را ازان دولت حظ و نصیب می رسد و ازانست که بعضی
را ازان مرتبه بحسب طالع افتاده بلکه سعادت و نحوست چنانچه بالذات هست بالعرض هست
و ازین جمله است که احکام نجوم گفته اند که اختیار وقت رعایت اثبات برای نفس یک گاه
باید کردن و برای [illegible] بحسب طالع بقطع نظر از دیگران و عوض ازین بحث این بود
که طالع دیگران را اعتبار ندارند بلکه مراد آنست که شخص که او را ازان دولت و سعادت حظ
باشد اعتبار سعادت کنند و محققین در اختیارات [illegible] گفته اند که اختیار وقت جنگ
لشکر باید کرد و [illegible] و ظفر و سعادت و نصرت او همه لشکر سرایت کنند و اگر بحسب
آن شخص بد سعادت سعی باطل شود و لشکر که برد واقع شود به همه سرایت کند و ازین
فصل معلوم میشود که فایده علم نجوم بسیار است چه اگر در وقت زلازل و قحط و وبا علاج
کنند و در دین [illegible] کنند و اهل [illegible] نشینند همه بسلامت بمانند
مشاهده می رود که احکام منجمان همه واقع نمیشود [illegible] وقوع ولادت و فوت حوادث
تاریخ و اکثر جاهلان بعلم نجوم و احکام ازین جهت و عدم [illegible] فلک احکام منجم رد کنند و منجمان
بعضی واقع میشود و بعضی نمیشود در متعلق مشابه است از تاثیر کواکب [illegible] تعالی
است لهذا در علم فایده نباشد **جواب شبهه نهم** اگر بعضی احکام منجم واقع نشود حال
از قوم [illegible] نباشد یا از نقصان منجم و سهو او باشد و نقصان منجم بعضی در علم نجوم
نباید چنانچه از خطا [illegible] در علم [illegible] باید و اگر منجم کامل و حاذق باشد
دلالات و علامات و اسباب و شرایط [illegible] در [illegible] تاریخ و تمامت
در [illegible] باید مقید باشد و حالا بدرک [illegible] و اگر بحث جاهل
بعلم نجوم مطابق افتد اگر در طعام احد چیزهای [illegible] باشد چنانچه [illegible]
برابر در وقت ستاره [illegible] شود در [illegible] و در [illegible]
نباید و امثال این کثرت معرفت و تجربه [illegible] تاریخ و این طعن [illegible] علم نجوم
و اکثر [illegible] که منجم بعد از [illegible] و [illegible]
از دو نوع خالی نبود یا [illegible] از [illegible] اعتبار [illegible]

[illegible] واقع شود تا [illegible] او را بر در طالع بود و حوادث را قبل از الوقوع ادراک کنند و این [illegible]
[illegible] باشد و او را کاهن [illegible] و از اینجا که [illegible] علم نجوم و احکام [illegible]
علم نجوم چنانچه [illegible] بالطبع و [illegible] و [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] که [illegible] تاریخ و علم نجوم مقید تاریخ **شبهه دهم** [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible] که [illegible] هم [illegible]
و واقع بخلاف آنست زیرا که اگر چنین بودی بایستی که تمامت بلاد [illegible] منقطع العرض [illegible]
برابر بودندی و نه چنین است که [illegible] و [illegible] است
و [illegible] و [illegible] و حاق منقطع العرض [illegible]
که [illegible] است [illegible] و افتاب [illegible] که [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] افتاب [illegible] جواب [illegible]
[illegible] قطع نظر از امور خارجی [illegible] و انعکاسات و انعطاف [illegible] و اختلاف [illegible]
امور خارجی [illegible] کوهستان و صحرا و قرب [illegible] و بعد [illegible] و غیر آن [illegible] حرارت و ضعف
[illegible] اگر در مواضع منقطع العرض باشد بدین سبب [illegible] اسباب انعکاس و انعطاف مختلف
[illegible] اختلاف [illegible] و [illegible] و [illegible] حائط و جدران [illegible]
و انعکاس [illegible] که [illegible] باستقامت رسد [illegible] اگر در صحرا و جبال
و بحار در مواضع منقطع العرض [illegible] خارجیات [illegible] از تغیر و اصلاح [illegible] انعکاس
و انعطاف واقع نشود و اختلاف حرارت و برودت [illegible] این سوال وارد [illegible]
علم نجوم [illegible] احوال طبایع بروج و طبایع کواکب ثوابت [illegible]
کنند منتهی [illegible] و منقول است که تجربیات محتاج [illegible] و افعال و [illegible]
[illegible] و استاد [illegible] کنند تا [illegible] اوضاع واقع شود
ادوار [illegible] و [illegible] که [illegible] قطع میکنند [illegible] امور [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible] علم [illegible] است [illegible]
[illegible] احکام نجوم [illegible] اگر [illegible] است [illegible]
و [illegible] اند و [illegible] اند [illegible] احوال بروج و خواص کواکب
از [illegible] پیغمبر علیه السلام [illegible] است و [illegible] النطق و غیره از [illegible]
از یوسف پیغامبر [illegible] علیه السلام و [illegible] تمامت اصول احکام نجوم [illegible]
و [illegible] ازان اصول [illegible] اند و بعضی [illegible] ازان نقل کرده و [illegible]
معروف و [illegible] سخنان نیست [illegible] و طاوس و امثال [illegible]

نوشته‌اند

برینا بحری که حکما بنشسته‌اند که وصول فلان کوکب در فلان برج و فلان جزء یافته و فلان نظر فلان تاثیر دارد و اگر ...
شعد و ... بنشان نتوان کرد و چون منجمان خمسه از کواکب و بروج باید که ایشان یافته‌اند علیه ظن ...
حاصل شود و در نظر این قدر کافی است و این ... شبهه دوازدهم مبنای این علم و اصول او ...
رصد و ارصاد و چندین اختلاف واقع است میان حکمای متقدم و جماعت متاخرین
که تقاویم کواکب بحسب زیجات مختلف است و چون درجات کواکب متعین نباشد احکام ...
باشد و ممکن در ارصاد بحسب آلات صغر و کبر آن و تنقیح اقوال اختلاف در طول و عرض کواکب ...
مبنی بر اعتقاد بر این عمل نباشد جواب شبهه دوازدهم اختلاف ... در ارصاد و زیجات
خطا بحسب صغر و کبر آلات رصدی و بحسب تقسیمات ارباع و دوایر بدقایق و ثوانی طعن در علم نجوم
و احکام نجوم نباشد بلکه طعن یا در سازنده آلات که در فن تمام نبوده و یا در راصد باشد چه اگر سازنده
دانا و عالم باشد در این علم و راصدان ... رصدی بجای آرند و آلات بزرگ و تقسیمات درست
کنند و احتیاط در ادراک طول و عرض و مواضع کواکب بجای آرند هیچ اختلاف و شکی واقع نشود
شبهه سیزدهم دلایل نجومی بر حادثات دلالت میکند منجم در ... اند خواه علم نجوم و دلیل نجومی
و خواه نباشد و اگر بوقوع آن جازم است ... واقع اند خواه خیر و خواه شر ... تقدمه ... نجوم ...
از ... و ... و ... دیگر حاصل نباشد و هیچ عاقل تحصیل علم ... نماید و ...
و از اینجاست که بعضی از حکما در ... گفته‌اند کلیات ... لا یدرک ... و جزویات لا ...
ما فیها الا ... جواب ... بدان ... که ...
نکته بوقوع حوادث لازم نیاید که این شی چون دیگر امور ... است ... حاصل ... و ...
باشد چه حکم بوقوع این شی بحسب دلایل نجومی و اسباب فلکی بخلاف ... خصوص ...
که دلایل مستعد باشند و بر آن تقدیر که جازم باشد لازم نیست که البته واقع شود بلکه جازم است که ...
نکند و احتیاط نماید و واقع شود و بر آن که البته واقع شود فایده نجومی آن باشد که ...
که با مضرت نرساند و یا اندک باشد و اما آنچه گفته‌اند که تقدمه معرفت جز خوف ... نباشد
بباید دانست که اتصالات فلکی اسباب فاعلی‌اند و استعداد ارضی اسباب قابلیت و تاثیرات
جنانچه محتاج باشد باسباب فاعلیت محتاج باشد باسباب قابلیت پس چون از علم
نجوم اسباب فاعلیت معلوم شود و از آن خیر و جنبه اگر خیر باشد سعی در تحصیل استعداد
و اسباب قابلیت ... و اگر شر باشد سعی در ... و ... واقع ارضی کنند ... جان ...
بر ... از روی ... معلوم شود که تمامت مصالح و معاش ملوک و سلاطین بلکه احوال
الناس ... المعرفت است و امور عالم بدان منتظم و ... حفظ الصحه ... نزد ... که بطلیموس ...
معلوم ... اکثر الوقوع باشد ... و اعمال ... و ...
و ... آن باشد و ... از آن سال مانند منجمین تمامت ملوک و سلاطین را ضبط ...

بتقدمت المعرفه باشد چه دانا منجمان و جاسوسان از حال اصدقا و اعدا اخبار کنند ... محفوظ ... الرسل
و ... زیاده بجمع عساکر و اسلحه و استعداد و آلات و وقوف با مصالح لقلاع و حصار و امثال این ...
کنند و منجمین چون منجم خبر دهد که دلالت فلکی اقتضا آن کند که در فلان وقت غلا و قحط ... اشیا ... کرد ...
ذخایر و تهیه ... و اجوبه کنند و از آن حادثات سالم شوند و هر کس که نداند و ان سعی ... بیان رفت ...
شود و اگر در ... باشد که مستولی و موجب خطر ... اوراخبر دهند تا در آن ... طبیب
و عضب و حدت ... کنند و ... معمور ... کنند و ... آن حال باشد ... بدان ... نشود و اگر ... حال
نداند شاید که بجدت و ... از ... صادر شود یا ... بر دست او کشته شود و او در معرض هلاک ... محبس ...
که ... بستان بار ها ... که احتمال آن دارد که احتراز نماید و سالم مانند و فی الجمله کار علم سعد المولد ...
و ابو معشر و ابو ریحان در جواب این سوال گفته‌اند که اگر ایشان راضی شوند که او را از وقایع و حوادث
بل او را طبیعت انسانی نباشد بلکه چون حیوانی باشد که بغفلت می شود و وقوع ... و ...
و ... از ... آنست که او را شوق و شفقت با درک ... باشد ... از خیر ...
عمیق مقدم دارد و عواقب امور در یابد و بدفع مضرت و استعداد خیر اشتغال شود و عوام بلکه خواص ...
که فلان خواهد بحسب غلبه ظن دلالت بر فلان ... کنند و بدان سبب احتیاط کنند و صدقه دهند تا اثر ...
از آن ... منع کرد و تمامت صدقات و خیرات و اندیشه در عواقب امور را تقدمه المعرفه ...
... معرفت آثار فلکی و حوادث سماوی را از خیرات و مهمات اخبار توان کرد ... باشد و اگر کسی ...
شود ... ابو ریحان گفت در جواب شبهه چهاردهم منجم بعد از تاثیر زمین ...
علوی ... واحد تا تاثیرات مبدا ... و حکم میکنند بر خیر و شر و ملک و دولت و چون قران واقع شود
طالع وقت قران معلوم نتوان کرد که ممکن نیست که اثر قران از اجارت و طالع آن سال ...
... طالع قران مبدا کنند و بر آن حکم میکنند و این خطا و اصح آنست که طالع سال ... طالع ...
که بعد از ... ماه سال ... واقع شود مناسب نباشد بلکه شاید که بر خیر که طالع سال ... مناسب ...
... باشد که آن طالع قران باشد ... مقتضیات ... منافات ... الساعت ...
و ... کتب ...

شبهه یازدهم در کلام استادان این هم تناقض است که این دلالت میکنند بر اصلاح این هم مثلا انکه گفته اند که زحل
در خانه دوم در بیت المال است در اهل طالع و افتقار آن کند که آن شخص هیچ نیاید و آن صاحب مال و صاحب
ثروت و فراوانی شود و هم استادان این علم گفته اند که در اهل طالع زحل در خانه که واقع شود دلیل
آن خانه منحوس گردانند چنانچه اگر در خانه دوم واقع شود اعتذار واشه به باره و نحوست حاصل تواند کرد
و مبالغه کرده اند و حرف تناقض صریح در سخن یافت میشود این هم دلیل بناشد خطا
شبهه یازدهم [illegible] در باب زحل گفته اند تناقض نیست حکما همه زحل را سعد اکبر ملک
زیرا که در آن بلاد سعادت و عطا او در زحل [illegible] استاره زهره در [illegible] اگر زحل را درهم [illegible] باشد
دولت [illegible] را او زحل صاحب حظ [illegible] در بیت المال و سعود بود تا [illegible] دلالت کند برانکه او در اموال
و نعمت بسیار [illegible] بدحد [illegible] و یافتن گنج و امثال [illegible] و اگر [illegible] هبوط [illegible] و در بیت
المال واقع و سعود [illegible] ساقط حضوصا کرسهم السعادت و سهم المال [illegible] از طالع ساقط باشد [illegible]
محروم [illegible] و کلد [illegible] و تحقیق استادان [illegible] و تناقض نیست
سوال [illegible] الکفایت التعلم
فصل در انکه علم نجوم حقیت [illegible] احکام [illegible] کل اهل دول و ملک حق است لکن [illegible] طایفه از مسلمان
[illegible] ولیکن [illegible] در [illegible] احکام [illegible] شرعی و عقلی و محدث [illegible]
و منظم [illegible] این است که [illegible] علم الساعة [illegible] العیث و یعلم ما فی الارحام
و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت [illegible]
الله اعلم است که علم قیامت نزد خدا است [illegible] و از فرستند باران و بداند [illegible]
در [illegible] و نداند [illegible] کس که [illegible] کسب [illegible] و نداند [illegible] کس که در کدام زمین [illegible] حیات [illegible]
[illegible] خدای تعالی است و [illegible] است و در انجا [illegible]
[illegible] تعالی و این [illegible] از ان حکمت که [illegible] معتبر است [illegible] اختصاص [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] از نیکان [illegible] آن [illegible]
بدان سبب که [illegible] است [illegible] که [illegible] غلط [illegible] است [illegible]
بدان کارها تعرض کرده [illegible] علم تعرض کرده است و هم [illegible] را این [illegible]

این اگر بسبب کم یاد کرده ای و اگر راستی باید هیچ فایده نیست برای انکه انچه بودنی است هر آینه باشد
و انچه نابودنی است هر آینه نباشد و حکم منجم را در بودن و نابودن او هیچ فایده نیست برای انکه انچه
بودنی است هر آینه بشود و انچه نابودنی است هر آینه نباشد جواب اگر کارها عالم دو نوع
بودی چنانکه گفته اند یکی هر آینه بودنی چون تابش آفتاب روز و دیگر که آفتاب برآید و دیگر هر آینه نابودنی
است چون نابودن روز که آفتاب برنتوانند انگاه حکم منجم را دران هیچ اثر نبود لکن چون کار
عالم سه نوع است یکی بودن و دیگری نابودنی و سیم ممکن که شاید که بود و شاید که نبود چون باد
باران و رویدن نبات و سعادت رتبه و نحوست یکی و مانند آن پس حکم منجم را در
نوع ممکن اثر ظاهر است و فایده بزرگ ازان روی که چون حکم منجم دانسته شود که
فلان کار بخواهد بود و فلان نخواهد بود [illegible] و نا [illegible] کرده شود منفعت
حاصل شود چنانکه اگر بقول طبیب دانسته شود که فلان علت خواهد بود [illegible] کرد
تا صحت حاصل آید و مجتنب اگر بقول فقیه گفته آید که فلان کار عبادت است و فلان کار معصیت
[illegible] کرده شود تا سلامت دین حاصل آید و این محل نبود [illegible] ها حاصل و معاد
و این علما دینی و دنیاوی را [illegible] فایده سوال چون منجم حکم که بزرگتر خواهد رسید و زیر
[illegible] اگر [illegible] زیان [illegible] نرسید [illegible] حکم منجم خطا بود و اگر برسید [illegible]
نبود جواب [illegible] گردانید که هیچ کار میان آسمان و زمین حادث
نگردد مگر بنابر آسمانی و تاثیر زمینی و حکم منجم خبر دادن است از تاثیر آسمانی و
زمینی دفع کردن [illegible] ازان روی که خبر داده از تاثیر
[illegible] واقع [illegible] و [illegible] و [illegible] کردن ان زیر را دفع کرد تاثیر زمینی
عظیم [illegible] در انکه [illegible] التحقیق علم توان دانست [illegible]
[illegible] تعلق ظن نتوان دانست چنانکه [illegible] کرده است که [illegible] منجم را
[illegible] و [illegible] این علم [illegible] که حکم کردن [illegible] نجوم
و [illegible] یقین و گمان و این غلط [illegible] است که [illegible] کرده و [illegible]
[illegible] بدان [illegible] فال [illegible]

جدول الاختیارات علی کون القمر فی البروج

البروج / کارها کردن	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله	المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
دیدار ملوک و حکام دیدن	ک	ن	ک	نه	ک	ن	ن	بد	ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حاجت خواستن	ن	ک	نه	ن	ک	بد	ن	ن	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نو بریدن و پوشیدن	ک	بد	نه	ک	ک	بد	ن	ن	بد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دخول بیت و بلد نمودن	ک	ک	ن	بد	ک	نه	ک	ن	ن	ک	ن	[illegible]
بار بستن و سفر کردن	ک	ن	ن	ک	بد	ک	ن	بد	نه	ن	[illegible]	[illegible]
تزویج و زفاف کردن	ن	ک	ک	ن	بد	ن	ک	بد	نه	ن	[illegible]	[illegible]
بحمام رفتن	ک	نه	بد	ن	ک	ن	بد	ن	بد	ک	[illegible]	[illegible]
نوره نهادن	بد	ن	ن	ک	بد	بد	ن	بد	بد	بد	[illegible]	[illegible]
موی ستردن	بد	ن	ن	ک	بد	ن	ن	بد	ن	ن	[illegible]	[illegible]
ناخن چیدن	ک	ن	بد	ک	ن	ن	بد	ن	بد	نه	ن	[illegible]
فصد و حجامت کردن	ن	ن	بد	ک	ن	ک	نه	ن	ن	بد	بد	[illegible]
دارو و مسهل خوردن	بد	بد	ن	ن	بد	ک	ک	ن	بد	ک	[illegible]	[illegible]
کودک بگهواره بستن	ک	ن	ن	ک	بد	ن	ن	ک	بد	ن	[illegible]	[illegible]
ختنه و خصی کردن	ن	نه	ک	ن	ک	بد	ن	بد	نه	ن	[illegible]	[illegible]
کودک از شیر باز گرفتن	ن	ک	ن	ن	نه	بد	ن	ن	ک	ک	[illegible]	[illegible]
بضاعت فرستادن	بد	ن	نه	ک	ن	ک	بد	ن	بد	ک	ک	[illegible]